

# نسیم ایمان

(تفسیر سوره ی مؤمنون)

مؤلف: آیه الله سید مرتضی حسینی نجومی

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهم السلام  
بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایی احتمالی، روی این کتاب انجام  
نگردیده است.

سوره شریفه مؤمنون

بسم الله الرحمن الرحيم:

الحمد لله رب العالمين و الصلاه و السلام على خير خلقه و اشرف بريته محمد  
و آله الطاهرين

ویژگی های سوره شریفه

سوره شریفه مؤمنون به اتفاق صاحب نظران، مکی بوده و در مکه معظمه بعد  
از سوره انبیاء نازل شده و هفتاد و چهارمین سوره به ترتیب نزول بوده است و  
در جای گاه ترتیب فعلی قرآن مجید، سوره بیست و سوم است.

آیات آن نزد کوفیان 118 و نزد بصریان 119 آیه است و این، بدان جهت  
است که آیه شریفه: (ثم ارسلنا موسى و اخاه هرون باياتنا و سلطان مبين) را  
دو آیه شمرده و تا (هرون) را یک آیه گفته اند. ولی قرائت کوفیان منسوب و  
منتهی به امیر مؤمنان عليه السلام و معتبرتر از سایر قرائت هاست.

در تفسیر ابوالفتوح رازی عدد حروف این سوره، چهار هزار و هشتصد و دو  
حرف و عدد کلمات آن هزار و هشتصد و چهل کلمه است.

در سوره شریفه ناسخ و منسوخ نیست و این که گفته اند در ابتدای امر در  
حال نماز جایز بوده به این جانب و آن جانب روی گرداندن و نگاه کردن و به  
آیه شریفه (الذین هم صلاتهم خاشعون) منسوخ گشته صحیح نیست.

بعضی از مفسران گفته اند بعضی از آیات این سوره گویا در مدینه نازل شده  
است؛ زیرا وجود آیه شریفه زکات (والذین هم للزكاة فاعلون)، شاهی است  
که تمام این سوره در مکه معظمه نازل شده؛ چرا که زکات نخستین بار در مدینه  
تشریح شد و به دنبال نزول آیه (خذ من اموالهم صدقة<sup>(1)</sup>) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم امر

فرمود مأموران جمع زکات (جباية الزکاة) به اطراف بروند و از مردم زکات بگیرند.

باید توجه داشت که زکات مفهوم گسترده ای دارد؛ به معنای وظایف مالی که اشخاص باید انجام دهند، چه واجب و چه مستحب و شاید بعضی موارد خمس را هم در بر بگیرد و معنای آن منحصر به زکات واجب نیست. از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام نقل شده است که: فرض الله الزکاة مع الصلاة؛ خداوند وظیفه مالی را با نماز واجب فرموده است.

گذشته از این، عده ای گفتند، زکات نیز در مکه واجب بود، ولی به صورت اجمالی و سربسته؛ یعنی مسلمان موظف بود مقداری از اموال خود را به نیازمندان بدهد و آن گاه که حکومت اسلامی در مدینه تشکیل شد زکات تحت برنامه دقیقی قرار گرفت و برای آن نصاب تعیین شد و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مأموران جمع زکات را به عنوان جمع آوران زکات به اطراف فرستاد تا از مردم زکات بگیرند. گذشته از آن که مضامین و سیاق آیات سوره شریفه مناسبت با وضع مکه و حال مسلمانان و مؤمنان آن زمان دارد، نه آنکه توجه اصلی سوره به احکام تکلیفی و وظایف عملی مسلمانان مثل سور مدنی بوده باشد.

مجموع مضامین و مطالب آن با اعتقادات و رسالت نبی اکرم مناسبت دارد و در سوره شریفه اشاره به ایمان به خداوند متعال و روز قیامت شده و آیات آغازین آن بیان گر صفاتی است که سبب رستگاری و فلاح مؤمنان است. در این سوره صفات پسندیده و شایسته بندگی مؤمنان و صفات ناپسندیده و رذائل اخلاقی کافران با کمال دقت بیان شده است. نشانه های گوناگون خداشناسی و آیات آفاقی و انفسی پروردگار در پهنه عالم هستی بیان شده و نمونه هایی از

نظام شگرف عالم آفرینش در آسمان و آفرینش انسان و حیوانات و گیاهان شمرده است.

برای تشویق و تعلیم جنبه های عملی سرگذشت عبرت انگیز جمعی از پیامبران، چون: نوح، هود، موسی و عیسی علیهم السلام و فرازهایی از زندگی آنان آمده است؛ همانطور که با تعبیرات تند و کوبنده به مستکبران هشدار توبه و بازگشت به سوی حضرت حق متعال می دهد. محتوای سوره شریفه، مجموعه ای از درس های اعتقادی و عملی و بیدار کننده و بیان خط سیر مؤمنان بود. و متناسب با نزول مجموعه سوره، شریفه و مکه معظمه است.

ارزش و تعالی مقام والای مؤمنان و صفات برتر آنان سبب شده است تا سوره به نام مؤمنان نامیده شود و اشاره به آن که برتری مقام درجات آنان به سبب ایمان حقیقی آنان است که همراه عمل آنهاست. کافران نیز بدانند که کفر و شرک و اعمال ناشایست در دنیا و آخرت سرانجام ناگوار و دردناک دارد و ادعای ایمان به لقلقه زبان کافی نیست، بلکه جای گزینی ایمان واقعی در دل و جان آدمی ارزنده و والاست.

سوره شریفه، به ایمان به خداوند متعال و قیامت و معاد تمییز مؤمنان از کافران فرا می خواند. صفات ارزنده بندگان مؤمن و اخلاق رذیله و اعمال ناپسند کافران را بیان کرده، مؤمنان و صالحان را بشارت و کافران و ناپاکان را انذار و زنهار می دهد. عذاب آخرت را بیان می دارد و پاداش ها و گرفتاری هایی که بر منکران نبوت به جهت اذیت و آزار به خداپرستان و پیامبران الهی از زمان نوح تا زمان مسیح عیسی بن مریم رفته است، بیان می دارد.

بیان زمینه های اصول عقیدتی، توحید، نبوت و معاد و نظام حاکم بر جهان از مشخصه های سوره های مکی است.

همان طور که برای هر کدام از سوره قرآنی فضیلت ها و خصوصیات از رسول اکرم و ائمه طاهرين رسیده است، برای سوره مبارکه مؤمنون نیز در کتاب ثواب الاعمال نقل شده؛ از جمله امام صادق عليه السلام فرموده است:

من قرء سورة المؤمنین ختم الله له بالسعادة، اذا كان یدمن فی قراءتها فی کل جمعة و كان فی الفردوس الاعلی مع النبیین و المرسلین<sup>(2)</sup>؛

هرکس سوره مؤمنین را قرائت کند، ختم فرماید خداوند عاقبت او را به سعادت و هرگاه مداومت کند در هر جمعه، منزلش در فردوس اعلا با پیامبران و مرسلین باشد. در تفسیر مجمع البیان از ابی بن کعب از رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که:

قال من قرء سورة المؤمنین بشرته الملائكة یوم القيامة بالروح والريحان و ما تقر به عینه عند نزول ملک الموت؛

هرکس سوره مؤمنین را تلاوت کند، فرشتگان در قیامت او را به روح و ریحان بشارت دهند و هنگامی که فرشته مرگ برای قبض روح او می آید چنان بشارتی به او دهد که چشمش روشن شود.

البته روشن است خواندن و تلاوت تنها بدون توجه به مضمون قرآنی و عمل به آن، خلاف دستور و روش پیامبر و توقع ثواب های وارده، طمع خام و رجای مذموم است.

قرائت سوره های قرآنی با هدف توجه به مضامین آنها و تحصیل تکامل به عمل دستورهای آن هاست؛ همان طور که در بعضی از روایات، از عمل کردن به قرآن و آیات تعبیر به اقامه آنها شده است؛ از جمله در روایاتی وارد شده که هنگام نزول آیات آغازین این سوره، رسول اکرم فرمود:

لقد انزلت على عشر آيات من اقامهن دخل الجنة ثم قرء (قد افلح المؤمنون) حتى ختم العشر (3)؛

به تحقیق بر من نازل شد ده آیه که هرکس آن ها را اقامه و برپا دارد داخل بهشت شود، پس قرائت فرمود: (قد افلح المؤمنون) تا ده آیه را. برپا داشتن و اقامه آیات، عمل کردن مداوم و خالص بر مضمون آن هاست.

فضیلت های بسم الله

(بسم الله الرحمن الرحيم)

والاثرین جمله آسمانی و سرلوحه هر کتاب نازل شده از ساحت قدس ربوبی، همانا این جمله شریفه است. صفوان جمال از امام صادق عليه السلام نقل می کند که:

ما انزل الله من السماء كتاباً الا و فاتحته بسم الله الرحمن الرحيم؛ خداوند متعال هیچ کتابی را از آسمان نازل نفرمود، مگر آن که دیباچه و اول آن (بسم الله الرحمن الرحيم) بود.

مهج الدعوات در کتاب فضل الدعاء، از امام صادق عليه السلام نقل می کند که: بسم الله الرحمن الرحيم اسم الله الاكبر أو قال: الاعظم؛ بسم الله الرحمن الرحيم؛

بسم الله الرحمن الرحيم بزرگ ترین اسم خداوند است. یا فرمود: بالاترین اسم بسم الله الرحمن الرحيم است (4) .

در عیون الاخبار از امام رضا عليه السلام نقل شده که فرمود: بسم الله الرحمن الرحيم أقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

(5)؛

بسم الله الرحمن الرحيم به اسم اعظم خداوندی نزدیک تر است از سیاهی چشم به سفیدی آن.

تبرکی بس گران قدر که آدمی کار و عمل خود را با نام ایزد متعال آغاز کند، خداوندی که قدرت و کمال او بی نهایت بوده و هر قدرت و کمالی در جهان آفرینش از قدرت ذاتی او سرچشمه می گیرد. رحمت و لطف خداوندی، همه موجودات را در بر گرفته و همه عوامل و ذرات بهره دهی عالم آفرینش به لطف و رحمت واسعه خداوندی بهره می دهند و چه بهتر که آدمی هر کاری - کوچک و بزرگ - را با نام خداوند، آن هم با تمسک به رحمت واسعه او شروع کند و با تبرک از رحمانیت و رحیمیت او کمک بخواهد. توسل و ارتباط با نام پاک حضرت حق آن هم با لفظ الله که اشاره به ذات بی انتهای او و دو صفت رحمانیت و رحیمیت دارد - که منشأ همه الطاف و مرحمت هاست - وظیفه عبودیت و استعانت عبد و بنده است.

صدوق (رحمه الله علیه) در کتاب توحید به اسناد خودش از امام صادق

عَلَيْهِ السَّلَامُ در حدیثی بلند از رسول اکرم ﷺ نقل می کند که:

من حزنه امر يتعاطاه فقال: بسم الله الرحمن الرحيم و هو مخلص الله و يقبل بقلبه اليه لم يتقك من احدی اثنتین اما بلوغ حاجته فی الدنيا و اما يعد له عند ربه و يدخر لدية و ما عند الله و ابقى للمؤمنین<sup>(6)</sup>؛

هر که او را کاری را که باید انجام دهد محزون و غمگین سازد، اگر در ابتدای آن بگوید: بسم الله الرحمن الرحيم و در این توسل، توجه خالص و ناب او برای خداوند باشد و به تمام قلب و جانش به خداوند روی آورده باشد، از دو چیز خالی نیست: یا آن که در دنیا به حاجت و مقصود خود می رسد و یا آن که در

محضر خداوند برای او آماده و ذخیره می گردد و آنچه نزد خداوند باشد بهتر و پادارتر برای مؤمنان است.

در اصول کافی به سندش از جمیل بن دراج روایت می کند که امام صادق علیه السلام فرمود:

**لا تدع** بسم الله الرحمن الرحيم و ان كان بعده شعر؛

بسم الله الرحمن الرحيم را وامگذار، گرچه بعد از آن بخواهی شعری بخوانی.  
امام باقر علیه السلام فرمود:

سزاوار است هنگامی که کاری را شروع کنیم، چه کودک و چه بزرگ بسم الله بگوییم تا مبارک و میمنت گردد.

**فضیلت ابتدا به بسم الله**

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

ان رسول الله صلى الله عليه وآله حدثني عن الله - عزوجل - انه قال: كل امر ذی بال لم يذكر فيه بسم الله الرحمن الرحيم فهو ابتر (و در بعضی از روایات) لم یبدء فيه؛ رسول خدا صلى الله عليه وآله به من خبر داد از خداوند - عزوجل - که فرموده است: هر کار مهم و ارزنده ای که در آن بسم الله الرحمن الرحيم ذکر نشود، یا به نام خدا آغاز نگردد ناقص و ناپایدار خواهد بود (7).

پایداری هر امری به وابستگی به حضرت حق متعال و پابندی اوست. آنچه که از خدا بریده است و به فنا و ناپایداری سپرده شده و هر عملی و هر مقدار که به خداوند پیوسته است به همان اندازه پایدار و سودمند است.

شروع قرآن کریم و آغاز کردن با جمله شریفه: بسم الله الرحمن الرحيم خود دستور عملی است که انسان ها بدانند هر عملی که با نام خداوند متعال شروع شود گران قدر و پایدار بوده، بی فرجام و ناپایدار نخواهد ماند.



توسل و ارتباط با نام پاک حضرت حق آن هم با لفظ الله که اشاره به ذات شریف بی انتهای او و در دو صفت رحمانیت که منشأ همه الطاف و مرحمت هاست، وظیفه عبودیت و استعانت بندگان است.

دستور خداوند است که بنده هر کارش را با بسم الله الرحمن الرحيم شروع کند؛ همان گونه که روش پیامبران نیز چنین بوده است و خداوند خود به رسول گرامی اش دستور می دهد که: (اقرا باسم ربك<sup>(8)</sup>)؛ بخوان به نام پروردگارت. و نوح عليه السلام سوار شدن همراهان به کشتی فرمود: بر کشتی سوار شوید (بسم الله مجریها و مرساها) به نام خداوند مجری و توقف گاه کشتی متبرک است و این، روش همه پیامبران است. سلیمان عليه السلام در نامه خود به بلقیس نوشت: (انه من سليمان و انه بسم الله الرحمن الرحيم<sup>(9)</sup>) .

این چنین اهمیت دادن به بسم الله الرحمن الرحيم در آغاز هر کار موجب می گردد که شروع قرآن کریم به بسم الله باشد که او سزاوارتر از هر کاری به بسم الله است. آیات شریفه قرآنی، اصیل ترین مایه های هدایت انسانی و تأمین سعادت جاودانه آن است. پس برای آغاز با بسم الله الرحمن الرحيم از هر عملی شایسته تر و از هر امر مهمی پراهمیت تر است.

قرآن کریم خود بزرگترین عمل کننده به مضامین خود است و چنین است که ابتدای هر سوره شریفه با این آیه شریفه آغاز می گردد. امام صادق عليه السلام فرمود: ما انزل الله من السماء كتاباً الا فاتحته بسم الله الرحمن الرحيم و انما كان يعرف انقضاء السورة بنزول بسم الله الرحمن الرحيم ابتداءً للاخرى<sup>(10)</sup>؛ .

خداوند متعال هیچ کتابی را از آسمان نازل نکرده، مگر آن که ابتدای آن، بسم الله الرحمن الرحيم بود و تمامیت هر سوره و آغاز سوره ای دیگر به آمدن بسم الله الرحمن الرحيم بود.

مگر سوره براءت، چون اعلان جنگ به مشرکان و بیزاری و تنفر از پیمان شکنان و نمایان گر غضب بود. طبعاً تناسب با نوای رحمت و ابراز رحمانیت و رحیمیت حضرت باری نداشت و به همین جهت، آن سوره شریفه با بسم الله الرحمن الرحيم آغاز نگشت، بلکه با آیه شریفه: (برآءة من الله و رسوله) شروع شد. از امیر مؤمنان علی عليه السلام منقول است که:

لم ينزل بسم الله الرحمن الرحيم على رأس سورة براءة لان بسم الله للامان و الرحمة و نزلت براءة لرفع الامان بالسيف؛

بسم الله الرحمن الرحيم بر سر سوره براءت نیامده؛ چون بسم الله برای امان و رحمت است و سوره توبه برای برداشتن امان به شمشیر آمده است. رحمت الهی با برداشتن امان و کار شمشیر مناسب ندارد.

تبرک آغاز به نام باری و استعانت از ذات مقدس و آن هم با دو صفت رحمانیت و رحیمیت، توجه به لطف و عنایت او در همه امور دنیا و آخرت است. همه ذرات عالم وجود از مؤمن کافر و حیوان و نبات و جمال مشمول لطف و رحمانیت اویند. کلمه شریفه الرحمن در 168 موضوع از قرآن کریم آمده است که 113 موردش در آغاز سوره ها و بسم اللهها و چهار مورد هم به ضمیمه اسم الرحيم و در یک مورد با لفظ الله (قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن) و پنجاه مورد هم تنها آمده است. اسم الرحيم نیز 225 بار آمده است که 113 مورد در آغاز سوره ها و چهار مورد به ضمیمه کلمه الرحمن و 108 مورد هم جداگانه آمده است.

گفته اند موارد استعمال کلمه شریف الرحمن در وصفیت است و در بعضی موارد هم به طور عملیت آمده است، مانند (الرحمن خلق الانسان<sup>(11)</sup>) (الرحمن على العرش استوى<sup>(12)</sup>) و: (و عباد الرحمن الذين يمشون<sup>(13)</sup>). در

مواردی هم به ضمیمه الرحیم آمده است، همچون (تنزیل من الرحمن الرحیم<sup>(14)</sup>) یا: (هو الرحمن الرحیم) و اما کلمه شریفه الرحیم در همه موارد قرآنی به عنوان وصف ذاتی برای ذات باری تعالی آمده است، مثل: (ان الله غفور رحیم<sup>(15)</sup>)، (وان ربک لهو العزیز الرحیم<sup>(16)</sup>) .

### فرق میان رحمان و رحیم

میان کلمه رحمان و رحیم فرق هایی قایل شده اند به دلیل صیغه مبالغه بودن کلمه رحمان و دلالت داشتن بر کثرت و مبالغه رحمت و صفت مشبه بودن کلمه رحیم و دلالت داشتن بر لزوم و ثبوت همیشگی رحمت عده ای نیز گفته اند: کلمه الرحمن الرحیم دلالت بر ثبوت الهی در دنیا بر همه انسان ها - چه مؤمن و چه کافر - است و الرحیم دلالت بر ثبوت رحمت در عالم آخرت بر خصوص مؤمنان است. با این همه، رحمت در ظاهراً فرقی میان این دو نیست، جز آنکه کلمه رحمان صیغه مبالغه و دلالت بر ثبوت رحمت در ذات شریف الهی دارد و کلمه رحیم به مقتضای صفت مشبه بودن دلالت بر ثبوت و لزوم رحمت در ذات شریف الهی و از لوازم حتمی و جدانشدنی در ذات است، چون علیم و قدیر و چون شریف و وضع و سخی و بخیل در انسان ها همان طور که اشاره شد، هر دو کلمه بر یک مضمون دلالت دارند و در مضمون بر همه خلایق در دنیا و آخرت یک سانند، گرچه از بعضی روایات استفاده می شود که معنای رحمان مضمون کامل بر همه کائنات در دنیا دارد و معنای رحیم مخصوص مؤمنان در عالم آخرت است. این فرق با مضامین آیات شریفه سازگر نبوده و آن روایات را باید تأویل کرد، مثل آن که آخرت، دار جزا و پاداش است، جزای سوء و عقاب برای گناه کاران خود سببی است تا رحمت شامل حال آنان نشود، نه آنکه مضمون و معنای کلمه رحمت اختصاص به مؤمنان داشته باشد، بلکه لفظ

رحیم نیز در قرآن به طور عام و بدون اختصاص به مؤمنان با عالم آخرت آمده است، چون: (فمن تبعنی فانه منی و من عصانی فانک غفور رحیم<sup>(17)</sup>)؛ هر کس از من پیروی کرد از من است و هر که مرا عصیان کرد به درستی که پروردگار من مهربان و رحیم است. (بالناس لروف رحیم<sup>(18)</sup>)؛ به درستی که خداوند به مرمان مهربان و رحیم است. (ربکم الذی یزجی لکم الفلک فی البحر لتبتغو من فضله انه کان بکم رحیماً<sup>(19)</sup>)؛ پروردگار شما کسی است که کشتی را در دریا به حرکت در می آورد تا از نعمت و فضل او بهره مند شوید، زیرا او بر شما مهربان است.

در دعای پنجاه و چهارم: دعاء استکشاف الهموم (گشایش غم ها و غصه ها) از صحیفه سجادیه چنین می خوانیم:

یا فارج الهم و کاشف الغم یا رحمن الدنیا و الاخرة و رحیمهما صل علی محمد و آل محمد...؛

ای گشاینده گرفتاری ها و ای برطرف کننده غم ها و اندوه ها، ای رحمان دنیا و آخرت و ای رحیم آن، دو درود فرست بر محمد و آل محمد.

البته عام بودن رحمت الهی در دنیا روشن است که همه ذرات عالم وجود، نیازمند اصل وجود هستی به ذات بی نیازی اند که آن ها را از مرحله نیستی و امکان ذاتی به مرحله هستی و وجوب بالغیری درآورد. در مجمع البیان از عکرمه نقل کرده که الرحمن به یک رحمت است و الرحیم به صد رحمت. صاحب مجمع البیان فرموده است: گویا این معنا را از گفتار رسول اکرم ﷺ اقتباس کرده است که:

ان الله - عزوجل - مائة رحمة و انه انزل منها واحدة الى الارض فقسما بیت خلقه بها يتعاطون و يتراحمون و اخر تسعاً و تسعين لنفسه یرحم بها عباده یوم

القیامة. و روی: ان الله قابض هذه الی تلك فیکملها مائة یرحم بها عبادة یوم  
القیامة؛

خداوند را صد رحمت است که تنها یک رحمت از آنها را به زمین نازل و در  
میان خلق خود تقسیم کرده است و بر اثر همان یک صدم رحمت است که  
خلاق عالم به یک دیگر مهربانی و تعاطف ورزیده با هم به مهربانی و رحمت  
برخورد می کنند و نود و نه قسمت آن را برای خود تا روز قیامت تأخیر  
انداخته تا با آن به بندگان خود ترحم کند.

روایت شده که خداوند آن یک صدم را هم به آن نود و نه صدم می افزاید تا  
روز قیامت درباره بندگان صددرصد رحمت کامله خود را عنایت فرماید.

## رستگاری دنیا و آخرت

### 1 (قد افلح المؤمنون)

بی گمان، مؤمنان به رستگاری دنیا و آخرت دست یافتند.

مؤمنان کسانی اند که به خداوند متعال و وحدانیت او و پیامبران او و آنچه آنان از جانب حضرت حق متعال آورده اند و به روز جزا و پاداش او و ایمان حقیقی و قلبی دارند.

در مقدمه این تفسیر شریف اشاره شده که چون سوره شریفه فضائل و ویژگیهای خاص مؤمنان را بیان می کند سوره مؤمنون نامیده شده است. جمعاً گفته اند که فلاح به معنای بقا و نیل مراد و رهایی از مکروه است و افلاح وارد شدن در آن می باشد؛ همان طور که ابشار مشتق از بشر - به کسر یاء - به معنای داخل شدن در بشارت است. بعضی نیز گفته اند: افلاح به معنای پایدار ماندن است؛ یعنی اعمال نیک مؤمنان پایدار و برجا می ماند، نه آنم که به هبا و هدر رفته و تباه شده باشد. بعضی، افلاح را مشتق از افلاح، چون ضرب به معنای قطع، گرفته اند، لکن در حقیقت فلاح به معنای پیروزی و ظفر و رسیدن به مقصود است و این که در مثل عربی می گویند: (الحديد بالحديد يفلح) (آهن با آهن شکافته می شود) فلاح به معنای قطع نیست، بلکه به معنای ظفر و پیروزی است؛ یعنی با آهن بر آهن می توان پیروز شد. فلاح به معنای ظفر و رسیدن به مقصود و آرزو و در موارد استعمالش گاه به معنای پیروزی و رسیدن به آرزوی دنیوی است، چون:

(قد افلح اليوم من استعلى<sup>(20)</sup>)؛

به تحقیق که پیروز گشت امروز آن که طالب علو و مقام بالا بود.

پیروزی دنیوی و این جهانی، رسیدن به سعادت زندگی است و به قول راغب: (هو البقاء و الغنی و العز)، و پایداری و توان گری و عزت و آنچه که زندگی را گوارا سازد و گاه پیروزی و رسیدن به سعادت، اخروی است و باز هم به گفته راغب (ذالك اربعة أشياء بقاء بلافناء و غنی بلا فقر و عز بل ذل و علم بلا جهل)؛ بقا و پایداری که زوال و فنايي در آن نباشد عبارت است از غنا و ثروتی که دست خوش ناداری و فقر نگردد، عزت و احترامی که در آن ذلت و خواری نباشد و علم و دانایی که آمیخته با جهل و نادانی نباشد. در کتاب شریف عیون اخبار الرضا از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که خداوند به مؤمن سه خصلت عطا کرد: عزت در دنیا و فلاح و رستگاری در آخرت و مهابت و احترام در دل های ستم گران. سپس این آیات را قرائت کرد: (ولله العزة و لرسوله و المؤمنین) و (قد فلاح المؤمنین) تا (هم فیها خالدون) .

مؤمنان آنانند که چنان اذعان و تصدیق قلبی در دل و جان خویش دارند که قهراً و به حکم عقل به لوازم اعتقاد خویش پای بندند. ایمان حقیقی به معنای دارا بودن اعتقاد حقیقی در دل و جان است، نه دانایی به آن چیز. چه بسا آدمیان چیزی را می دانند، اما اعتقاد قلبی و وجدانی بر آن ندارند. ایمان، پایه عمل و حرکت انسان است؛ زیرا ایمان گذشته از علم به چیزی، خود، مایه گرویدن و دل سپردن به آن چیز است. انسان گاهی به چیزی ایمان دارد، اما از عمق جان بدان نگروده است. ایمان تنها دانا بودن و عالم به صدق چیزی بودن نیست، بلکه چیزی را زیاده بر این آگاهی دارد و آن، اعتراف باطنی و دل سپردن و اذعان و اعتراف قلبی به آن چیز است. البته ایمان به بدون علم ممکن نیست، اما علم بدون ایمان ممکن است؛ همان طور که خداوند متعال درباره موسی و قضایای فرعون می فرماید: (و جحدوا بها و استیقنھا انفسھم ظلماً و

علوا<sup>(21)</sup> آیات الهی را در معجزه موسی علیه السلام دیدند و بر آن یقین و علم حقیقی یافتند، اما باز هم آن را انکار کردند؛ زیرا هواهای نفسانی و نخوت و ستم آنان مانع بود تا به حقیقت یقین خود، یعنی به نبوت و صدق موسی اعتراف کنند و سر بسپارند. علم دارند اما نمی‌گروند و سر نمی‌سپارند و لذا نقطه مقابل علم، جهل و شک است و نقطه مقابل ایمان، کفر و پوشاندن حقیقت و علت این بی‌ایمانی با علم باطنی انسان به حقیقت ایمان خود صفات رذیله انسانی، چون تکبر، حسد، حرص و امثال این هاست.

پیش از این اشاره شد که علم نظری و استدلالی آدمی را به وجود مبدأ و معاد رهنمون می‌شود. اما اعتقاد حقیقی و ایمان آدمی را وادار می‌کند تا از معلوم نظری را پیروی کند و عملاً ملتزم به آن شود. پس ایمان حقیقی به چیزی همراه با التزام و لوازم آن چیز است و ایمان به خداوند متعال در عرف قرآنی عبارت است از: تصدیق به وحدانیت و یگانگی او و رسالت پیامبران او و تصدیق به روز جزا و بازگست به سوی او و تصدیق و اعتراف حقیقی به هر آنچه آنان از جانب خداوند بی‌همتا و نبوت پیامبران بزرگ و احکام شریعت مقدس و قیامت و سؤال و جواب آن دارند، طبعاً به این امور متعهد بوده، دنبال وظایف این ایمان و اعمال صالح آند.

همان گونه که گفتیم، اذعان و اعتقاد و ایمان واقعی به چیزی کم و بیش همراه با پی آمدها و لوازم آن است. این مسئله کم و بیش به مراتب اذعان و اعتقاد و ایمان واقعی انسان است. پس ایمان حقیقی به خداوند متعال و پیامبران او و روز جزا کم و بیش همراه با ترتیب آثار این ایمان است. به همی جهت در قرآن کریم هر جا صفات نیک و پسندیده مؤمنان را ذکر می‌کند و یا از جزای



خیر و پاداش جمیل آنان سخن می گوید، به دنبال ایمان، عمل صالح را نیز ذکر می کند، مانند آیه شریفه:

(الذین آمنوا عملوا الصالحات طوبی لهم و حسن مآب<sup>(22)</sup>)؛

کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام می دهند خوشا به حال آنان که سرانجام نیک دارند.

یا:

(من عمل صالحاً من ذکر او اوتی و هو مؤمن فلنحییه حیاة طیبة<sup>(23)</sup>)؛

هرکس عمل صالح به جا آورد، چه مرد و چه زن، در حالی که ایمان داشته باشد، ما به طور قطع او را به حیاتی طیب و پاکیزه زنده می کنیم. باز هم اشاره کنیم که علم به چیزی و اعتقاد به آن، غیر از ایمان قلبی و وابستگی ایمان به آن است؛ چه، عملی و یقینی برای انسان ها چون علم و یقین به مرگ است، که هیچ انسانی زنده جاوید و پایدار همیشگی نیست، اما باز هم آدمیان باور مردن ندارند و آمادگی برای آن فراهم نمی آورند؛ چون آن گره ایمانی و اعتقادی را به آن ندارند همچون معتادان به عادت های زشت و یا زیان بار که علم به زشتی و یا زیان عادت خود دارند، اما باز هم آن را ترک نمی کنند و عذرها و بهانه ها می آورند تا اعتیاد خود را توجیه کنند.

پس اعتقاد و ایمان همراه با ترتیب آثار است، اما فی الجملة تقید و دل سپردن نور معتقد و مؤمن به اعتقاد و ایمان خویش بسته به میزان اعتقاد و ایمان اوست. همان طور که علم که گاه دچار قوت و ضعف هایی می شود، اعتقاد و ایمان نیز چنین است؛ افراد با ایمان نیز گاه بر خلاف لوازم ایمان خود عمل می کنند، اما همیشگی و پایدار نیست، بلکه به سبب کوران هایی است که گاه از دل آدمی بر می خیزد و آدمی را از مسیر ایمانی اش منحرف می کند، پس ایمان

نیز مانند مراتب نور، قابل شدت و ضعف است. ایمان به خداوند وقتی اثر می کند و آدمی را به اعمال نیک و صفات پسندیده نفسانی، از قبیل خشیت و خضوع و اخلاص و امثال آنه می کشاند که انگیزه های باطل و تسویلات شیطانی بر آن غلبه نکند. مداومت و تفریح بر چنین حالات پسندیده، بسته به مراقبت ها و حفاظت هایی است که آدمی از نفس خود بروز دهد که بالاتین آن مراقبت ها و حفاظت ها، همانا حالت خشوع و خضوع در نماز و دوری از لغوها و لهوهاست.

صیغه ماضی افلح در آیه شریفه آمده تا دلالت قطعی کند بر تحقق فلاح، همان طور که کلمه قد نیز برای تأکید و تثبیت و تحقق چیزی است که مورد توقع و انتظار ثبوت است؛ یعنی مؤمنان رستگار شدند، با آن چنان تأکیدی که گویی مستقبل دور، امروز به تحقق پیوسته و به صیغه ماضی افلح آورده شده است، چون (قد قامت الصلاة)، یعنی یقیناً نماز بر پا می شود. افتتاح سوره شریفه به چنین بشارتی سرنوشت لذت بخش و افتخار آفرین آنان را بیان می کند تا بشارت آسمانی، مایه شعله ور شدن آتش شوق و عشق در دل های انسان ها گردد و آینده روشن و الهی خود را ببیند.

### خشوع در نماز

#### 2 (الذین هم فی صلاتهم خاشعون)

مؤمنان آنانند که در نمازهایشان خاشع و فروتن اند.

هم چنان که اشاره گردید، ایمان حقیقی برای انسان، مایه دل سپردگی و تسلیم محض است و ایمان به حضرت حق و ایمان به عظمت او سبب خضوع و خشوع بنده در حال توجه به محضر شریف اوست. بزرگ ترین نشانه کمال

ایمان، همانا خشوع در حال نماز و عبادت و روی گرداندن از لغوهاست. هرچه ایمان بالاتر، خشوع و اعراض از لغو، بیشتر.

### حقیقت خشوع

خشوع، فروتنی و خضوع ویژه ای است که به کسی که در محضر بزرگ قاهری حضور می یابد، دست می دهد. آن چنان مقهور عظمت قاهر حاضر می گردد که تنها متوجه او گشته و از همه جا قطع می گردد. این حالت، حالت درونی است که اگر توجه تام در قلب پدید آید به همه اعضا و جوارح سرایت کرده، آنه نیز خاشع می گردند. خشوع اعضا و جوارح نیز نشانه خضوع و خشوع قلب است. به همین جهت، رسول اکرم صلی الله علیه و آله مردی را دیدند که در حال نماز با ریش خود بازی می کرد فرمود:

اما انه لو خشع قلبه لخشعت جوارحه؛

اگر او به قلب خود خاشع بود، اعضا و جوارح او نیز خاشع می برد.

حقیقت نماز و عبادت هم با این خشوع تحقق می یابد. قرآن کریم خواندن نماز را نشانه مؤمنان نمی شمارد، بلکه خشوع در نماز را از ویژگی های حقیقت آنان می شمارد؛ یعنی نماز مؤمنان واقعی تنها الفاظی بی حقیقت و حرکاتی بی روح و فاقد معنا نیست، بلکه هنگام نماز با نظر به حقارت خود و عظمت باری تعالی چنان غرق حالت حضور و راز و نیاز می گردند که گویی از دنیا و غیر خدا بریده و سراپا ادب محض و تسلیم خالص اند.

در اهمیت مقام نماز و توجه به آن شایسته است آدمی به آفرینش خود و فطرت الهی به ودیعه نهاده شده در او نظری بیفکند. نخستین بیدار باش برای او همانا توجه به اصل خلقت خود و هدف نهایی او از این آفرینش است هر موجودی خلق شده است تا به کمال مورد نظر خویش برسد. نباتات و حیوانات

تا حدی و زمانی کمالی دارند، سپس به دست نیستی و نابودی می افتند و از میان می روند، اما آیا به راستی آدمی خلق شده تا چون سنگها و نباتات و حیوانات فاقد عقل و شعور و بدون فطرت نیایش و پرستشی که از درون جان آدمی در کمال زیبایی و جمال به آدمی ارزش می بخشد، بدون این ارزش ها وجود و هستی خود را تباه نکنند. آدمی تابش فطرت را در نهاد خود به روشنی در می یابد. آنچنان که گاه غرق گناهان است و بر حال خود و تیرگی احوال خود و چه بسیار تاسف می خورد و خورد در ظلمات می بیند، اما نور الهی را از دور می بیند و حسرت نجات و طاعت دارد.

به راستی، پرواز در اوج های معرفت و عشق و علاقه و شیفتگی به حضرت حق در فطرت هر انسانی چون آفتاب نهاده شده و افسوس که آدمی با آلودگی گناه و سقوط از مراتب عالی انسانی به قعر حیوانیت، این فطرت را زیر پا می نهد. تابش نور معرفت و عشق به حضرت حق متعال همانا با عبودیت شایسته و خالص بنده در برابر عظمت بار تعالی بدست می آید و بالاترین مظهر بندگی شایسته عبد، همانا نماز است.

ارزش انسانیت و نورانیت فطرت الهی، همانا به نماز به دست می آید؛ آن هم نمازی که با خشوع قلبی آدمی را به عالم عشق و محبت و راز و نیاز با حضرت حق متعال ببرد، نه آن نماز که با کسالت، استخفاف، تهاون و تکلف باشد.

راه بدست آوردن خشوع:

خداوند متعال می فرماید:

(فویل للمصلین الذین هم عن صلاتهم ساهون<sup>(24)</sup>)؛

وای بر نمازگزاران، آنان که از نماز خود غافلند.

خدای متعال در این آیه، نمازگزارانی که حضور قلب نداشته و در غفلتند نکوهش می کند، نه کسانی را که نماز را ترک می کنند و شگفتا که خداوند متعال می فرماید: وای وویل بر سهل انگاران در نماز و به راستی که وای وویل بر آن کس که خداوند بر او وعده ویل دهد.

اگر آدمی به عنایتی ویژه، شایسته محضر حضرت حق گردد، درمی یابد در حضور وقت نماز و حضور مکان، چون مسجد، چه لذت، خرسندی، شوق و التهایی دارد، تا صدای مؤذن را می شنود با چه اشتیاقی می گوید: **(لیبک داعی الله)** .

باشکوه ترین حالت نمازگزار و جذاب ترین عمل برای او، همانا حضور و شکوه مخصوص اوست که به ساحت قدس ربوبی بار یافته و در محضر حق متعال با او سخن می گوید. در روایت است اگر می خواهید با خداوند سخن بگویید نماز بخوانید.

به راستی نماز چگونه است؟ چگونه که آدمی از این عالم گیرایی ها و شیفتگی ها به عالم قدس و فنای محض به محضر حق درآید و به بقای او باقی باشد و آنچنان قرآن می خواند و آن چنان خود را عرضه می دارد و می گوید: **(ایاک نعبد و ایاک نستعین)** و آنچنان هدایت و صراط مستقیم را می خواهد و کلام خداوند را در محضر حق عرضه می دارد که غرق در شادی و حضور می گردد. او نماز خود را با ذکر و حضور خداوند بر پا می دارد: **(واقم الصلاة لذكری)**. آیا چنین کسی به راستی در خارج نماز به منکرات و زشتی ها میلی دارد؟ نماز به او آسودگی خاطر، آرامش فکر و اندیشه و حتی تندرستی و سلامت کامل، که پایه و مایه زندگی مطهر و پاک است، می بخشد.

آنان که آلودگی های جسمی و مادی و زندگی های سرشار از ناپاکی ها دارند، مگر ممکن است لذت عبادت را بچشند؟ آنان خدا و ارزش حقیقی خود را فراموش کرده اند: (نسوا الله فَنسيهم) اینان چنین اند و نماز خواندن و نماز خواندن چگونه؟ آن که دل و جان و ذرات وجودی خویش را در حال نماز به محضر حق عرضه نکند از نماز چه در می یابد؟ آیا او با یک تکبیر گفتن و دست برداشتن تا بناگوش، همه افکار، احوال و اعمال فریبنده جهان مادی را پشت سر می اندازد؟

آیا چنین نمازگزاری در خارج نماز به گناه، کجی ها، نادرستی ها و درگیریها روی می آورد؟ و به راستی که: (ان الصلاة تنهى عن الفحشاء و المنكر و لذكر الله اكبر). نماز در همه عبادت ها هست و با تمرین نمازی، می توان به قربت و بندگی حقیقی در سایر عبادات دست یافت. پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

من لم تنهه الصلاة عن الفحشاء و المنكر لم يزد من الله الا بعدا؛

به راستی اگر نماز کسی او را از فحشا و منکرات باز نداشت، آیا نماز است؟ گستاخی او در این نماز او را دورتر می برد، نه نزدیک تر. و او معبد است، نه مقرب. به قول بزرگانی چون علامه مجلسی، این نمازها صورت نماز است و به همین جهت آثار حقیقی نماز را ندارد. مگر وعده خداوندی تخلف پذیر است؟ اگر نماز حقیقی بیاید قطعاً ناهی از فحشا و منکرات نیز می باشد.

چرا نماز حقیقی نمی آید؟ مگر با این همه هواها و هوس ها و غفلت ها و خواهش های نفسانی حال خضوع و خشوع می آید؟ باید توجه داشت بسیاری از شرایط خضوع و خشوع و حضور قلب را قبل از نماز باید فراهم آورد. پای گذاشتن روی هواها و فریفتگی ها و مواظبت شدید و مراقبت اکید بر حضور و

شهود در حال نماز کار کسی نیست، جز آنان که به راستی خود را تربیت کرده اند؛ بندگانی شایسته دربار قرب و حضور عنایت حضرت حق و نماز حقیقی بر چنین بندگان سخت و طاقت فرسا نیست.

نماز، جهاد اکبر است و بسی مشکل تر از جهاد اصغر. خداوند فرمود:

(و استعینوا بالصبر والصلاة و أنها لكبيرة الا على خاشعين<sup>(25)</sup>)؛

و یاری جوئید با صبر و نماز و هر آینه نماز بزرگ و دشوار و گران است، مگر بر خاشعان و ترسناکان از خداوند متعال.

هر چه در نماز حضور و خشوع باشد. به همان مقدار نماز پذیرفته و مقبول است:

(ان من الصلاة لما تقبل منها نصفها و ثلثها و ربعها و خمسها و ان منها لما تلف كما تلف الثواب الخلق يضرب بهاوجه صاحبها و مالک من صلاتک الا ما اقبلت علیه بقبلک<sup>(26)</sup>)؛

به درستی که از نمازگاه نصفش و گاه ثلث و گاهی یک چهارم با یک پنجم و گاه یک دهم قبول می شود و برخی نمازها پیچیده می شود و بر صورت صاحبش کوبیده می شود، چون لباس چرکین و کهنه ای که به صورت صاحبش کوبیده می شود، از نماز پذیرفته نیست، مگر آن مقدار که به دل و جان بدان روا داشته باشی.

به راستی خشوع باطنی و خضوع ظاهری در حال نماز و در همه حال در محضر باری چگونه بدست می آید؟ با حضور قلبی که تمام جان و دل متوجه حضرت باری باشد و غیر او را رها کند. اولین گام، برداشتن موانع این حضور از سر راه است و مراقبت ها و تمرین ها باید کرد تا این حضور در حال نماز بدست آید. آدمی یک آن از مصیبت پروازهای خیال خود فارغ نیست. باید چه

مراقبت‌ها کند تا این پروازگر جسور را به دام آورد و او را ساکن کند شاید  
نمازی با فراغت خاطر خوانده شود.

همه توجه و حواس به زخارف دنیا معطوف است و:

(زخارف الدنيا نفسد العقول الضعيفة<sup>(27)</sup>)؛

زر و زیورهای دنیا عقل‌های ناتوان را فاسد و تباه می‌کند.

یکی از تمرینات نماز تمرین حضور و مراعات ادب، حضور باری تعالی  
است.

چرا آدمی در بیرون از نماز گناه می‌کند، چون اعتراف و اقرار به حضور  
حضرت باری ندارد و این، سببی است تا در نماز نیز چنین باشد. اگر در خارج  
از نماز ادب حضور بیابد در نماز به صورت کامل تر این حضور را رعایت می  
کند و اگر در نماز حال حضور کامل پیدا کرد و در غیر نماز هم به یاد همان  
حضور است و نماز او را از فحشا و منکر باز می‌دارد و در همه حال متوجه  
آیه شریفه: (الم يعلم بان الله یری) است<sup>(28)</sup>.

نماز آدمی، سرمایه سعادت عالم آخرت و حیات طیبه ابدی است، به شرط  
آنکه حقیقت نماز تحقق یابد، یعنی نمازی که با خضوع و خشوع همراه باشد و  
خضوع و خشوع هم جز با حضور نفس به دست نمی‌آید. بزرگترین مانع  
حضور نفس همانا توجه به زخارف دنیا و تشتت خیالات آدمی و به قول بعضی  
از بزرگان چشم چرانی آدمی به هر چیزی است که مایه اشتغال خاطر اوست.  
شیفته دنیا دائماً دستخوش این پروازهای خیالی و افکار گوناگون دنیایی است.  
در بسیاری موارد، این همه خیالات گوناگون اصولاً سود و زیانی برای او ندارد،  
جز غفلت و خودمشغولی و در حجاب بودن از حضور باری که این خود،  
بزرگترین زیان و مصیبت برای اوست از خیالی فارغ نشده به خیال دیگر می



رود و هرچه می کوشد خیالات گوناگون و هواهای پراکنده یک لحظه فراغ خاطر و حضور قلب به او نمی دهد و منشأ همه این مصیبت ها توجه به دنیا و غیر خداست. غزالی در اینجا مثالی آورده و دیگران هم از او گرفته اند، مردی تصمیم گرفت نمازی با توجه قلبی بخواند و به چیزی نیندیشد، از این رو، به نماز پرداخت چون افکارش را یک جا متمرکز ساخت، صدای پرندگان، خاطرش را مشوش کرد، چوبی به دست گرفت و آنها را پراکنده ساخت تا افکارش را متمرکز کرد، باز صدای پرندگان بلند شد و رشته افکارش را گسست. چندین بار به سوی نماز و حضور قلب بازگشت و پرندگان نیز به آواز خوانی بازگشتند و او به پراکنده ساختن آنها همت گماشت و سرانجام به مقصود خود نائل نشد. ظریفی گفت: اگر می خواهی از فتنه مرغان رهایی یابی باید درخت را از ریشه و بن برکنی.

وظیفه آن است که دائماً باید مواظب بازگرداندن هواس و خیال به حضور حضرت حق بود، چه در حال نماز و چه بیرون از نماز. اگر در خارج نماز این مواظبت و مراقبت به صورت کامل و پیوسته باشد، چقدر مایه سعادت و افاضه در حال نماز می گردد و افسوس که بیشتر اشخاص و اسیر همان خواسته های خیالند که لحظه ای آنها را آرام نمی گذارد نماز با این خیالات متفرقه و تشتت احوال و بی توجهی کامل، نه نماز، بلکه سبک شمردن آن است. در فروع کافی آمده است که امام باقر علیه السلام به زراره فرمود:

سستی مکن در امر نمازت، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به هنگام وفاتش فرمود: از من نیست کسی که سست و خفیف شمرد نمازش، از من نیست کسی که بیاشامد مسکری، قسم به خداوند چنین کسی نزد حوض بر من وارد نشود <sup>(29)</sup>

هم چنین ابوبصیر روایت می کند که امام کاظم علیه السلام فرمود: چون هنگام وفات پدرم رسید، به من فرمود: ای پسر، به شفاعت ما نائل نشود آن کس که نمازش را سبک بشمارد چه حمایتی بالاتر از آن که برای ابدیت، فضیلت و نورانیت خلق شده است، از پیغمبر اکرم بریده و به شفاعت او و خاندان اطهرش نائل گردد و به خذلان ابدی و محرومیت از رحمت الهی گرفتار شود.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

اعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک <sup>(30)</sup>؛

خدای را عبادت کن، آن سان که گویی او را می بینی. اگر تو او را نمی بینی او تو را یقیناً می بیند.

درباره آداب نماز و اهمیت خشوع در آن و توجه به خداوند متعال نیز آن حضرت می فرماید:

من صلی رکعتین لم یحدث فیها نفسه بشیء من الدنیا غفر الله له ذنوبه؛  
هر کس دو رکعت نماز بگزارد که در آن، چیزی از امور دنیا را از قلب خود  
خطور ندهد، خداوند او را می آمرزد.

و خوشا به آنان که به چنین نعمتی دست یابند و سراپا در محضر حق و  
غایب از محضر خلاق و علایق دنیوی گردند. این حالت با تمرینات و مراقبت  
ها حاصل می گردد.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

إذا كنت فی صلاتک فعلیک بالخشوع و الاقبال علی صلاتک فان الله یقول :

(الذین هم فی صلاتهم خاشعون <sup>(31)</sup>)

آن هنگام که در نمازی بر تو باد به خشوع و روی آوردن بر نمازت، زیرا  
خداوند متعال می فرماید: مؤمنان آنانند که در نمازشان خاشع اند .

در خصال از امیر مؤمنان علیه السلام روایت شده که:

مرد در نمازش خاشع شود، به درستی که آن قلبی که برای خداوند - عزوجل - خاشع شد، جواحرش نیز خاشع می گردد و با چیزی به عبث بازی نمی کند.

معنای واقعی ایمان همانا باور حقیقی و دل سپردگی است پس معنای حضور قلب هم آن است که از همه جهت قلب و جان انسانی در حضور خداوند باشد، دنیا و ارزش های بی مایه و گذرای او در نظرش محو و نابود باشد، گویی که بعد از اسلام، آدمی به این دنیا باز می گردد.

آری، آدمی در نماز به محضر لطف و عنایت خدای مهربان می رود و محضر خدای متعال با پلیدی ها و ناپاکی های ظاهر و باطن سازگار نیست:

(لا صلاة الا بطهور)؛

نماز جز با طهارت حاصل نمی شود.

نمازگزار به معراج عالم قدس می رود:

(الصلاة معراج المؤمن)؛

و با خداوند خود به مناجات و کلام می پردازد.

او به عالم نور می رود و این عروج و نور چگونه با ناپاکی های ظاهری و باطنی جمع شدنی است؟ و باز هم این ناپاکی و نجاست ها در مقابل نجاسات باطنی و آلودگی های نفسی هیچ است. نماز حقیقی و حضور شایسته جز با طهارت از تمام این نجاست و خباثت های ظاهری و باطنی به دست نمی آید.

این همه خواطر گوناگون که بر قلب آدمی در نماز می ریزد از آن جهت است که مقتضیات آنها در جان آدمی جای گرفته است. خواطر خلاف حضور قلب را باید چاره کرد. حواس پنج گانه آدمی را - که به قول غزالی جواسیس

قلوبند - باید ادب کرد و چشم و گوش و حواس را در نماز ادب و مهار کرد.  
ظاهراً غزالی تعبیر جواسیس القلوب را از امیر مؤمنان علیه السلام گرفته که فرمود:

العین جاسوس القلب و یرید العقل (32)؛

چشم، جاسوس قلب و فرستاده عقل است.

از این جهت است که نباید به آنچه آدمی فریفته دنیا و تجملات دنیایی کند  
نظر انداخت و در محل هایی که برای حضور قلب زیان بار است، نماز خواند.  
چرا پشت سر زن نمی توان نماز خواند، چون هرچه باشد مایه کشش و توجه به  
اوست.

دل و جان و خیال و فکر آدمی مدام به دنبال چشم و چشم چرانی اوست.  
دائماً این نگاه و خیال در پی نگاه و خیال دیگری است؛ گاهی نقش و نگار  
دیوار و گاهی جمال پرده و گاهی این درگاه و گاهی آن فرش، زمانی این تابلو  
و وقتی آن مجموعه و مخزن.

چشم دائماً در حال پریدن و بهره بری است. با این تفرق، پریشانی و  
درماندگی چه نوبتی به جمع خاطر و حضور حضرت حق می رسد. چرا بعضی  
از نمازگزاران، گم شده های دنیایی خود را در نماز پیدا می کنند؟ چون به فکر  
آن هستند. اگر در نماز تمام توجه، علاقه، محبت و شوق معطوف به سوی  
حضرت حق باشد، آدمی چنان به فکر نماز و حالت خضوع و خشوع فرو می  
رود که مایل نیست هیچ گاه او را واگذارد. توجه به دنیا و دوستی آن مانع  
بزرگ حضور قلب آدمی در نماز است. حقیقت دنیا چیزی است که آدمی از یاد  
خدا غافل می کند و حضور قلب، توجه به حضرت حق و چگونه میان این دو  
می توان جمع کرد.

امتحان حضور قلب، آسان است. امام صادق علیه السلام فرمود:

من احب أن يعلم اقبلت صلاته ام لم تقبل فليظنر هل منعته صلاته عن  
الفحشاء والمنكر فبقدر ما منعته قبلت منه؛

هر کس دوست دارد بداند نمازش پذیرفته شده است یا نه، نگاه کند که آیا  
نمازش او را از فحشا و منکر باز داشته یا نه؟ به مقداری که او را از منکرات و  
گناهان باز داشته از او پذیرفته می شود.

سنگ زیر بنای توجهات در نماز، همانا ایمان واقعی و حقیقی به خداوند  
متعال و سخنان رسول اکرم و ائمه طاهر (علیه السلام) است که خشوع از آثار  
این ایمان واقعی در آیه شریفه شمرده شده است.

ایمان واقعی و مواظب انسان بر خیال خود، سبب به دست گیری اختیار  
خیال او می گردد. هرگاه خیالش به این طرف و آن طرف پرواز می کند او را به  
سر راه می آورد؛ آن چنان که این فراغت خیال و حضور برای او عادت می  
شود و عادت چون خلقت ثانویه است که تخلف از آن مشکل است.

شایسته است نمازگزار هر آنچه اسباب تفرق خیال و تشتت حواس اوست در  
حال نماز برطرف کند. چشمان خود را به زیر افکند و به چیزی التفات و با  
چیزی بازی نکند و خمیازه نکشد و انگشتان پای خود را رو به قبله بگذارد.  
بعضی از بزرگان چون شهید ثانی فرموده است که بعضی از بزرگان مکانی  
تاریک و کوچک را برای ادای نماز خود برمی گزیدند که کمتر خیال آنان به  
صور گوناگون متوجه شود. این هم فایده ای ندارد؛ زیرا مصیبت این چشم  
ظاهری و دیدن چیزهای گوناگون نیست؛ مشکل در تشتت و تفرق خیال انسان  
است که در تاریک ترین مکان ها باز هم آدمی را فارغ نمی آورد و بر اوست  
که از لحظه های خود مراقبت کند، هر جا غفلت و خیالی آمد، او را کنار زند و  
باز هم متوجه حضرت حق گردد و اگر هم واقعاً عاجز ناتوان شد، دست کم

عذر و شرم ساری خود را ابراز دارد و نواقص نماز را با نوافل جبران کند. در کتاب علل الشرائع از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود:

انما جعلت النافلة ليتم بها ما يفسد من الفريضة <sup>(33)</sup>؛

نافله برای آن قرار داده شده تا آنچه از نماز واجب تباه شد جبران گردد.

یکی از شرایط حصول حضور قلب و خشوع در حال نماز، گذسته از اخلاص و قصد قربت و خالی بودن از آلودگی ریا، توجه است؛ به فهمیدن آنچه می گوید بفهمد و این، غیر از حضور قلب است. چه بسا حضور قلب دارد، اما معنای گفتار خود را نمی فهمد. نمازگزاران در این جهت متفاوتند. مردم در فهمیدن معانی قرآن و تسبیحات و ادعیه وارده، چه در نماز و چه در خارج نماز، یک سان نیستند.

چه بسا بعضی از نمازگزاران، معانی لطیفی در اثنای نماز بفهمد که پیش از آن ذهن شان خطور نکرده بود و همین فهم ها و درک ها آدمی را از کارهای زشت و ناپسند باز می دارد.

پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم در نمازهای نمازگزاران می فرماید:

ان الرجلین من امتی یقومان فی الصلاة و رکوعهما و سجودهما واحد و ان ما بین صلاتیهما ما بین السماء و الارض <sup>(34)</sup>؛

دو تن از امت من به نماز برمی خیزند و رکوع و سجود را یک نواخت انجام می دهند، ولی میان این دو نماز از آسمان تا زمین فاصله است.

فهمیدن معانی نماز، مایه تعظیم انسانی است تعظیم او سبب ترس و هیبت از باری و هم چنین امیدواری به لطف و عنایت او و حیا و شرم بنده از قصور و تقصیر خود در برابر عظمت باری تعالی است. فهمیدن معانی آیات قرآنی و

تعظیم و حیا از باری چه بسا مایه انکشاف و ظهور حقایق و اسراری از عالم معارف و حقایق معنوی و اخروی برای نمازگزار گردد. خوشا به حال نمازگزار حقیقی با حضور قلب کامل. رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

إذا قام العبد الى صلاته و كان هواه و قلبه الى الله انصرف كيوم و لدته امه (35) ؛ هنگامی که انسان برای نماز می ایستد، باید تمام توجهش و قلبش به خدا باشد تا هنگام اتمام نماز، مانند روزی باشد که از مادر متولد شده باشد.

امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام از رسول گرامی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل می کند که فرمود: إذا قام العبد المؤمن في صلاته نظر الله اليه (أو قال: اقبل الله عليه) حتى ينصرف و اظلمت الرحمة من فوق رأسه الى افق السماء والملائكة تحفه من حوله الى افق السماء و وكل الله به ملكاً قائماً على رأسه يقول: ايها المصلي لو تعلم من ينظر اليك و من تناجي ما التفت ولا زلت من مؤضعك ابداً (36) ؛

چون بنده مؤمنی به نماز برخیزد، خداوند متعال تا پایان نمازش با نظر رحمت به او سوی ای نگاه می کند و رحمت الهی بر او سایه می افکند، از بالای سرش تا افق آسمان و فرشتگان در اطراف او تا افق آسمان گرد می آیند. خداوند فرشته ای را موکل او می گرداند که بالای سرش ایستاده به او بگوید: ای نماز گزار، اگر بدانی چه کسی به تو می نگرد و با چه کسی سخن می گوید، هرگز از اجابت تکان نمی خوری و از این حالت بر نمی گردی.

### پرهیز از بیهودگی

3 (والذين هم عن اللغو معرضون)؛

و مؤمنان آنانند که از لغو و بیهودگی رویگردانند.

آیه شریفه، مهم ترین صفت ارزنده و شایسته مؤمنان حقیقی را بعد از صفت خشوع بیان می دارد که آنان از لغو و رویگردان بوده پیرامون آن نمی گردند. لغو، هر آن چیزی است که هیچ گونه بهره و ره آوری برای انسان عاقل هوشمند نداشته باشد. در تفاسیر، آن را به انواع مختلف تعریف کرده اند.

### کلامی در حقیقت لغو

نخست به معنای دنیا: (و ما هذه الحياة الدنيا الا لهو و لعب<sup>(37)</sup>) .

مؤمن باید از دنیا رویگردان باشد؛

دوم، به معنای غنا و ملاحی،

سوم، به معنای کذب؛

چهارم، به معنای معاصی و گناهان؛

پنجم، اموری که لغو و بی فایده است.

انصاف آن که لغو شامل همه این اقسام می شود و این اقسام، بیان مصادیق آن است. هر کدام از مفسران آن را به یکی از مصادیق آن تعریف و تفسیر کرده اند. همه اعمال و افعال مومنان، مطابق تقاضای ایمان آنان است. حالت ایمانی مومنان مانع از آن است که توجه و تمایلی به لغوها و بیهودگی ها داشته باشند، آنان که به خداوند متعال و رضای او روی آورده اند، چه میلی به لغو و لهو دارند؟ این صفت، ویژگی پرارزش مومنان است. به همین جهت، آیه شریفه را اسمیه و با تقدیم صله با درج فصل آورده تا تاکید شدید را برساند که صفت بارزه مومنان چنین است، که اطراف لغو نمی گردند؛ نه مباشرت بر آن دارند و نه میلی بر آن و نه حضوری با آن دارند.

همان طور که گفتیم، وجه مشترک همه دیدگاه ها در مورد لغو آن است که لغو هر آن چیزی است که فایده ای عقلایی در آن نباشد، چه فایده ای دنیایی و



چه آخرتی و از آن جا که فایده هر چیزی بر حسب اختلاف موارد مختلف می گردد.

چه بسا فعلی و کاری نسبت به امری لغو و نسبت به چیزی دیگر سودمند باشد. دین شریف هر چیز ارزش مند و مفید عالم آخرت و محضر شریف باری را پرفایده می بیند و هر آن چیز که بهره و فایده ای برای عالم آخرت انسانی ندارد، لغو و بی فایده برای آخرت است، گر چه ممکن است فایده دنیایی داشته باشد، حتی اعمال مباح و حلالی که صاحبش در دنیا و یا در آخرت از آن سودی نبرد و منتهی به سود آخرت نشود گویی لغو بود و به فنا رفته است، حتی اعمال ضروری دنیایی انسان چون خوردن و آشامیدن، اگر آدمی آن را در راه اطاعت باری و عبادت او بیاورد بهره مند است و اگر برای شهوت و بهره بری دنیایی باشد و بهره ای پایدار و ابدی نداشته باشد، لغو و بیهوده است.

آفرینش انسانی برای پایداری و همیشگی عالم آخرت اوست و هر فعلی که سودی برای آخرت نداشته باشد و سود دنیایی اش هر منتهی به آخرت نشود، لغو و بیهوده است.

پس در حقیقت و نظر دقیق تر، لغو عبارت است از غیر واجبات و مستحبات.

خداوند متعال در وصف مؤمنان فرمود: مؤمنان تارک لغو بوده و آن را به کلی ترک می کنند، بلکه فرمود: از آن اعراض می کنند. مؤمنان با عنایت و التفات از لغو و بیهودگی روی گردانند. ترک، امری عدمی است و چندان اهمیت و افتخاری در آن نیست و اعراض هنگامی است که تمایل و انگیزه نفسانی بر انجام کاری باشد، اما آدمی از آن اعراض کرده به کاری ارزش مند و بهتر بپردازد.

## اعراض مؤمن از لغو

روشن است که مؤمن این اعراض و رویگردانی را به بهانه بی ارزشی و بیهودگی و لغویت آن کار انجام می دهد. پس نفس خود را بزرگ تر و برتر از آن می داند که به کارهای پست و بی ارزش مشغول شود، بلکه همواره از کارهای منافی شرافت، عزت نفس و آبرو چشم پوشیده به مقاصد و کارهای بزرگ روی می آورد. مؤمن واقعی سروکارش با ساحت قدس کبریایی و عظمت باری است. او جز به زندگی سعادت بار ابدی و عزت جاودانه آخرت اهتمام و اشتغال نمی ورزد.

ایمان واقعی او این اقتضا را دارد. ایمان واقعی است که سروکارش با ساحت عظمت باری و برای مؤمن، منبع عزت، مجد و بزرگواری است. ایمان واقعی سبب می شود تا آنچه را که سفله گان و جاهلان بدان اهتمام و تعلق دارند مؤمن بدان ها توجهی نداشته باشد. مؤمن پیوسته به فکر آخرت و فرجام کار خویش است؛ هم و غم او آن است که به عبادت و بندگی و تحصیل سعادت و رستگاری مشغول باشد. هر چه او را از خدا و دین و بندگی باز می دارد به کناری افکند، حتی امور دنیوی خود را، چون تحصیل معاش و دست گیری از افتادگان و احسان به بندگان، به قصد قربت و نیل به سعادت انجام می دهد و شگفتا که چه قدر از کارهای دنیایی انسان های دنیایی که بی فایده، بی هدف و بی نتیجه است.

حتی افکار بیهوده و بی پایه که چقدر سبب غفلت انسانی و بازدارندگی از کارهای مفید و سازنده است.

مؤمن شأن خود را برتر از آن می بیند که با هر کس در افتد و عزت و کرامت نفس خود را همسان و هم پایه جاهلان و نادانان ببیند، بلکه آنان اگر او

را زخم زبان زنند و مسخره کنند به ایشان سلام می کند: (واذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً<sup>(38)</sup>) و: (و اذا مروا باللغو مروا كراماً<sup>(39)</sup>).  
و چون به لغوی می گذرد، آبرو مندانه می گذرد.

### پرداخت زکات

#### 4 (والذین هم للزکاة فاعلون)؛

و (مومنان) آنانند که به زکات عنایت و اهتمام می ورزند.

اقتران لفظ زکات با صلاحیت شاهدهی است که مراد از زکات همان معنای معروف آن، یعنی وظیفه و انفاق مالی است، نه به معنای لغوی تطهیر و تزکیه، چون یطهرهم و یزکیهم و مراد از آن در اینجا تطهیر نفس از رذائل اخلاقی باشد؛ همان گونه که در بعضی تفاسیر مانند تفسیر کبیر و روح البیان آلوسی و مفردات آمده است؛ چون این معنا خلاف ظهور کلمه زکات، است. انس ذهنی از کلمه زکات، مال زکوی است که به عنوان زکات داده می شود، نه ادای آن.

وجوب زکات در مدینه مقرر گردید - همان طور که در ابتدای این تفسیر شریف اشاره شد. پس با مکی بودن آیه شریفه، این زکات به معنای مال زکوی معهود واجب و مقدار معین آن نیست، به ویژه آن که معنای مال زکوی با کلمه فاعلون (به جا آورندگان) مناسبت ندارد. مال و عین خارجی به جا آوردنی نیست، بلکه ادا کردنی است و باید می فرمود: و (هم للزکاة مؤدون) و آنان ادا کنندگان زکاتند، نه به جا آورندگان. پس باید معنای زکات در این آیه شریفه به عنایتی فعل فاعل باشد و آن، اعتنا به این امر شریف و وظیفه مالی است. خداوند متعال در توصیف مومنان می فرماید: آنان از نظر ارتباط با حضرت حق متعال خاضع و خاشع اند و از نظر ایمان واقعی از همه لغوها و امور بی ارزش رویگردانند. ایمان واقعی به آنان، خشوع به درگاه خداوندی و عزت و کرامت

نفسانی بخشیده است و در امور مالی هم کمال اعتنا و اهتمام را دارند، نه آن که تنها مالی را ادا می کنند.

اجتماع انسان ها و سعادت جامعه، مقتضی آن است که مردم در بهره مندی از مزایای حیات و امور مالی در راحتی و بهره وری باشند و انجام وظایف مالی و انفاق به نیازمندان و تهی دستان از عوامل بسیار موثر در این هدف ارزنده است. به همین جهت، همیشه وظیفه عبادی نماز همراهِ مراعات امور مالی، یعنی زکات تذکر داده شده است. گرچه زکات در مکه مکرمه مدینه منوره واجب شد، اما وجوب آن و تعیین و تحدید مقدار برای آن و وظیفه جمع آوری آن به عنوان جباية الزکوات در مدینه واجب گردید و در مکه معظمه فقط وظیفه ای مالی و دست گیری مالی ای بوده که به نحو فضیلت و استجابت بوده است.

### پاک دامنی

5 (والذین هم الفورجهم حافظون؛)

6 (الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم غیر ملومین؛)

7 (فمن ابتغی وراء ذلک فاولئک هم العادون؛)

و (مؤمنان) آنانند که دامن های خود را نگاه می دارند و از آلودگی به بی عفتی حفظ می کنند، مگر از همسران و یا کنیزان خود که در مباشرت با این زنان، آنان را ملامت و سرزنشی نیست، و کسی که غیر این ها را به مباشرت طلبد پس آنان ستم کار و متجاوز خواهند بود.

مؤمنان چنان پاک دامان اند که هیچ گاه مرز عفت و عصمت را آلوده به گناه بی عفتی و زنا نمی کنند. مالک و حافظ فرج ها و عورت های خویشان اند مگر از همسران خود (زوجه های عقدی) و مگر از زن هایی که ملک آنانند (کنیزان و زن های خریده شده) و در این دو طایفه از زنان هیچ گونه نگرانی و

ملامتی نیست. دانشمندان و فقیهان و مفسران شیعه - عزتشان پایدار باد - کاملاً اثبات کرده اند که به مقتضای آیه شریفه: (فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن) استمتاع و عقد انقطاعی نیز ازدواج شرعی است که به مقتضای آیه شریفه در زمان رسول یقیناً بوده و ادعای نسخ آن قطعاً نابجا و ناصواب است. تتمیم این کلام، نیازمند بحثی خاص است که در این تفاسیر مختصر مجالی برای عرض آن نیست. پس معلوم شد که وسیله حلّیت زن بر مرد در نظر قرآن کریم دو چیز است: یا ازدواج و یا مالکیت که از آن تعبیر به کنیزی می‌کنیم و ازدواج نیز دو گونه است: دائم و انقطاعی، که از آن تعبیر به متعه می‌شود و مراد از (مامکلت ایمانهم) کنیزان اند، نه بردگان مرد که بدون شک و بدون خلافت حفظ فرج از آنان واجب است. همان طور که از انحصار حفظ مگر در مورد ازدواج صحیح شرعی و ملکیت کنیزان می‌فهمیم که ارضای غریزه جنسی به هیچ وجه جز در آن دو مورد جایز نیست. لذا آیه شریفه می‌فرماید: و هر که راهی به غیر از این دو برای آمیزش زن و مرد طلب کند تجاوزگر و ستم‌گر است.

روایات حرمت زنا و هر طریقی که شرع مقدس حرام فرموده بسیار زیاد است که از آوردن آن‌ها معذوریم.

در آیه شریفه، حفظ شهرت و فرج بعد از جمله: (والذین هم عن اللغو معرضون) برای تذکر شدید بر این مطلب است که شیرین‌ترین شهوت‌ها و لهوها در نفوس انسان‌ها و پرخطرترین آن‌ها، همانا ناشهوات جنسی است. بدون شک خویشتن‌داری در برابر شهوات سرکش نفس‌های انسان‌ها نیاز به تقوا و پرهیزکاری فراوان و ایمان قوی و نیرومند دارد.

خداوند متعال غریزه جنسی را بهره ای شیرین و لذت بخش و بخشی از نظام احسن در حفظ نسل ها و انتظام خانوادگی و اجتماع و موارث میان انسان ها به آنان عنایت فرموده است، به شرط آن که از راه های مشروع و مورد پسند شرع مقدس بوده باشد و هر کس غیر از این را طلب کند متجاوز از حدود مقرر خداوند است: (فمن ابتغی وراء ذلك فاولئك هم العادون) .

حضرت حق متعال غرایز ارزنده جنسی در انسان ها به ودیعه نهاده که مایه بهره وری از آنها واقع شود. یکی از آن غرایز گران قدر، همانا غریزه جنسی است که کشش آن برای آدمی بسیار نیرومند است و اگر برای اشباع آن مواظبت دقیق و درست نشود، راه های انحرافی جای آن ها را می گیرد.

غرایز طبیعی، به ویژه غریزه جنسی را نه می توان از بین برد و نه چنین عملی شایسته و عاقلانه است؛ چرا که این کارها، هدر دادن نسل ها و بر باد دادن نظام خانوادگی و تخلف از قانون آفرینش الهی است. بهترین راه آن است که از آن به بهترین راه عقلی و شرعی که این غرایز و فطرت ها را برای انسان ها مقرر داشته است، بهره برده هم غریزه اشباع شود و هم از آن در مسیر زندگی معقول بهره برداری گردد، به همین جهت، خداوند متعال قانون ازدواج را برای انسان ها مقرر فرمود. محال است خداوند متعال غریزه ای یا فطرتی در نهاد حیوان و انسان قرار دهد و راه چاره و علاجی درست برای آن غریزه یا فطرت مهیا نکرده باشد. آن که تشنگی دهد باید جواب او را نیز بدهد. فطرت انسانی گرایش به کمال مطلق و بی نهایت دارد و به مقتضای همین فطرت و گرایش این فطرت به کمال باید خداوند راه های رسیدن به تحقق کمال، حتی ابديت انسانی را در برابر انسان نهاده باشد تا با سیر آن راه ها به کمالات خود دست یابد.

به همین جهت، چون دنیای گذران و اقتضا نداشتن این جهان مادی به ابدیت باید خداوند متعال عالمی ابدی و همیشگی، بدون هیچ گونه زوالی برای جواب گویی به این فطرت انسانی مهیا کرده باشد.

بدین ترتیب، قانون صحیح ازدواج پاسخ گویی غریزه جنسی است که خداوند متعال در انسان به ودیعه نهاده است. همان گونه که گفتیم، راه درست و پسندیده، همانا ازدواج شرعی است و طبیعت انسان ها و جوامع بشری با همه اختلاف نژادها و قومیت ها و دوران های تاریخی از فحشا و فساد و بی بندوباری متنفر و منزجر بوده اند و انسجام جوامع و خانواده ها و نسل ها و انضباط مواریث، انسان ها را وابسته به ازدواج صحیح و قانونی دانسته اند.

اکنون این پرسش پیش می آید که در بسیاری از شرایط و محیطها چه بسیار افرادی که به مقتضای سن و جوانی قادر به ازدواج دائم نیستند و یا به واسطه سفرهای طولانی و دور بودن از خانواده، مجال ارضای قریضه جنسی خود را ندارند، به ویژه با مشکلات گوناگونی که در بعضی زمان ها، همچون زمان حاضر برای ازدواج دائم پیش می آید، آیا شارع مقدس چاره ای برای این مشکل و نیاز فراهم کرده است؟

در دوران های گذشته کنیزان و زنانی در ملک یمین صاحبان خود بودند که تا حدی نیاز غرایز جنسی را بر طرف می کرد، ولی در زمان حاضر ملک یمین و کنیزی در میان نیست، پس شارع مقدس برای ارضای غریزه جنسی کسی که دستش به ازدواج دائم نمی رسد، به ویژه در زمان هایی که بی بندوباری و جلوه گری های جنسی به بالاترین حد برسد، چاره ای جز تشریح ازدواج موقت نیست که آن نیز قطعاً ازدواج شرعی است و در زمان رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و

مقتضای آیه شریفه ثابت بوده و هیچ گونه نسخی برای آن پیش نیامده است.  
تفضیل مطلب باید در گفتار اختصاصی بیان شود.



## امانت داری و وفای به عهد

### 8 (والذین هم لأماناتهم وعدهم راعون)؛

و مؤمنان آنانند که حق امانت‌ها و پیمان‌های خود را مراعات کننده‌اند. امانات جمع امانت، آنچه که سپرده شده و در عهده کسی نهاده شده است. گرچه ممکن است به معنای مصدری و امانت دادن بیاید، اما در آیه شریفه به معنای آنچه سپرده شده، آمده است.

آیه مبارکه، مؤمنان را به حفظ امانت‌ها و مراعات و عهدهای خویشتن مدح و توصیف می‌کند. این نتیجه ایمان حقیقی هر مؤمنی است. ایمان واقعی به آدمی اطمینان نفس و آرامش درونی می‌بخشد. به همین جهت، مؤمن اطمینان دیگران بر خود را در حفظ امانات آنان و عهد و پیمان‌هایی که می‌بندد به طور کمال رعایت کرده، به مقتضای ایمان خود، تزلزل و تردیدی در حفظ امانات و پیمان‌ها به خود راه نمی‌دهد.

بلاغت قرآنی در خور توجه است که در بعضی از آیات قرآنی تعبیر به ادای امانت می‌فرماید:

(ان الله یأمرکم أن تؤدوا الأمانات الی اهلها<sup>(40)</sup>)؛

به درستی که خداوند امر می‌کند شما را که امانت‌ها را به اهلش برسانید.

یا به خیانت نکردن در امانات تعبیر می‌کند، مانند:

(یا ایها الذین آمنوا لا تخونوا الله والرسول و تخونوا اماناتکم<sup>(41)</sup>)؛

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، با خدا و رسولش خیانت نورزید و در اماناتتان خیانت نکنید.

مراعات کردن امانت و خیانت نورزیدن تنها ادای وظیفه است، اما در این آیه شریفه تعبیر به مراعات کنندگان شده که هم شامل ادا می شود و هم محافظت و مراقبت کامل که مقتضای معنای مراعات است.

امانات در آیه شریفه به صورت جمع آمده است. مراد، همه اقسام امانت هاست که در عهده انسان هاست: (ان الله یامرکم ان تودوا الامانات الی اهلها). مؤمنان هر امانتی را به مقتضای آن امانت مراعات کننده و حافظند، چه اعضا جوارح و قوای انسانی که امانات الهی اند و باید مصون از ضرر و گناه نگاه داشته شوند و در راه رضای الهی به کار روند و چه مال و نعمت و چه اسرار، حتی تکالیف الهی که به صورت ودیعه به بشر سپرده شده است. گرچه ممکن است این تعمیم از ظاهر آیه استفاده نشود، اما با مراجعه به روایات و احادیث به دست می آید، حتی امامت امامان معصوم علیهم السلام نیز از امانات الهی شمرده شده است، امانات اقسام زیادی دارد؛ امانات الهی، احکام و دستورهای اوست، مانند فرایض و واجبات: نماز، روزه، خمس، زکات، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر. امانات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم قرآن کریم و عترت پاک اوست که در حدیث نقلین آمده است. امانات ائمه طاهرین اسرار و امور سپرده شده به شیعه است. امانات مردمی، چون اموال که به نوعی به مردم سپرده شده، به عنوان: ودیعه، عاریه، اجاره، لقطه، حتی مال غصبی هم امانت مردم است که باید به صاحبش بازگردد. یا عهود و عقود بین مردمان، مانند معاملات و معاشرت ها و قرار دادهاست.

مراد از عهد، پیمان هایی است که بر عهده مؤمن نهاده شده است، چه آنچه که انسان خود بدان ملتزم شده، مانند نذر و سوگند و چه تکالیف و عهودی که در ذمه و گردن مؤمن نهاده شده است. همان طور که قرآن کریم تکالیف عباد را

عهد خوانده است: (او کَلِمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبِذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ<sup>(42)</sup>)؛ و آیا هر عهده‌ی که به ایشان بسته شود و هر تکلیفی که بر عهده آنان نهاده شود بنا دارند تخلف کنند.

راعون جمع راعی اسم فاعل از رعایت به معنای حفظ است و آنان حافظ و مراعات کننده امانات و عهود خویشانند.

### برپا دارندگان نماز

#### 9 (وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ)؛

و مؤمنان آنانند که بر نمازهای خود محافظ و نگاهبان اند.

نخستین آیه درباره ویژگی‌ها و صفات مؤمنان خشوع در نماز بود و آخرین آیه از صفات آنان نیز محافظت بر نمازهاست؛ محافظت بر آداب و شرایط و دقت در زمان و مکان و تعداد. خشوع با محافظت تفاوت دارد. خشوع، صفت نماز گزار است در حال به جا آوردن نماز و آن اثر ایمان مؤمن در همه نمازهای اوست. به همین جهت نماز را در آیه شریفه خشوع مفرد آورده تا اشاره باشد بر خشوع مؤمن در نمازش، ولی محافظت نماز تعهد بر شرایط آن از مقدمات و مقارنات خودداری از مبطلات می باشد و به همین جهت، فرمود: بر نمازهایشان که هر نمازی وقتی و شرطی و عددی دارد و این تفاوت، شاهدی است که مراد از این آیه شریفه، همانا محافظت بر افراد و اوقات و خصوصیات نمازهاست؛ یعنی مؤمنان با کمال دقت مراقبت بر نمازها دارند که چیزی از آن‌ها فوت نشود.

در همه آیات پیشین، صفات مؤمنان با جمله اسمیه آمده است، مانند: خاشعون، معرضون، فاعلون، حافظون و راعون و در این آیه با جمله فعلیه

(یحافظون) آمده تا اشاره باشد بر تجدد و تکرر حال صلات و اختلاف احوال آن.

در کتاب های قدیم گفته اند که در قرن اول هجری سحرها و بعد از فجر، راه ها پر از مردمی بود که با چراغ دستی های خود به مسجد می رفتند، در سحرهای شب های جمعه: و اسفا که آن رسم ها از میان رفته است و گفتند: اولین سستی و ناتوانی که در عبادات مردم در اسلام واقع شده، همانا ترک رفتن سحرها به مسجد بود.

### جاودانگی در بهشت

10 (و أولئک هم الوارثون)؛

11 (الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون)؛

اینان تنها ایشان وارثانند، آنان که بهشت فردوس را به ارث برده و هم ایشان در آن جاودانه خواهند ماند.

مؤمنان، وارثان بهشت اند؛ آنان با رفتار شایسته در دنیا و ظایف خود را به پایان می برند و در نتیجه عاقبت کار آنان به بهشت می کشد و آنان برندگان بهشت برین پایدار بی پایان و زوال در آن اند. آنچه را که خداوند متعال برای مؤمنان حقیقی فراهم آورده است. آنان آن نعمت ها و فیوضات را به جزا و پاداش در می یابند که گویی حق آنان بوده و بی شریک و سهمی به آنان منقل شده است.

آیه شریفه: (الذین یرثون الفردوس) بیان کیفیت و چگونگی و ارزش غیر قابل توصیف ارث مؤمنان را بیان می دارد که فردوس ارث آنان است.

فردوس، باغ و بستانی که از طراوت و زیبایی حیرت انگیز و وصف ناشدنی است؛ همان طور که بعضی از باغ های دنیایی را از راه مبالغه و شگفتی فردوس

و بهشت برین تشبیه می کنند واژه فردوس را بعضی رومی و عده ای فارسی و برخی حبشی گفته اند و اگر چنین باشد از باب توافق در لغت است و قرآن بی نیاز از کلمات غیر عربی است.

(الذین یرثون الفردوس) پایان کار مؤمنان بهشت برین و فردوس علا است که گویی همچون میراث بازمانده از دیگران بدیشان می رسد.

از پیامبر گرامی اسلام ﷺ نقل شده است که:

ما منکم من احد الا وله منزلان: منزل فی الجنة و منزل فی النار. فان مات و دخل النار و ورت اهل الجنة منزله :

نیست از شما احدی مگر آن که برای او دو منزل و جای گاه است.

منزلی در بهشت و منزلی در آتش، اگر دوزخی شده وارد جهنم گردد، اهل بهشت منزل گاه او را به ارث می برند.

در کتاب شرح الایات الباهره از امام موسی بن جعفر روایت شده که درباره آیه شریفه: (قد افلح المؤمن) فرمود: این آیه در شأن رسول خدا ﷺ و امیرالمومنین علیؑ و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است.

البته آیه شریفه عمومیت دارد و بالاترین و والاترین مصادیق مؤمنان، هر آینه خمه طیبه علیهم السلام می باشند.

علی بن ابراهیم قمی از حضرت صادق علیهما السلام نقل کرده که خداوند خلقی را نیافرید مگر آن که منزلی در بهشت و منزلی در آتش برای او قرار داد. چون اهل بهشت در بهشت و اهل آتش در منزل گاه آتشین خود سکوت یافتند، منادی آنان را ندا کند که ای اهل بهشت، مشرف بر جهنم شوید. پس بر اهل آتش مشرف شوند که پرده از منازل و جایگاه های آنان در جهنم برداشته شود. سپس آنان را می گویند که: این جایگاه های شما بود که اگر خداوند را عصیان

و نافرمانی می کردید داخل آن می گردیدید. حضرت فرمود: اگر کسی از شدت خوش حالی می مرد هر آینه بهشتیان از شدت خوش حالی آن روز می مردند که متعال عذاب را از آنان بازداشت.

پس از آن منادی ندا کند: ای اهل آتش، سرهای خود را بگیرید و آنان سرهای خود را بر می دارند و جای گاه های خود را با نعمت های بهشتی می نگرند. آنان را می گویند: این منازل و جایگاه های شما بود و اگر پروردگارتان را پرستش می کردید بدین جایگاه ها داخل می شدید. حضرت فرمود اگر کسی از شدت اندوه می مرد هر آینه جهنمیان از شدت غصه می مردند و چنین است که بهشتیان منازل بهشتی جهنمیان را به ارث می برند و جهنمیان منازل جهنمی بهشتیان را و این است فرموده خدای متعال:

(اولئك هم الوارثون الذين يرثون الفردوس هم فيها خالدون<sup>(43)</sup>).

(هم فيها خالدون) عالم آخرت، عالم بقاست و زوالی در آن نیست، چه بهشت بهشتیان باشد و چه دوزخ دوزخیان، و حضرت امیر عليه السلام فرمود: (خلفتم للبقاء للالفناء).

### آفرینش انسان

12 (و لقد خلقنا الانسان من سلاله من طين)؛

13 (ثم جعلناه نطفة في قرار مكين)؛

و به تحقیق آفریدیم انسان را از عصاره و کشیده از گل، سپس آن را نطفه ای در قرارگاه مطمئن (رحم) قرار دادیم.

خداوند متعال در آیات پیشین اوصاف مؤمنان راستین را بیان فرمود با مژده رستگاری ابدی آنان و هم چنین پاداش ارزشمند و بی مانندی را که در پایان حیات دنیایی شان و صحرای قیامت بدان ها عطا می کند؛ یعنی خلود در بهشت

برین را بیان داشت، آن گاه وجدان انسانی و فطرت ایمانی او را بیدار باشی می زند که به موضوع آفرینش خود و اسرار عجیب آن نظری افکند که روشن ترین راه برای تحصیل ایمان و معرفت، همانا تأمل در سیر خلقت خود و شگفتی عالم آفرینش است، چه از اسرار و شگفتی های جهان درونی او و چه اسرار و رازهای شگرف عالم هستی بیرون از او، تا با تأمل در این شگفتی ها و عجایب و گردش و سیر در آفاق و انفس ایمان آورد که او مخلوق و پرورده رب مهربان خویش است، خداوندی که یگانه و بی شریک است و هر انسانی باید تنها او را بپرستد و برای او هیچ شریکی و انبازی نگیرد.

به تحقیق که ما انسان را از سلاله و عصاره ای از گل و طین آفریدیم. سلاله چون عصاره، چیزی که برگرفته از چیزی و کشیده و بیرون آورده از آن باشد. طین گل خاک و آبی مخلوط به هم، آن چنان کشیده ای، چون موی از خمیر. شگفتا که آدمی با این همه استعدادها و شایستگی ها و با این همه به خود بالیدن از خاکی بی ارزش خلق شده است. برترین موجودات جهان و افضل مخلوقات از خاکی خلق شده است که لگدکوب همان انسان است (و دربی ارزشی، ضرب المثل)، آیا این به راستی نهایت قدرت نمایی خداوندی نیست که از خاکی بی قیمت و بی ارزش این چنین موجود بدیع و زیبا و شگفت آور را پدید آورد.

این همه عجایب و شگفتی های انسانی از مواد بسیار ریزی که از میلیاردها اجزای طبیعت حاصل و خلاصه و سلاله شود و در جرم صغیری، عالم اکبر منطوی گردد.

این، نخستین گام آفرینش انسان است. بعد از آن، خداوند او را به نطفه تبدیل کرده و در سومین مرحله او را در جایگاهی مکین و استوار و قرارگاهی امن و امان قرار می دهد: (ثم جعلناه فی قرار مکین) .

همین آب کشیده شده، از تمام نعمت های خلقتی که انسان از آنها استفاده کرده با یک ترکیب و نزدیکی زن و مرد به رحم زن قرارگاه مکین و استوار منتقل می گردد. میلیون ها جانور بسیار ریزی به شکل زالو که بسیار پرشتاب در حرکتند، از صلب مرد خارج می گردند و در قرارگاه مکین (رحم) جای می گیرند. این نطفه ها آن قدر ریزند که با پنجاه هزار بار بزرگ کردن با میکروسکوپ های بسیار قوی قابل رؤیت است و شگفتا که در هر نزدیکی ممکن است تا دویست میلیون از این جانوران از مرد خارج شود و فقط یکی یا بیشتر در رحم می ماند و مبدأ پیدایش انسانی یک قلو یا بیشتر می گردد و باقی آنها همه از بین می رود و عجباً که هر فرد از آن میلیون حیوان وارث خصوصیات روحی و جسمی مرد است و گه گاه تا دو سه نسل این این خصوصیات به وراثت می رود.

قرارگاه مکین این حیوانات بسیار ریز، همان رحم زن است که از موقعیت خاصی در بدن انسان برخوردار است.

در واقع، محفوظترین نقطه بدن که از هر طرف کاملاً تحت حفاظت است: ستون فقرات و دنده ها از یک طرف، استخوان نیرومند لگن خاصره و پوشش های متعدد شکم از سوی دیگر و حفاظت هایی که از ناحیه دست ها به هنگام خطر انجام می گیرد، همگی شاهد استواری این قرارگاه امن و امان است و عجیب آن که گه گاه که زن می خواهد خود را از بلایا و سختی هایی که بر جسم او وارد شود، حفظ کند به حالتی در می آید که غالباً مایه حفاظت این



قرارگاه مکین است و در همین مهد امن و امان، نطفه چهره های گوناگون خلقت را به خود می گیرد و مراحل خلقتی را پشت سر می گذارد. از همین جا که در می یابیم چرا رحم زن را قرارگاه مکین شمرده است؛ چون هم تمکن نگه داری و حفظ نطفه را از فساد و هدر رفتن دارد و هم نطفه در آن تمکن زیست دارد. انتقال این سلاله طین به رحم زن و قرارگاه مکین زاییده نعمتی است که خداوند متعال برای حفظ نوع بشر و بقای نسل او عنایت کرده است و آن همان تمایل جنسی است که پدر و مادر به عیش و عشرت به کنار یکدیگر می روند، ولی عنایت الهی این عشرت را هدر نمی دهد و با او بقای نسل آدمی را فراهم می آورد.

### مراحل تکامل جنین

14 (ثم خلقنا النطفة علقة فخلقنا العلقة مضغة فخلقنا المضغة عظماً فأكسونا العظام لحماً ثم أنشأناه خلقاً آخر فتبارك الله أحسن الخالقين)؛ سپس نطفه را به صورت علقه (خون بسته) و علقه را به صورت مضغه (چیزی شبیه گوشت جویده) و مضغه را به صورت استخوان هایی درآوردیم و سپس بر آن استخوان ها گوشت پوشاندیم و از آن پس آن را آفرینش تازه ای ایجاد کردیم، بزرگ و مبارک است خداوندی که بهترین خلق کنندگان است. نطفه بعد از انتقال به رحم، به صورت علقه همچون خون بسته، درآمده و سپس چون گوشتی کوبیده شده (مضغه) در می آید و بعد از این مرحله، سلول های این مسافر عجیب تبدیل به سلول های استخوانی می شود: (فخلقنا المضغة عظماً). و سپس مضغه را استخوان خلق کردیم و پس از این مرحله تدریجاً عضله ها و گوشت روی آن را چون لباس می پوشاند؛ گوشت، روی آن ساخته

و پرداخته می گردد، نه آن که عظام و استخوان ها تبدیل به گوشت شوند:  
(فکسونا العظام لحماً) .

این جمله یک دنیا لطافت دارد. لباس، مایه زینت و زیبایی است و اگر این لباس بر استخوان ها نبود چقدر اندام انسانی زشت و نازیبا بود و چه قدر وحشتناک، همان گونه که اسکلت ها مایه وحشت است. لباس حافظ بدن است. گوشت ها و عضله ها، حافظ استخوان هاست و چه بسیار استخوان ها را از آسیب ها و ضربه ها که بر بدن وارد می شود حفظ می کند و گذشته از این که همچون لباس بدن استخوانی انسان را از سرما و گرما حفظ می کند.

مراحل گوناگونی را که آفرینش نطفه می پیماید هر کدام عالم عجیبی دارد و علو از شگفتی هاست و در زمان ما چه کتاب ها در مورد آن نوشته اند که یکی از آنها کتاب رازهای جهان آفرینش می باشد. سبحان الله هنگامی که قرآن از مراحل گوناگون خلقت جنینی انسان و شگفتی های آن سخن به میان می آورد اثری از علم جنین شناسی و دانش آن نبود.

دقت در این موجود عجیب که با چشم مسلح به زحمت قابل رؤیت است روشن می سازد که چگونه در مخفی گاه رحم محل امن و امان خود هر روز شکل و نقش تازه ای به خود می گیرد. گویی جمعی نقاش چیره دست، گروهی صنعت گر مبدع و ماهر در کنار این قطره آب نشسته اند و شب و روز روی آن کار می کنند تا این ذره ناچیز را در زمان بسیار کوتاهی با ظرافت فوق العاده از مراحل و گذرگاه ها مختلف حیات بگذارند و آن هنگام که پای به عالم بیرون از رحم می گذارد و چند صباحی بر او می گذرد آن چنان زیبایی خیره کننده ای دارد هیچ انسانی از دیدن او سیر نمی گردد.

این موجود بسیار زیبا و ظریف آن هنگام که نطفه بود اجزای آن همگی به هم مانند بود، پس چگونه جزئی از نطفه، چشم و جزئی از آن، گوش و جزئی، استخوان و اجزای دیگر، اعضای دیگر شدند؟ هر کدام از این اعضا خود چون کارخانه ای بهت آور و شگفت انگیز به انجام وظیفه مشغول می شوند. مرد خود که چنین قدرتی نداشت و از انجام دادن این تقسیمات ناتوان بود. اجرای ذره بینی که از پیکر مرد پیدا و جدا شده بود فاقد عقل و قدرت بود و از نظر دانایی و توانایی میلیون ها بار ناتوان تر از خود مرد، زن هم مانند مرد فاقد این قدرت بود. ماده هم که شعور ندارد تا مبادی اعضا را از یکدیگر جدا کند، سپس آنها را به فعلیت و توانایی خالصشان برساند. پس چه دانش و چه قدرتی این کارخانه دقیق پیکرسازی را ساخته و به کار انداخته است؟ کارخانه ای که مواد اولیه اش یک چیز است؛ همان نطفه ها. جانوران یک جور و یک سان، ولی فرآورده های گوناگون از نظر حجم و رنگ و اثر و چیزهای دیگر بیرون می دهد، آن گاه همه را جمع کرده یک مجموعه واحد و شخصیتی یگانه درست می کند، کاش می شد از مراحل رشد و نمو این نطفه و جنین به طور کامل تصویر برداری کرد و این مراحل را از مقابل چشمان حیرت زده محققان و بینندگان گذراند، تا همگان به روشنی آفتاب، شگفتی های این سفر انسانی را ببینند. علم جنین شناسی زمان و تحقیقات روز افزون دانشمندان، چه مسائل و مرحله ها را روشن کرده است. اما دنیا دنیا سیرها و سفرها از این موجود عجیب هنوز در پرده ابهام است و همین مقدار را هم که بشر بدان دست یافته است خوب که می نگرد و متوجه این آفرینش عجیب می گردد، بی اختیار آیه شریفه: (فتبارک الله احسن الخالقین) را با خود زمزمه می کند.

این ها مراحل مادی همان نطفه بود و مرحله بسیار مهم آفرینش را خداوند تذکر می دهد که: (ثم انشأناه خلقا آخر فتبارك الله احسن الخالقين)؛ سپس آن را آفرینش تازه ای ایجاد کردیم، بزرگ و مبارک خداوندی که او بهترین آفرینندگان است. انشاء از نشأ به معنای ایجاد، پرورش و تربیت چیزی است و خلق به معنای ایجاد با اندازه گیری دقیق خداوند - تبارک و تعالی - در این جمله تغییر تعبیر داده، مراحل پیشین آفرینش انسانی را با تعبیر خلق و آفریدن آورده است و در این جمله، تعبیر به انشاء و پیدایش چیزی جدید و نو فرمود که از جنس مخلوقات پیشین نبوده خلق و و ایجاد بدون اتکا بر مقدمات قبلی است به همین جهت در این جمله کلمه ثم آورده تا تمایزی میان مراحل قبلی از نطفه و علقه و مضغه و عظام بوده باشد.

مراحل قبلی از جهات مادی و آفرینشی، همچون اوصاف، خواص، رنگ، طعم، شکل و غیر اینها از یک سنخ هم جنس و هم ماده بودند. اما اکنون خلقتی نو به او عنایت می فرماید که حقیقت انسانی و محل فیوضات علم، قدرت و حیات است.

این حقیقت، مادی نبوده و پوشیدنی نیست. آن هنگام که ملک الموت جان انسان ها را می گیرد این حقیقت را می گیرد، نه آنچه در قبر می ماند و متلاشی می گردد و می پوسد. آن جسم و بدن، آلت و ابزار حقیقت جان آدمی بود، نه خود او. این جاست که آدمی از دل و جان بر این قدرت نمایی بی نظیر که در ظلمت کده رحم این چنین تصویر بدیعی با این همه عجایب و شگفتی ها و قطره آبی نقش می زند آفرین ها می گوید. بر آن علم و حکمتی که این همه استعداد و شایستگی را در موجودی به این خردی و ناچیزی ایجاد کرده آفرین ها می گوید و از دل و جان، کلام خداوند را می خواند که: (فتبارك الله احسن

الخالقین) و خداوند خود بهترین میزان کننده و اندازه گیرنده است که هر چیزی را با تقدیر و اندازه گیری عجیب و بهت آور به میزان و مقدار خاص خود می آفریند: (و خلق کل شیء فقدره تقدیراً<sup>(44)</sup>) .

آری، او بهترین خلق کنندگان است. اگر بندگان او بخواهند چیزی را بسازند، از مراد موجود این جهان که خداوند آفریده و در اختیار آنان نهاده است، استفاده کرده و چیزی نو را به اذن خداوند پدیده آورند و اختراع می کنند، آن هم با انواع ضعف ها و کاستی ها و باز هم به اذن خداوند. امام آفرینش ایجاد توسط خداوند، نه نیازمند کمک و ماده و نقشه ای است و نه با ضعف ها و نقص ها همراه است.

### چشیدن مرگ

#### 15 (ثم انکم بعد ذلک لمیتون)؛

و سپس شما به یقین بعد از این هر آینه مردگانید.

خداوند متعال، آخرین مرحله یقینی را که پیش چشم همه انسان هاست، بیان می دارد و این مرحله، آخرین مراحل تدبیر الهی در دنیا برای انسان هاست و همان گونه که مراحل یقینی و محسوس همگان است، این مرحله را هم به چشم خویشان می بینند و لذا جمله را اسمیه و تاکید ان و لام تاکید و صفت مشبیه (میتون) آورد تا حتمیت قضیه را بیان دارد که مرگ از مراحل اصلی است که به طور وجوب و حتم در مسیر تقدیر شما انسان هاست. همچنان که خداوند متعال فرمود:

(کل نفس ذائقه الموت و نبلوکم بالشر و الخیر فتنة و الینا ترجعون<sup>(45)</sup>)؛

هر کسی از شما چشنده مرگ است و شما را به شر و خیر می آزماییم و به سوی ما باز می گردید.

و (فريق في الجنة و فريق في السعير<sup>(46)</sup>) .

این انسان با این همه شگفتی هایش و با آن همه عجایی که در مسیر ساختمان او به کار می رود تا ابد زنده نمی ماند؛ زمانی فرا می رسد که همان ساختمان عجیبی که آن همه دقت در پیدایشش به کار رفت، از هم فرو می ریزد و خلق جدید او که همان نفس و روح او باشد و همین اعمال خویشتن باقی می ماند.

روز حشر

16 (ثم انکم يوم القيامة تبعثون)

و پس از آن حتماً شما در قیامت برانگیخته می شوید.

آخرین مرحله و تمامیت تدبیر و تقدیر خداوندی و آخرین نقطه در مسیر آدمی آن است که به مقتضای ماندگاری و همیشگی هر که در آنجا پای گذارد دیگر بیرون آمدنی نیست. نباید این تصور پیش آید که آفرینش این جهان و این نظام و این طی مراحل عجیب نطفه انسانی بی هدف و بیهوده بوده است. این نظام کاملاً هدفمند بوده و به عالم جزا و پاداش اعمال دنیایی انسانی می پیوندد. پس بدانید که در قیامت برانگیخته و به پاداش ها و جزاها فراخوانده خواهید شد.

مرحله دهم و آخرین مرحله عبارت است از حرکت انسانی و استقرار ابدی او و تحقق غایت و هدف خلقت او.

اگر آدمی به راستی این آخرین مرحله و سرانجام را نمی پذیرد، مرحله های پیشین را که قطعاً و یقیناً می بیند و خلقت مداوم و مستمر انسان ها را که در می یابد، پس ایمان به این آخرین مرحله پیدا کرده و یقیناً همان طور که تا آستان

مرگ پیشرفت به مرحله بعث و حساب نیز خواهد رسید و باید آماده پاسخ گویی به اعمال و رفتار خود گردد.

همین مضمون در آیات پنجم تا هفتم سوره حج نیز بیان شده است:  
ای مردم! اگر در رستاخیز و بعث شک دارید، ما شک را از خاک آفریدیم و سپس از نطفه و بعد از خون بسته شده و سپس از مضغه که بعضی دارای شکل و خلقت است (و) بعضی بدون شکل: (مخلقة و غیر مخلقة) و این جهت است تا برای شما روشن سازیم که بر هر چیز قادریم. جنین هایی را که بخواهیم تا مدت معینی در رحم مادران قرار می دهیم و سپس شما را به صورت طفل بیرون می فرستیم و هدف آن است که به رشد و بلوغ و شایستگی برسید، در این میان بعضی از شما می میرند و بعضی آنقدر عمر می کنند که به فرسودگی و بدترین مرحله زندگی و پیری (ارذل العمر) می رسند؛ آن چنان که با پیری چیزی از دانستنی های خود را به خاطر نخواهند داشت. همین زمین در فصل زمستان آن را مرده و خشک می بینی و آن هنگام که باران را بر آن فرو می باریم به حرکت در می آید و رشد می کند و انواع گیاهان شاداب و زیبا را می رویاند: (من کل زوج بهیج) این بدان جهت است که بدانید خداوند حق است و مردگان را زنده می کند و بر هر چیز توانا است و اینکه در رستاخیز شکی نیست و خداوند تمام کسانی را که در قبرها آرمیده اند، زنده می کند .

### خلقت آسمان ها و تسلط بر آن ها

17 (و لقد خلقنا فوقکم سبع طرائق و ما کنا عن الخلق غافلین)؛

و به تحقیق که ما آفریدیم بالای سر شما هفت راه و ما از خلق خود هیچ گاه غافل نبوده و نیستیم.

برای طرائق جمع طریق تفسیرهای گوناگونی ذکر کرده اند، همچون راه با طبقه های روی هم چیده شده یا پهن شده و روی هم چیده شده و اگر آن را به معنای راها معنا کنیم باید به معنای راه های عبور و مرور باشد و تا با نزول امر از ناحیه حضرت حق متعال و صعود اعمال ما به سوی او و هبوط و عروج ملائکه متناسب باشد، مثل: (البیه یصعد الکلم الطیب و العمل الصالح یرفه<sup>(47)</sup>)؛ به سوی او کلم طیب بالا می رود و آن عمل صالح را بالا می برد. یا درباره ملائکه فرمود:

(و ما ننزل الا بأمر ربک<sup>(48)</sup>)؛

و ما نازل نمی شویم مگر به امر و دستور پروردگارت. و اگر طرائق به معنای آسمان ها گرفته شود، طبعاً به معنای محیطهایی است که ما را در بر گرفته اند و ظهور کلمه هفت (سبع) در تعیین و تقدیر میزان معین است؛ نه به معنای تکثیر و تمثیل و کنابه از زیادتی.

با پیش رفت علوم بشری، به ویژه هیئت و کیهان شناسی امروز، آسمان به معنای طبقه هوا با مدارهای سیارات خانواده خورشیدی و یا حتی کهکشان مجموعه ها و یا غیر این ها نیست؛ امروز با تلسکوپ های بسیار قدرتمند باز هم بشر قدرت دید خود را از دست می دهد، با آنکه به قدرت رصد ستارگانی به فاصله میلیاردها سال نوری رسیده است و حساب این مقدار فاصله با سرعت حیرت انگیز نور در هر ثانیه برای انسان شگفت انگیز است. باز هم بشر امروزی آگاه شده است که میلیاردها کهکشان که هر کدام میلیاردها خانواده های خورشیدی و منظومه ها را در بر گرفته است در جریان و گردش اند و از کجا معلوم که عالم خلقت ما در سرآغاز است، نه پایان و ذره ای کوچک در برابر جهان بس با عظمت. با این گستردگی و عظمت، چگونه می توان گفت که مراد



از آسمان های هفت گانه، طبقه هوا یا مدارات سیاره های منظومه شمسی و یا حتی مجموعه کهکشان ها باشد، بلکه مجموعه آنچه که به چشم مسلح می آید، همان آسمان اول است که خداوند متعال می فرماید: (انا زینا السماء الدنيا بزینة الكواكب<sup>(49)</sup>)؛ ما آسمان دنیا را به زینت های ستارگان زینت دادیم.

پس شاید آسمان های دیگر از مجموعه عالم مادی و فیزیکی این جهان خارج و به معانی دیگری اشراف سماوی و متعالی بر عالم فیزیکی جان ما داشته باشد. و قرآن به این مجموعه عنوان هفت آسمان را داده است.

این مجموعه چون فضل و بندی به هم پیوسته، هم دیگر را نگه می دارند و وسعت و عظمت این عالم موجب نمی شود خداوند متعالی که آفریدگار حافظ آن از بدو تا ختم است. از آن غافل شود، بلکه هیچ کدام، از خداوند منقطع و بی ارتباط نبوده و از تحت مراقبت او بیرون نمی باشد. لذا خداوند متعال در آخر آیه شریفه فرمود: (کنا عن الخلق غافلین). کلمه خلق اشاره به آن است که خلقت، آفریده پروردگار و شاهدی بزرگ بر علم و توجه او به آن است؛ آفریننده عالم و قادر از آفریده خود هیچ گاه غافل و ناتوان نیست.

باران، لطف الهی

18 (و انزلناه من السماء ماء بقدر فأسکناه فی الارض و انا علی ذهاب به

لقادرون)؛

و ما از آسمان آب فرو فرستادیم به مقدار معین، سپس آن را در میان پایدار و ساکن کردیم، در حالی که ما برای از بین بردن آن کاملاً توانایییم.

عرب به آنچه در بالای سر بوده و سایه افکن باشد، مثل سماء البیت، یعنی سقف خانه، سماء می گوید.

و ما را از بالای سر شما (ابره‌ای بالای سر شما) آب (باران، نازل کردیم، آن هم به مقدار معین که مقتضای مصلحت و تدبیر تام و شایسته الهی است که او خالق و مقدر است و هر چیزی را به مقتضای او اندازه گیری می کند، حتی آب نازل از ابرها، نه یک قطره کم و نه یک قطره بیش از آنچه تدبیر و مصلحت اقتضا می کند و لطف آن که هر ابری به مقتضای ظرفیت خود باران می بارد و خداوند هم آن آب ها و باران ها را در زمین ساکن و مستقر و در انبارهای زیرزمینی و ظرفیت های زیرین سطح زمین محافظت و ذخیره می کند، سپس به صورت چشمه سارها و نهرها و چاه ها از منابع آنها، چه از کوه ها و چه از منابع زیرزمینی در زمین های هموار ظاهر و جاری می کند و مایه حیات را در زندگی کره زمین فراهم می آورد، حال آن که اگر خداوند می خواست، می توانست آن آب ها را به کلی از میان ببرد تا قطره ای نصیب نیازمندان آن نشود. از نعمت های خداوندی، تشکیل ابرها از دریاها و اقیانوس هاست که با آب های شور و تلخ، آب خوش گوار از ابرها می ریزد و مایه بهره وری نیازمندان آن آنها از نباتات و جان داران می گردد. مگر ممکن بود دست بشری این همه صحراها، دشت ها، سرکوه های بلند، دره های صعب العبور و بیابان های گسترده بی کران را سیراب کند. لطف و رحمت خداوندی آب باران را به اندازه ای فرو می بارد که نه آن قدر زیاد باشد تا زمین را غرق و بی بهره سازد و نه آن قدر کم که تشنه کامان در جهان - گیاهان و حیوانات - سیراب نگردند. نیاز گیاه و حیوان به آب دائمی است و همیشه باران نیست و باز هم لطفی دیگر از خداوند متعال: آب نازل از آسمان در زمین و مخزن های زیر زمینی ساکن و نگه می دارد تا به تدریج نیاز نیازمندان فراهم آید. شگفتا اگر همه قشر زمین از گل های رس یا سنگ های سخت نفوذناپذیر بود. آب ها در یک جا

می ماند، چه بسا آلوده و موجودات زنده می شد و حیات از روی کره زمین رخت بر می بست و اگر همه سطح زمین نفوذناپذیر بود و آب ها را در قعر خود فرو می برد با گذشت زمان اندکی بعد از قطع باران، همه جا خشک شده و قطره ای آب در دسترس نبود.

سطح رویین زمین نفوذپذیر و قشر زیرین سخت و نفوذناپذیر است. آب ها از سطح زمین به داخل آن نفوذ و در آن جا مهار و ذخیره می گردد و دیگر بار از راه چشمه ها و چاه ها و قنات ها مورد استفاده واقع می شود، بی آن که آلوده گشته بگنجد و ناگواری ها و زحمت ها ایجاد کند، بلکه چه بسا عبور آب های آلوده از قشرهای مختلف نفوذپذیر زمین سبب تصفیه آن ها می گردد و بشر امروزمین هم طریقه تصفیه آب ها را از منابع طبیعی آموخته است. نگه داری باران ها و آبها تنها در منابع زیرزمینی نیست. چه بسا افزایش ارتفاعات کوه ها مخزن برف های انباشته شده باشد و همه ساله به تدریج آب و نیاز نیازمندان را مرتفع می سازد و هرچه حرارت هوا بیشتر شود آب بیشتر به دست آمده، به سوی دشت ها و هامون ها سرازیر می گردد و سرزمین های تشنه را سیراب می کند. اما با تمام الطاف و تفضیل باز هم خداوند متعال می فرماید: **(و انا علی ذهاب به لقادرون)**؛ یعنی و یقیناً ما می توانیم تمام این آب ها را از میان برده و مایه حیات کره زمین را هم بر سر آن نیاریم. اعطای باران، نعمتی است و تداوم آن و تحفظ بر آن، نعمتی دیگر، تا قدردانی موجودات تشنه چگونه باشد.

### باران و رویدنی ها

19 (فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ بِهِ جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ لَكُمْ فِيهَا كَثِيرَةٌ مِنْهَا

تَأْكُلُونَ)؛

و سپس ما برای شما به وسیله آن آب، باغ‌هایی از درختان خرما و انگور ایجاد کردیم، باغ‌هایی که در آن‌ها میوه‌های بسیار است و شما از آنها می‌خورید.

بلی، با همین آب‌های گوارای جاری از آسمان، چه باغ‌ها و بهشت‌هایی از درختان گوناگون، چون نخیل، انگور، زیتون و میوه‌های گوناگون دیگری برای شما فراهم آوردیم که مایه بهره‌بری و بهره‌برداری شما واقع‌گشته و سلامت خود را از آنها تأمین می‌کنید. و زندگی و حیات خود را به وسیله آنها فراهم می‌آورید.

(فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ بِهِ) ما با این آب‌های فرو از آسمان این همه نعمت برای شما فراهم آوردیم و به راستی اگر آب‌ها نبود حیاتی و جنبشی در زمین نبود: (و جعلنا من الماء كل شيء حي<sup>(50)</sup>) چه بهره‌ها و چه استفاده‌ها که انسان‌ها از نعمت آب می‌برند. گذشته از این، همه میوه‌ها و سرسبزی‌ها، برگ‌های درختان و چوب‌های آن‌ها چه قدر مایه بهره‌بری از لباس‌ها و فرش‌ها و نیازمندی‌های بشری است، حتی همین کاغذ که با آن، کتاب‌ها چاپ و نشر می‌شود به ویژه کتاب‌های دینی و تفسیری. از چوب آنها خانه‌ها ساخته و سقف‌ها فراهم می‌آورند، یا برای سوخت استفاده‌ها می‌برند. از ریشه و برگ‌ها و تخم‌ها و میوه‌ها چه بسیار مواد دارویی تهیه شده و از مازاد آن‌ها علوفه و غذای دام‌ها فراهم می‌گردد، اگر آب نبود، چگونه می‌شد همه ساختمان‌ها و بناها را بنیان نهاده و آن‌ها را به وسیله مواد چسبنده به هم پیوند داد.

یاد آوری نخیل و اعقاب (خرما و انگورها) برای آنان شاید به جهت انس خاطر آنان با این دو میوه بسیار شاداب و پر ماده حیاتی بوده است؛ همان‌طور نام بردن درخت زیتون هم به واسطه انس ذهن آن مردمان با این روغن بوده که

ره آورد سفرهای سینا و شام آنان بوده است. خداوند سبحان در آیات مبارکه دهم و یازدهم سوره نحل همین موضوع را تذکر فرمود که:

(هو الذی انزل من السماء ماء لکم منه شراب و منه شجر فیه تسیمون ینبت لکم به الزارع والزیتون و النخیل و الاعناب و من کل الثمرات ان فی ذلک لایه القوم یتفکرون)؛

او کسی است که فرو فرستاد از آسمان برای شما آبی که مایه آشامیدن شماست و از آن آب ها درختان و گیاهان سبز می شود که شما حیوانات خود را به چرا می برید.

خداوند با آن باران آسمانی برای شما زراعت و زیتون و نخل و انگور می رویاند و هم چنین از همه میوه ها، یقیناً در این امور، نشانه روشنی است برای آنان که می اندیشند و تدبیر می کنند.

گفته شد که تذکر در خصوص این سه میوه به دلیل انس ذهنی آن مردمان بوده، ولی در حقیقت ویژگی خاصی در این میوه ها هست که نام برده شده اند. هر کدام مجموعه ای از منافع و خواص باارزش برای سلامتی انسان هاست که در دانش پزشکی و غذاشناسی به بسیاری از آن ها اشاره شد و بازگویی آن ها به طول می انجامد.

اطلاع از چگونگی و ارزش خواص و منافع آن ها نیازمند مراجعه به کتاب های پزشکی و غذایی است. گذشته از سه میوه نام برده، خداوند متعال باز هم تذکر می دهد که چه بسیار میوه ها گوناگون که در باغ های بهستی هست که شما از آن ها می خورید و بهره می برید. ممکن است معنای: (منها تاکلون) آن باشید که از آن ها روزی می خورید و می گذرانید؛ یعنی مایه زندگی و گذران شماست.

## زیتون و روغن آن

20 (و شجره تخرج من طور سیناء تنبت بالدهن و صبغ للاکلین)؛

و درختی از طور سینا به وجود می آید که روغن و نان خورش برای خوردگان است.

(شجرة) منصوب و عطف بر (جنات) و مفعول (انشأنا لکم) است؛ یعنی و هم چنین برای شما از باران ها و آب های آسمانی درختی را رویانیدیم که از طور سینا به وجود می آید که برای شما روغن می دهد و می رویاند؛ میوه ای می دهد که روغن از آن می گیرند. صبغ به کسر صادر و سکون با به معنای خورش و آنچه با نان خورید.

همان طور که اشاره شد، نام بردن از درخت زیتون شاید به سبب انس ذهنی آن مردم با روغن زیتونی بوده که ره آورد کاروانیان تجارتي از شام و سینا بوده است. و نیز احتمال دارد مرا از طور سیناء هر کوه پر خیر و برکت و زیبا و پر درخت بوده باشد و دهن هم روغن میوه های مختلف آن درختان باشد.

## تدبر در خلقت چهار پایان

21 (و ان لکم فی الانعام لعبرة نسقیکم مما فی بطونها و لکم فیها منافع کثیره

و منها تأکلون)؛

و برای شما در نظر به چهارپایان عبرتی است. می نوشانیم به شما از شیر و شربتی که در شکم آن هاست و برای شما در همین چهارپایان چه منافع و بهره های زیادی است و از خود آن هم می خورید.

چه عبرت ها و چه درس هایی که در خلق چهارپایان نیست. شیر آن حیوانات را می نوشد، بهره ای شاداب که در شکم حیوان به وجود می آید. چه منافع و بهره های بسیار که آن حیوانات برده نمی شود، همچون پشم، مو، کرک،

پوست و گوشت آن حیوانات. حتی از فضولات آن نیز استفاده می کنند و از این امور به راستی مایه عبرت است که خداوند متعال چگونه با رأفت و رحمت حق خود را تدبیر می کند.

(و لکم فیها منافع کثیرة و منها تأکلون) سر تا پای زندگی ما را منافع حیوانی تشکیل می دهد، گذشته از بهره هایی که از چهارپایان به عنوان مرکب راهوار و در خشکی های زمین برده می شود؛ همان گونه که از کشتی ها در دریاها استفاده می شود.

### وسایل نقلیه

## 22 (و علیها و علی الفلک تحملون)؛

و بر آن چهارپایان و نیز بر کشتی ها سوار شده سفرها می کنید. تتمیم نعمت های آیه قبل و بهره های چهارپایان که عامل حمل و نقل انسان ها در خشکی ها هستند و هم چنین تدبیر امور کشتی ها که مایه سلامت سفر در دریاهاست. بدین گونه خداوند - تبارک و تعالی - وسیله نقل و انتقال انسان ها را چه در خشکی ها و چه در دریاها فراهم می آورد.

نیاز انسان ها به سفرهای زمینی و دریایی بر هر کسی روشن و عنایت خداوندی بر این امر عنایتی بس بزرگ و گران قدر است. همان طور که می فرماید: (و حملناهم فی البر و البحر<sup>(51)</sup>). اگر به راستی وزن مخصوص اشیا در تقدیر و مشیت الهی نبود، چگونه بعضی چیزها روی آب می ایستاد و بعضی فرو می رفت. بشر با همین قانون، کشتی های اقیانوس پیما ساخت و بهره های بسیار از سیر و سفر دریاها برد. راه های دریایی از جاده های خشکی بسیار وسیع تر، آماده تر و کم هزینه تر است و بشر با استفاده از کشتی ها و سفرهای دریایی نعمت دریاها را دانست و شناخت.

## رسالت نوح ﷺ

23 (ولقد ارسلنا نوحاً الى قومه فقال يا قوم اعبدوا الله ما لكم من اله غيره افلا تتقون)؛

به تحقیق ما نوح را به سوی قومش فرستادیم و او به قوم خود گفت: ای قوم من، یکتا را پرستید که جز آن ذات یکتا شما را خدایی نیست، آیا هنوز از او پروا ندارید.

خداوند متعال پس از بیان صفات مؤمنان حقیقی و مژده به آن‌ها، فطرت الهی و توحیدی انسان را متوجه خلقت عجیب و پیدایش شگفت حیات آنان فرمود، تا آنان را غفلت و خودنگری بیدار کرده و متوجه نشانه‌ها و دلایل عظمت باری در جهان آفرینش شده به خداوند یگانه متعال ایمان آوردند و جز او را پرستند و توحید خالص در عبادت باری را از طرق و تعالیم رسالت پیامبران بزرگ فرا گیرند.

خداوند متعال در آیات بعدی، رسالت انبیای عظام را در طول تاریخ بشر به آنان گوشزد می‌کند که دعوت انبیا همواره به عبادت توحیدی و یگانه پرستی به هم پیوسته برای مردمان بود، اما اسفا که مردمان فرو رفته در خود جز به فکر و عناد اجابت نکردند و جز به انکار آیات الهی و کفران نعمت‌های او بویژه نعمت رسالت و هدایت، عکس‌العملی نشان ندادند.

خداوند متعال در این آیه می‌فرماید: ما به یقین نوح را به سوی قومش فرستادیم .

سردسته و اولین پیامبر اولوالعزم که نخستین کتاب شریعت را برای همه مردم جهان آورد، همانا نوح ﷺ بود که مردم زمان خود را به توحید و نفی شرک فرا خواند و برای عموم زمان شریعت الهی اولیه را آورد. گویا مردمان تا قبل از نوح



ﷺ شریعت گسترده عمومی نداشته، بلکه واگذاشته به همان فطرت توحیدی خود بودند که به پیروی از آن شاید به فلاح و صلاح رسند. معلوم می شود که روز به روز بر دوری، کفر و دشمنی آنان افزوده گشته، تا نوح ﷺ به اولین قانون و شریعت الهی مأمور و مرسل گشت.

این که نوح ﷺ فرمود: ای قوم من بدان سبب بود که دل سوزی و رحمت خود را به آنان گوشزد کند تا خداوند یگانه را پرستش و عبادت کنند: (ما لكم من الهی غیره) هیچ معبودی غیر خداوند نیست و ربی که مدبر امور عالم و امور شما باشد نیست تا او را به امید خیرش و ترس از غضبش پرستید. وقتی رب و مدبری غیر از خداوند نیست، پس: (افلا تتقون) باز هم از خداوند نمی ترسید و از عذاب او بیم نمی دارید که غیر او را می پرستید؟ استفهام، شماتت و سرزنشی برای آنان که چرا متوجه نشده و بیدار نمی شوید.

### غرور و تکبر و عامل گمراهی

24 (فقال الملوا الذین کفروا من قومه ما هذا الا بشر مثلکم یرید أن یتفضل علیکم و لو شاء الله لانزل ملائکة ما سمعنا بهذا فی آبائنا الاولین)؛

اشراف مغرور و متکبر قوم نوح که کافر شدند در پاسخ گفتند: این شخص جز بشری مثل شما نیست، می خواهد بر شما برتری یابد و اگر خداوند می خواست هر آینه بر شما ملائکه می فرستاد، ما این چنین سخنان که او می گوید از نیاکان و پدران خود نشنیده ایم.

ملاً بزرگان و اشراف قوم که غالباً مغرور و متکبر و خود برترین و خویشتن پرستند خود را اختیار دار توده جاهل می دانند؛ خواصی که خیال می کنند راهبر و عنان گیر عوام جاهل و نادانند. اینان حال خضوع و خشوع به دعوت های پیامبران و قوانین الهی ندارند و با تکبر و عناد در مقابل رسالت انبیا به کفر

و عناد می گرایند. این چنین اشرافی کافر در مقام دعوت نوح عَلَيْهِ السَّلَام به مردم عوام می گفتند: این مرد، بشری مثل شماست و چنین ادعاهایی را به قصد برتری و سرپرستی شما می گوید. این که گفتند: او هم مثل شماست، می خواستند احساسات توده اجتماعی عوام را از نوح منحرف ساخته و آنان را بر ضد او تحریک کنند و علیه او بشورانند، شاید به این وسیله نوح را از دعوت و رسالتش باز دارند. اینان که به کفر، تکبر و غرور خود را برتر از دیگران تصور می کردند، بهانه هایی برای رسالت نوح ایجاد کردند که شگفتا همین بهانه گیری ها در طول تاریخ پیامبران و صالحان تکرار شده بود به مفاد جملات آیات شریفه، پنج بهانه و عیب در رسالت نوح برشمرده اند که چهار مورد آن ها در این آیه شریفه آمده است: نخست آن که گفتند: **(ما هذا الا بشر مثلكم)** این شخص، انسانی چون شماست، چگونه ادعا می کند که با عالم غیب و وحی الهی ارتباط دارد و شما چگونه چنین چیزی را می پذیرید؟ مگر همه شما چون او نیستید؟ چرا شما چنین ادعا و مزیتی ندارید؟ اگر کمالی و مزیتی در توان و طاقت بشری است، چرا در میان تمامی آنها فقط یک نفر باید با آن دست یابد، با آن که در فهم، شعور، ثروت، فقر و سلامتی و بیماری چون فردی از شماست. چگونه ادعای رسالت و ریاست بر شما دارد و توقع دارد که شما پیرو او باشید؟ شگفتا، از انسان هایی که نبوت و رسالت بشری پاک و منزله راضی نمی شوند، اما به پرستش سنگ و بت بی شعور روی می آورند؟

بهانه دوم آن قوم، این بود که: **(یرید ان یتفضل علیکم)** تفضل، برتری جویی است، می خواهد بر شما تفضل و برتری و ریاست یابد و شاهدش آن که او فردی چون شماست، اما این چنین با صدای بلند شما را به اطاعت و پیروی از

خود فرا می خواند و می گوید: همه باید از من پیروی کنید و مراد در عبادت  
خدای یگانه اطاعت کنید.

سومین بهانه آنان این بود که: (و لو شاء الله لانزل ملائكة) چگونه ممکن  
است بشری مثل همه افراد بشر به این شرف نائل آید با آن که همگان برابری  
اگر خداوند می خواست ما را به دعوت غیبی خود بخواند یکی از فرشتگان  
مقرب خود را که شفیعان و واسطه میان انسان ها و خداوندند، بر می گزیند، نه  
بشری که چون همگی ما نسبت و ارتباطی با او ندارد، گذشته از آن که اگر  
ملکی به دعوت انسان ها و هدایت آنها بیاید آنها بهتر دعوت او را پذیرفته و  
زودتر تصدیقش می کنند.

چهارمین بهانه هم این بود که: (ما سمعنا بهذا فی آباءنا الاولین)؛ ما چنین  
دعوتی را از پدران خود هیچ گاه نشنیدیم. اگر چنین دعوتی به حق بود مثلش  
هم در گذشته تحقق می یافت، اجداد و نیکان ما چه بسا بهتر و عاقل تر از ما و  
او بودند، هیچ گاه ما چنین دعوتی را از آنان نشنیده ایم و چنین اتفاقی نیفتاده  
است و این دعوت ها و سخنان، دروغی بیش نیست.

### بهانه جویی کافران

25 (ان هو الا رجل به جنۃ فتربصوا به حتی حین)؛

او نیست مگر مردی که جنون دارد با او زمانی درنگ و مدارا کنید (کنایه از  
آن که یا بهبود یابد و یا مرگش فرا رسد).

جنۃ، یعنی جنون، این ادعاهای نوح و دعوت ها که ما را به آن می خواند  
جز دیوانگی نیست. (به جنۃ)، یعنی در او دیوانگی ای است. یعنی شاید نوعی  
جنون در نوح باشد. با این که نوح را شخصی بسیار عاقل و با دانش و مکرمت  
می بینیم، اما شاید نوعی جنون ویژه ای در او باشد.

چنان که جنون، فنون و انواعی دارد. شاید هم نوح به جنون خاصی گرفتار باشد که چنین ادعا می کند، پس چه بهتر که با او مدارا شود و انتظار کشند شاید بهبود یابد و یا مرگش فرا رسد. کلمه: (فتربصوا) درنگ کنید. را بدان جهت می گفتند که می داشتند او چون جنون دارد، پس بی گناه و معذور است. او را مهلت دهید.

این ها بهانه هایی بود که اشراف و متکبران کافر در ایمان به رسالت نوح می آوردند. آنانی که خضوع و خشوع به حضرت حق متعال و ایمان به او نداشتند و خود را شایسته تر از نوح برای تصدی این رسالت می دیدند و نعمت ایمان و تسلیم محض به امر الهی چگونه با کفر و طغیان جور می آید.

این بهانه ها همیشه در طول تاریخ تکرار شده است. همیشه بهانه کافران با پیامبران چنین بوده است که مگر او بشری مثل ما نیست، غافل از آن که هرگز چنین نیست. او بشری پاک و منزّه از آلودگی های کفر، عناد، نفاق و رذائل اخلاقی است و گفتا که همه پیامبران در میان امت های خود به همین پاکی و نزاهت شناخته شده بودند و همان امت ها به پاکی و نزاهت شناخته شده آنان اعتراف می کردند، حتی قبل از دعوت و رسالت آنان. به مجرد اظهار این دعوت و ابلاغ وحی، حسادت و کفر آنان شعله ور شده، پیامبران خود را کذب و سفاهت متهم کرده، منکر آن همه خصال عالی و فضائل اخلاقی را می شدند به ادعای آن که آنان را چه مزیتی است؟

مردمان معمولی را چه آگاهی از فضائل اخلاقی و مزیت های معنوی نفوس پیامبران است.

اگر آگاه بودند که خود اولین پیرو آنها بودند. به همین علت که جز خداوند متعال کسی از فضائل و لیاقت های نفسی پیامبران و امامان معصوم آگاهی ندارد

باید انتخاب و انتصاب آن بزرگان فقط از طرف حق متعال بوده باشد، نه با مشورت و انتخاب مردم معمولی و سقیفه سازی، به ویژه مردمی که همیشه محکوم خواسته های ملاً کافر، اشراف و اعیان متکبر و مستکبرند.

گفتند: نوح با ادعای رسالت می خواهد بر شما تفضل و برتری جوید. آنان نوح را با علم و حلم و رزانت عقلانی و استواری سلیقه و عقل دیده بودند. اکنون چنین بهانه می آورند که: اگر نوح می خواست بر آنان فضیلت و برتری یابد عاقل تر از آن بود تا راهی یابد که بر آنان بزرگی یابد، نه مطرود و منفور آنان چنان گردد که از او فرار کنند. گفتند: اگر خدا می خواست رسولی بفرستد، چرا فرشته نفرستاد؟ در حالی که انبیا باید از جنس بشر و قبل از نبوت در میان مردم و با اجتماعات بزرگ آنان بوده باشند، نه آن که در صحراها و بیابان ها و عزلت ها باشند که کسی آن ها را هنگام رسالت نشناسد، بلکه باید با مردم چنان باشند که قبل از رسالت همه به راست گویی و امانت داری آنان اعتراف کند. تا زمینه برای پذیرش ادعای رسالت آنان فراهم گردد. انبیا و معصومان باید خود از جنس بشر و دارای عواطف و احساسات بشری باشند تا در میان خلایق اسوه و نمونه اعلای پیروی از دستورها و معارف الهی باشند و مردم نگویند: او که این قدر خوب است از جنس ملک است و اگر بشر بود چنین نبود، بلکه مثل ما بود. اگر انبیا از جنس ملک و جن بودند، اولاً: غایب از مردم و مایه وحشت و گریز مردم بودند، نه مایه انس و الفت آنان، ثانیاً: هرکس ادعا می کرد که ملکی یا جنی به عنوان رسالت با او همراه است و این ادعاها به هیچ وجه پذیرفته نمی شد.

گفتند: ما از پدران و نیکان خود چنین چیزی را نشنیده بودیم. بهانه ای که در طول تاریخ تکرار می شود که پدران ما چنین و چنان بودند، ولی هیچ گاه چنین

اتفاقی نیفتاده است و این تازه از راه رسیده می خواهد بر خلاف آنان راه رود، غافل از آنکه تقلید کورکورانه و پیروی جاهلانه فرزندان و نسل ها از نادانی، غفلت، کبر و غرور پدران و نیاکان، امری نابجا و نابخردانه است که اینان همان جهل ها و نادانی ها را به ارث می برند. این جا بود که نوح عليه السلام در مقابل رفتار آنان فرمود:

### استمداد از خدا

#### 26 (قال رب أنصرنى بما كذبون)؛

فرمود: پروردگارا مرا در مقابل تکذیب آنان یاری فرما.

مرا در مقابل این کارشکنی ها و تکذیب های ناروا که حاکم بر جان و گوش ساده لوحان هر اجتماع است یاری فرما. آنان نه تنها نوح را با کلمات خود تکذیب و آزار می کردند، بلکه با دعوت به ایمان و فضیلت توسط نوح، عداوت، فسق، فجور، کفر و شرک آنان بیشتر می شد و از نزد او می گریختند، انگشت در گوش هایشان می گذاردند و لباس بر سر می کشیدند، تا کلام او را نشنوند. هم چنان که خداوند متعال در سوره نوح نیز از قول او می فرماید: (قال رب انى دعوت قومی لیلاً و نهراً فلم یزدهم دعائی الا فراراً و انى کلما دعوتهم لتغفر لهم جعلوا أصابعهم فی آذانهم وأسستغشوا ثیابهم وأصروا وأستکبروا أستکباراً) .

### تحقق وعده های خداوند

#### 27 (فاوحینا الیه ان اصنع الفلک باعیننا و وحنینا فاذا جاء امرنا و فار التنور

فاسلک فیها من کل زوجین اثنین و اهلک الا من سبق علیه القول منهم ولا تخاطبنی فی الذین ظلموا انهم مغرقون)؛

پس ما به او وحی فرستادیم که زیر نظر و دستور و راهنمایی ما کشتی را بساز و آن هنگام که فرمان ما آمد و آب از تنور فوران کرد، پس در آن کشتی

سوار شو و از هر جاننداری نر و ماده ای را همراه خود ببر و اهل خودت را هم سوار کن، مگر آنان که فرمان ما به فلاکتش رسیده و زنهار که از باب شفاعت درباره ستم کاران با من سخنی مگو که البته همه آن ها باید غرق شوند.

فا در (فأوحینا) برای نتیجه و عطف است که آن همه آزار قوم سب شد قوم نوح علیهم السلام از خداوند متعال برای آنان طلب عذاب و پاداش بد کند؛ همان گونه که فرمود: پروردگار من، مرا در مقابل تکذیب و رفتار آنان یاری فرما. خداوند متعال نیز طوفان بزرگ را مقدر و عملی ساخت و به نوح امر کرد کشتی را در برابر چشمان ما و به وحی ما بساز. در برابر دیدگان خداوند ساختن، یعنی تحت مراقبت و محافظت خداوند و ساختن به وحی او عمل به تعالیم و دستورهای خداوندی بود که به تدریج می رسید: (فأوحینا الیه)، وحی یعنی آگاه نمودن پنهان و بی خبر از مردم. دستور ساختن کشتی آن هم به وحی و دستوری که حضرت حق متعال برای چگونگی ساختن او می دهد و باید هم چنین باشد؛ زیرا نوح ابعاد عظمت طوفان آینده را نمی دانست که چگونه و چه اندازه است تا کشتی مناسب آن را بسازد. آن هم کشتی ای که جمعیت همراه نوح را در خود جا داده و از هر حیوانی نیز در آن نر و ماده ای در آن باشد، با آذوقه بسیار زیادی که پاسخ گوی مسافران کشتی باشد تا هنگام آرامش طوفان و پایین رفتن آب و فرود آمدن کشتی بر خشکی، به ویژه که مطابق بعضی روایات شش ماه تمام از آغاز ماه رجب تا پایان ذی الحجه و به روایتی از دهم رجب تا تا نقاط مختلف دنیا را در می نوردید.

(فاذا جاء امرنا وفار التنور) امر ما آمد، یعنی آثار و نشانه های قطعی آن آشکار گشت و مراد از امر ما یعنی عذاب، به قرینه آیه شریفه (لا عاصم الیوم من امر الله<sup>(52)</sup>)؛ امروز دیگر هیچ نگه داری از امر و عذاب الهی نیست. و آن

امر و عذاب، حکم قطعی و قضای حتمی او بود که در حق قوم نوح مقرر شد و آن، غرق شدن و هلاکت همگی آنان بود که در کشتی با او نبودند.

(و فار التنور) ظهور کلمه در همان تنور آتش است. فوران آب از تنوری که محل آتش است و به جای شعله های آتش آب به بالا می جهد چیزی شگفت و خود نشانه بلایی بزرگ است. گرچه در معنای فوران تنور، تفسیرهای دیگری نیز آمده است، مانند طلوع فجر، بعضی گفته اند به معنای استعاره ای از گرمی تنور مثل آتش جنگ و برخی معتقدند: تنور جایی پایین در ته کشتی بوده که آب های اضافی کشتی بدان جا می رفت. در هر حال، خداوند متعال فوران تنور را برای نوح ﷺ علامت طوفان قرار داد.

و سپس فرمود: (فاسلك فيهما من كل زوجين اثنين) چون کلمه کل به تنوین و بدون اضافه به بعد خوانده شده و بدین حالت بدون تقدیر مضاف الیه ای برای آن معنا ندارد، باید مضاف الیه را در تقدیر گرفت که (من كل زوجين اثنين)؛ از هر نوعی نر و ماده ای داخل کشتی گردان. و: (و اهلك الا من سبق عليه القول منهم) هم چنین خانواده و کسانت را نیز داخل کشتی ببر آن اهلی که ایمان به نوح آورده بودند. همه کسانی که با نوح در کشتی بودند مؤمن و بدو بوده و هر آن که از او بازماند و سوار نشد کافر بود. اهل نوح مردمی بودند که در طول سال ها ایمان کامل و صادق به نوح و زن های آنان و فرزندها و زوجه نوح غیر از آن که غرق گشت و باقی همراهان.

(الا من سبق عليه القول منهم) اهلت را سوار کن، مگر آنان که پیش از این سخن از عذاب سخت آنان و غرق شدنشان رفته است؛ از جمله یکی از همسران و پسر او، که کافر بودند.



خداوند متعال می فرماید: (ضرب الله مثلاً للذين كفروا أمراً نوح و أمراً لوط كانتا تحت عبدین من عبادنا صالحین فخانتاهما فلم یغنيا عنهما من الله شیئاً و قيل أدخلوا النار مع الداخلین<sup>(53)</sup>)؛ خداوند متعال مثلی برای آنان که کافر شدند زده است. آن مثل همسر نوح و همسر لوط است که تحت سرپرستی دو بنده از بندگان صالح ما بودند، ولی به آن دو خیانت کردند و ارتباط و همسری آنها با این دو پیامبر بزرگ سودی به حالشان در برابر عذاب خداوند نداشت و به آنان گفته شد که شما هم وارد آتش شوید با کسانی که وارد می شوند.

باید توجه داشت، خیانت آنان اطاعت نکردن از پیامبران بزرگ الهی و ایمان نداشتن و قهراً همکاری با کافران بوده است، نه خیانت آلودگی و بدعتی که پیامبر اکرم ﷺ صریحاً فرمود:

ما بغت امرأة نبي قط؛

همسر هیچ پیامبری هرگز آلوده عمل بغی، یعنی منافی عفت نشد (که این کار هرگز شأن پیامبران نباشد).

فرد دیگری که از اهل نوح در طوفان غرق شد، پسر این زن و نوح به نام کنعان بود که به تصریح آیات گوناگون از سوار شدن به کشتی امتناع ورزید و غرق شد و قضای حتمی الهی: (الا من سبق علیه القول) درباره او جریان یافت. در این جا علی برای ضرر و بلا و هلاکت است؛ یعنی تقدیر و قضا بر ضرر و هلاکت آنان تثبیت شد.

عبارت: (ولا تخاطبونی فی الذین ظلموا انهم مغرقون) نهیبی صریح و دستوری اکید از حضرت حق متعال به نوح است.

با نهی شدید او را شفاعت و وساطت درباره آنان که ظلم کردند و کافر شدند و خداوند متعال هم علت این نهی شدید او را تعطیل فرموده که: (انهم

مغرقون). آنان مشمول غضب من شده اند و عذاب از آنان باز نمی گردد. درباره آنان با من خطاب و گفت و گو مکن، چه رسد به وساطت.

### سپاسگذاری خدا

28 (فاذا أستويت أنت و من معك على الفلك فقل الحمد لله الذي نجانا من

القوم الظالمين)؛

پس از آن که تو و همراهانت به کشتی سوار شدید، بگو: ستایش خداوند را که ما را از گروه ستم کاران رهایی بخشید.

عبارت: آن هنگام که تو و همراهانت در کشتی جای گرفتید بشارتی است از خداوند به نوح عليه السلام و پیروانش به نجات از غرق شدن و طوفان و آزار قوم ستم گر و هم چنین بیانی استوار بر حتمیت هلاکت کفار و غرق شدن آنان و نجات نوح و همراهان و بدین نعمت شایسته، نجات از قوم کافران و غرق و طوفان خداوند متعال به نوح امر می کند که بگو: حمد و سپاس خداوندی را که مسافران کشتی را از قوم ستم رهانید. در آیه بعد هم دستور می دهد که خداوند بخواه: فرود آمدنت را مبارک گرداند.

خطاب به نوح فرمود: چون سوار شدی بگو سپاس خداوند را که ما را از گروه ستم گر نجات داد و در آیه بعد باز هم به نوح دستور داد. بگو: پروردگارا، ما را به بهترین منزلی فرود آور. دعای نوح را دعای همه مسافران دانسته اند و ذکری از دعای همراهان منزلی فرود آور. دعای نوح را دعای همه مسافران دانسته اند و ذکری از دعای همراهان نیامده است؛ چون تمام ارزش آن مجموعه مسافران دانسته اند و ذکری از دعای همراهان نیامده است؛ چون تمام ارزش آن مجموعه مسافران به پیغمبر خداست و دعای او دعای مستجاب همه قوم است. مگر مرتبه عالی سخن گفتن با خداوند نصیب هر کسی جز پیامبر او می شود؟

شگفتا، که قرآن از غرق و هلاک آن قوم خبری نمی دهد، بلکه به امر و فرمان خود: (انهم مغرقون) اکتفا کرد؛ چرا که فرمان و حکم خداوند متعال را مانعی نیست و آنان چنان هلاک گشتند که اثری و خبری از ایشان باقی نماند که قابل گفتن باشد تا خلائق بدانند کافران و هلاک آنان نزد خداوند امری ناچیزتر از آن است که گفته اند.

این جاست که به یاد فصیح ترین آیه شریفه قرآنی می افتیم که خداوند متعال در آیه چهل و چهارم سوره هود می فرماید: (و قیل یا ارض ابلعی ماءک و یا سماء اقلعی و غیض لماء و قضی الامر و استوت علی الجودی و قیل بعد للقوم الظالمین) .

طوفان مهیب برخاست و موج هایی چون کوه ها در جنب و جوش افتاد و امت گنه کار و سرکش به دست هلاک و فراموشی سپرده شدند. از جانب مقامی بزرگ گفته شد: ای زمین، آب خود را فرو بر و ای آسمان، باران خود را بازگیر. آب فرو رفت و فرمان به انجام رسید و کشتی به سلامت بر جودی قرار گرفت و گفته شد که دوری و نابودی باد گروه ستمکاران را. آری، این عذاب غضب وحشتناک همه ستمکاران و کافران را نابود کرد و تو گویی آبی از آبی تکان نخورد.

### طلب جایگاه خیر و برکت

29 (و قل رب انزلی منزلاً مبارکاً و انت خیر المنزلین)؛

و نیز بگو: پروردگار من مرا به منزلگاه مبارک فرود آر و تو بهترین فرودآوردندگانی.

آنگاه که سوار شدی از خداوند منزل و فرود آمدنی مبارک را طلب کن که او بهترین فرودآوردندگان است و آن که شما را از کافران و ستمگران و از غرق و

طوفان نجات بخشید، بعد از فرود آمدن شما را به هزار مشکل و دردسر مبتلا نمی‌کند، بلکه شما را به منزلی مبارک و پر خیر و برکت چنان فرود آورد که همه آنچه به سبب طوفان و غرق از دست رفته دوباره فراهم آید.

در آیه پیشین، خداوند متعال به نوح دستور داد که: سپاس و حمد خداوند را به جای آر که تو را از شر قومت نجات بخشید و اکنون دستوری می‌دهد که باز هم هزاران خطر مرگبار در کمین است. برخورد کشتی با این بار و مسافر برستیغ کوه‌ها و سخره‌های تند و تیزی که ممکن است سبب شکافتن کشتی شود یا نشست کشتی در بلندی کوه‌هایی که سبب واژگونی و خرد شدن آن و هلاک و تباهی محموله آن گردد، این است که خداوند متعال به نوح می‌فرماید: برای پایان کار و فرود سالم نیز دعا کن.

در من لایحضره الفقیه آمده است که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به علی عَلِيٌّ فرمود: یا علی اذا نزلت منزلاً فقل: اللهم انزلي منزلاً مبارکاً خیر المنزلین ترزق خیره و یدفع عنک شره <sup>(54)</sup>؛

ای علی، هرگاه در منزلی نازل شدی پس بگو: خداوندا، مرا به منزلی مبارک منزل فرما و تو بهترین نازل‌کنندگانی. خیر آن منزل روزی تو می‌گردد و شر آن از تو دور می‌گردد.

هم‌چنین در کتاب خصال امیرمؤمنان عَلِيٌّ اصحابش را به چهار صد چیز که صالح و شایسته شخص مسلمان در دین و دنیايش است توصیه کرده است: و اذا نزلتم منزلاً فقولوا: اللهم انزلنا منزلاً مبارکاً و انت خیر المنزلین؛ چون به منزلی فرود آمدید بگویید: خداوندا، ما را نازل فرما به منزلی مبارک و تو بهترین نازل‌کنندگانی <sup>(55)</sup>.

نشانه های خدا در طوفان نوح ﷺ

30 (ان فی ذلک لآیات و ان کنا لمبتلین)؛

همانا در این قضیه نشانه هاست و ما حتما از آزمایش کنندگانیم. داستان طوفان و غرق شدن قوم نوح را همه مردم قرن های گذشته می دانستند و این به راستی آیه و نشانه ای و عظمت یاری و حقانیت دعوت انبیا و شگفتی عذاب الهی بود و این جریان، یعنی امتحان خلائق توسط حضرت حق همیشه بوده و هست.

ان در جمله (ان کنا) مخففه از ان ثقیله است به گواهی آمدن لام تاکید در خبر آن و معنا چنین است که ما حتماً و تحقیقاً امتحان کننده ایم.

گزیده ای از داستان حضرت نوح و طوفان

از خصوصیات حضرت نوح ﷺ شکرگزاری دائمی او بود که در سوره اسراء بدان اشاره شده است: (انه کان عبدا شکورا) در تفاسیر آمده که هرگاه جامه ای می پوشید یا غذایی می خورد یا آبی می آشامید خدا را شکر می کرد و الحمدلله می گفت و در بعضی تفاسیر نیز آمده که در آغاز بسم الله و در انتها و الحمدلله می گفت.

عمر طولانی نوح ﷺ در ادبیات عرب و فارسی ضرب المثل شده است. در بحارالانوار آمده است: ارباب سیر در عمر نوح ﷺ اختلاف دارند. یعقوبی همان 950 سال را ذکر کرده که قرآن می فرماید: (و قلبت الف سنه الف الا خمسين عاما) .

پس درنگ فرمود در آن قوم هزار سال مگر پنجاه سال و عمر او همان مدتی بود که در میان قوم خود توقف داشت. جمعی دیگر هزار سال گفته اند. یک دیدگاه 1450 سال و قولی دیگر 1470 سال و قول آخر 2300 سال است. در

یک خبر آمده که چون نوح به رسالت مبعوث گشت 850 سال داشت. 950 سال هم در میان قوم به تصریح قرآن کریم توقف و هدایت می نمود. پس از فرود از کشتی 500 سال دیگر زنده بود که در مجموع 2300 سال می شود. 200 سال هم دست به کار ساختن کشتی بود.

عده ای، طولانی بودن عمر نوح را معجزه ای برای او دانسته اند دندان او هیچ نیفتاد و چنین عمری و سلامتی هیچ تعجیبی ندارد.

پیری، فرسودگی است و نافر سوده شدن عمر و طولانی شدن آن به قدرت قاهره خدای تعالی است و این معجزه هم مثل هزاران دیگر است که در مورد مردان الهی و پیامبران و اولیای خدا محقق شده است.

در مورد اندازه کشتی هم اختلاف نظر هست؛ بعضی گفته اند طول آن 1200 ذراع، و عرضش 800 ذراع و ارتفاع آن هشتاد ذرع بوده است. هر دو نوع ذراع یک ذرع یا یک متر است. برخی گفته اند طول آن 700 ذراع، عرض آن 500 ذراع و ارتفاع آن هشتاد ذراع بود قول سوم: نیز این است که 300 ذراع طول، هشتاد ذراع عرض و سی ذراع ارتفاع داشت.

ابن عباس گفته است: کشتی سه طبقه داشت: طبقه زیرین ویژه وحوش و جانوران، طبقه وسط مخصوص چهارپایان و بالایی برای مردم، نوح علیه السلام موارد خوراکی و لوازم را برداشت و در طبقه بالا جای داد. این ها دیدگاه هایی است که باید صحت آن را معصوم تایید کند.

آیا طوفان همه گیر بود؟ عده ای می گویند: طوفان زمان نوح مخصوص یک نقطه یا بخشی از کره زمین بود که نوح و قومش در آن سکوت داشتند و آن جا سرزمین عراق و نواحی کوفه بوده است. اما بعید نیست که از مجموع آیات و روایاتی که در این باره رسیده به ضمیمه شواهد دیگر بتوان نتیجه گرفت که

طوفان زمان نوح، همگانی و عمومی بوده است؛ زیرا نوح عليه السلام از پیامبرانی است که بر همه کرده زمین مبعوث گشت و عمومیت دعوت بهترین شاهد بر فراگیری عذاب است؛ یعنی هر که کافر بوده به واسطه طوفان هلاک شده و دیاری باقی نمانده است؛ زیرا نوح عليه السلام در نفرین خود بر مردم چنین از خداوند طلب عذاب می کند: **(رب لاتذر علی الارض من الکافرین دیاراً)** پروردگارا، از کافران روی زمین دیار باقی مگذار. و باز هم پسر را نصیحت کرد که: امروز از فرمان عذاب الهی هیچ گونه حافظ و نگهبانی نیست جز آن کس را که خداوند رحم کند. همچنین هنگام نزول عذاب، خداوند دستور می دهد که از هر حیوانی یک جفت در کشتی جای ده و با خود بردار. این دستور، شاهدهی است بر حفظ نسل حیوانات در روی کرده زمین و بلا غرق همه اهل زمین بوده است و شاید دنیای مسکونی کره زمین آن روزگاران شده است.

صدوق رحمه الله در علل الشرایع روایتی نقل کرده که: چهل سال قبل از طوفان، نسل آنان مقطع گشت؛ به طوری که در این چهل سال طفلی به وجود نیامد و در هنگام طوفان طفلی نابالغ غرق نشد.

**جایگزین کردن خوبان به جای بدها**

**31 (ثم أنشأنا من بعدهم قرناً آخرین)؛**

و سپس قوم دیگری را بعد از هلاک قوم نوح ایجاد و خلق کردیم. مراد از قرن، مردم یک عصر است. عجبا، که باز هم تاریخ تکرار می گردد و باز هم خلقی جدید و انشایی نو به جمعی دیگر از مردمان بعد از زوال و هلاکت کافران از قوم نوح پدید می آید.

خلق و خوی انسان های محجوب، خودخواه و متکبر همیشه سرپیچی از حق و حقیقت و خضوع نکردن در حضور پیامبران الهی است. فطرت

خداپسندانه و خداپرستانه آنها همیشه سرکوب خواهش های نفسی و هواهای  
گوناگون شیطانی است و به همین جهت هم تاریخ مرتب تکرار می گردد.



## رسولان الهی هدایت گران مردم

32 (فارسلنا فیهم ان اعبدوا الله مالکم من اله غیره افلا تتقون)؛

و سپس فرستادیم در آنان باز رسولی از جنس خود آنان که خداوند یگانه را عبادت کنید، چه غیر او معبودی ندارید، آیا باز هم نمی خواهید خدا ترس شوید.

و باز هم ما برای نجات و هدایت گروه ها و مردمان جمع آمده بعد از طوفان از جنس خود آنان دیگر بار رسول و پیام آور فرستادیم که خداوند یگانه را پرستش کنید.

باز هم از کفر، شرک و بت پرستی بپرهیزید که خدایی غیر از خداوند یگانه برای همه خلائق نیست. آیا باز هم خداوند پروا ندارید؟ کنایه از آن که طوفان و غرق شدن و عذاب را به دست فراموشی سپردید و فریفته زندگی روزمره این جهانی شدید.

## شبهه افکنی دنیا طلبان علیه رهبران الهی

33 (و قال الملا من قومه الذین کفروا و کذبوا بقاء الاخره و اترفناهم فی

الحیاه الدنیا ما هذا الا بشر مثلکم یاکل مما تاکلون منه و یشرب مما تشربون)؛

اشراف قوم آن رسول آن هایی که کافر بودند و دیدار آخرت را تکذیب می کردند و ما در زندگی دنیایی بهره مندشان کرده بودیم، به مردم گفتند: این شخص، نیست، مگر بشری مثل شما. می خورد از آنچه شما می خورید و می آشامید از آنچه شما می آشامید.

و باز هم اشراف خودخواه خودپسند و خاصان اجتماعی فرو رفته در دنیا و دنیاپسندی و فریفته زندگی مادی و باز هم نظر دادن برای مردم نادان و شوراندن آنان را علیه پیامبر الهی.

چرا این چنین اشراف و ملا خود خواه خودپسند همیشه چنین اند و چرا در برابر فرمان و وحی الهی و رسالت انبیای عظام خضوع و خشوع ندارند. قرآن کریم برجسته ترین صفات زیان بار و مهلک آنان را در کارشکنی رسالت پیامبرشان چنین بیان می دارد که آن ملا سه صفت داشتند که زیر بار رسالت پیامبر نمی رفتند و چه قدر این واقعه در تاریخ تکرار می شود: نخست، آن که کافر بودند و دل بسته پرستش غیر خداوند از بت و اصنام؛ دوم، این که قیامت و لقای آخرت را انکار می کردند؛ سوم، فریفتگی به نعمت ها و ثروت و مال دنیا. کفر به مبدأ و معاد سببی است که آدمی چنان فریفته دنیا شود که از هر چه غیر دنیا ببرد و به حساب و کتاب و معاد و مسئولیت عالم آخرت توجه نکند و به همین جهت، آن ها را انکار می کنند و به فرو رفتن در انکار خداوند و معاد فریفتگی آنان به دنیا و زخارف و زر و زیور آن روز به روز پربارتر شود و هر چه دنیای آنان پربارتر شود دل بستگی و فرورفتگی آنان بیشتر شود، تا آن جا که کارشان گاه به انکار توحید خداوند و گاه به انکار معاد و حساب و کتاب و گاه به مقابله و جبهه گیری در مقابل پیامبران و انکار دعوت آنان بکشد و همه این کارشکنی ها از آن قوم برای آن بود که تواضع و ایمان آنان به رسالت پیامبرشان آنان را از دنیا پرستی و افسار گسیختگی و پیروی هوا و هوس ها باز می داشت، آنان از راه تکبر و خود برتر بینی عوام و توده نادان را خطاب می کردند که این مدعی رسالت و نبوت انسانی چون شماست: (ما هذا الا بشر) از آنچه می خورید و می نوشید، می خورد و می نوشد: (یاکل مما تاكلون منه و یشرب مما تشربون) دیگر چه برتری بر شما دارد تا به رسالت و پیغمبری برای شما بیاید و شما چه کم از او دارید تا رسول نباشید. مثل آن که همه فضیلت ها و کمالات انسانی را در خوردن و آشامیدن حیوان گونه می دیدند و سعادت جز

این تصور نمی کردند که چون حیوانات بخورند و بیاشامند و در کامجویی ها و لذت ها یله و رها باشند. قرآن کریم هم درباره اینان می فرماید: (اولئک کالانعام<sup>(56)</sup>)؛ و اینان چون چهارپایانند. هم چنین می فرماید: (والذین کفروا یتمتعون و یاکلون کما تاکل الانعام<sup>(57)</sup>)؛ آنان که کافر شدند، خرسند و سرگرم لذت بری اند و چون چهارپایان می خورند.

### انکار مقام رهبران الهی!

34 (و لئن اطعتم بشراً مثلکم انکم اذا لخاسرون)؛

و اگر شما از بشری چون خودتان پیروی و اطاعت کنید بسیار زیان کار و نالایقند.

مگر نه اینکه او بشری مثل شماست. شما عاقلانید، او چه برتری و فضیلتی بر شما دارد ناشایسته رسالت، نبوت و سرپرستی شما گردد؟ و باز هم همان بهانه ای که قوم نوح را بر او گرفتند که او می خواهد بر شما برتری و تفضل جوید و به راستی اگر شما عاقلان، از او که بشری چون شماست پیروی کنید زیان کارید. اطاعت او مایه خسران شما و به هدر رفتن زندگی سعادت مندانه شماست، چون زندگی غیر از این زندگی در میان نیست و در این زندگی هم جز خورد و خواب و آزاد ویله زیستن، سعادت نیست و با اطاعت از این مرد که فضیلتی بر شما ندارد چه آزادی ها و چه لذت ها را از دست داده خسران و زیان زده می گردید.

### یادآوری روز رستاخیز

35 (أیعدکم انکم اذا متم و کنتم تراباً و عظاماً انکم مخرجون)؛

آیا این شما را وعده و نوید می دهد: آن هنگام که مردید و خاک و استخوان شدید دیگر بار از زمین سر بر می آورید؟

پرسش در (أیعدکم) استفهام انکاری است؛ یعنی آیا چنین چیزی را باور می کنید که اگر مردید و استخوان پوسیده و خاک بیهوده گشتید، دگرباره سر از خاک برداشته برای حساب و کتاب و جزا و پاداش حاضر می گردید؟ آیا چنین چیزی را باور دارید که چیزی رفته و نابود گشته دوباره در جلو چشمشان شما باز آید؟ هیهات.

### باور به آیات الهی

36 (هیهات هیهات لما توعدون)؛

37 (ان هی الا حیاتنا الدنیا و ما نحن بمبعوثین)؛

هیچ گاه، هیچ گاه تحقق نپذیرد آنچه شما را وعده می دهد.

زندگی جز این زندگی دنیایی نیست، می میریم و زنده می شویم و ما هرگز از خاک برانگیخته نخواهیم شد.

هیهات، یعنی هرگز هرگز، هیچ گاه چنین نشود، کلمه ای جهت استبداد و دور کردن مطلبی است و تکرار آن شدت مبالغه در ناباوری را می رساند که به هیچ وجه چنین چیزی شدنی نیست، مگر تاکنون چنین چیزی را دیده اید؟ حیات و زندگی ما جز همین حیات و زندگی حاضر نیست؛ می میریم، زنده می شویم. گروهی می میرند و گروهی دیگر به دنیا می آیند. زندگی همین زاد و ولدها و مردن هاست و چیزی غیر از این نیست. (و ما نحن بمبعوثین) جمله اسمیه آمده برای تأکید که البته ما برانگیخته شدنی نیستیم و برای زندگی دیگری غیر از این زندگی دنیایی زنده نخواهیم شد.

### انکار رسالت انبیا

38 (ان هو الا رجل أفتری علی الله کذباً و ما نحن له بمؤمنین)

او نیست جز مردی که دروغی را به خدا افترا زده و ما هرگز به او ایمان نخواهیم آورد.

بعد از این همه افتراها و کارشکنی‌ها، آخرین بار هم نسبت کذب و افترا نسبت به پیامبر خدا زدند که او مردی دروغ گوشت که بر خداوند افترا بسته و خداوند هم او را نفرستاده است؛ زیرا گاه ادعای توحید می‌کند که برای شما خدایی جز خدای واحد یگانه خالق آسمان‌ها و زمین نیست و گاه می‌گوید: (انکم اذا متم و کنتم تراباً و عظاماً انکم مخرجون)؛ به درستی که شما چون مردید و خاک و استخوان پوسیده گشتید دوباره از قبرها خارج خواهید شد. و این رسول دروغ می‌گوید که گاه ادعای توحید و یگانگی خداوند می‌کند و گاه هم وعده بعثت و رستاخیز می‌دهد.

(و ما نحن له بمؤمنین) خودشان را که از بزرگان و اشراف می‌دانستند، همراه با عوام مردمشان ذکر کردند و همه را شرکت دادند تا همه یک صدا بوده و خود تنها نباشند و عامه مردم نیز آنان را متهم به تک روی و خودرایی نکنند.

#### استمداد از خدا در مقابل منکران

39 (قال رب أنصرنی بما کذبون)؛

آن رسول گفت: پروردگارا، مرا بر این قوم در برابر تکذیب‌های آنان یاری فرما.

آن رسول گرامی و فرستاده حق، درازی با قوم کافر و بت پرست خود زحمت‌ها کشید، شاید آنان هدایت یافته، برای توحید و عبادت و تقوای الهی، شایستگی بیابند، اما آن همه زحمت‌ها روز به روز بر کفر و عناد و کارشکنی آنان افزود. هرچه توانستند گفتند و هر تهمتی خواستند زدند. این هنگام آن

رسول گرامی روزنه ها برای هدایت آنان بسته دید، عرض کرد: بارالها، تو مرا در مقابل تکذیب ها و تهمت های اینان یاری فرما.

#### وعده الهی برای عذاب دشمنان

#### 40 (قال عما قليل ليصبحن نادمين)؛

خداوند فرمود: آن ها به زودی از کار خود سخت پشیمان خواهند شد.

در استجاب دعای آن رسول، خداوند متعال فرمود:

سوگند که اینان به همین زودی و با گذشت زمان کمی سخت پشیمان خواهند شد. لام در (ليصبحن) جواب سوگند مقدر و نون تأکید ثقیله هر دو تأکیدی سخت است که سوگند اینان حتماً و قطعاً به زودی با فرا رسیدن عذاب سر تا پای آنان را پشیمانی ندامت دنیا و آخرت فرا خواهند گرفت.

#### عذاب خداوند

#### 41 (فأخذتهم الصيحة بالحق فجعلناهم غثاء فبعداً للقوم الظالمين)؛

و سپس سرانجام صیحه عذاب، آنان را به حق فرا گرفت و ما آنها را همچون خاشاک بیابان ها قرار دادیم و قوم ستمگر از رحمت خداوندی دور باشند. گاه عذاب و انتقام الهی فرا رسید و آنان صیحه ای که به راستی شایسته آنان و مستحق آن بودند فرا گرفت؛ آن چنان صیحه و عذابی که آنان را به گونه ای سوخت و سیاه کرد که گویی خاک و خاشاک هایی بی قیمت و بی ارزش با کف های آب ها به نیستی و نابودی رفتند و به راستی دوری و نابودی باد بر گروه ستم کاران: (فبعداً للقوم الظالمين). وعده عذاب آنان که خداوند به پیامبرش داده بود به انجام رسید و آنان به فنا و هلاک رفتند و خداوند فرمود: دوری و نابودی بر آنان باد.

غناء خاشاک و خاک و شاهدهی است که شدت عذاب الهی بر قوم هود عَلَيْهِ السَّلَامُ چنان بود که همه جا را کوبیده و ویران کرد و اجساد بی جان آنان را به خاک و خاشاک تبدیل کرد که نه قیمتی دارد و نه بقایی.

به باور عده ای، چون صیحه عذاب قوم ثمود، امت صالح پیغمبر بود، مراد از این رسول، صالح عَلَيْهِ السَّلَامُ بوده است.

به مقتضات آیات شریفه قرآنی به ویژه در سوره هود عَلَيْهِ السَّلَامُ رسول بعد از نوح، هود بود که قوم او عاد بود و آنان هم به تقاضای هود عذاب آنان با صیحه عذابی محو و نابود شدند. به شهادت قرآن کریم، عذاب هر دو قوم به صیحه بوده و خداوند متعال در آیه سیزدهم سوره فصلت می فرماید:

(فان أعرضوا فقل أنذرتكم صاعقة مثل صاعقة عاد و ثمود)؛

ای رسول گرامی، اینان روی گرداندند آنان را بگو که: شما را می ترسانم از صاعقه و عذابی مثل صاعقه عاد و ثمود.

صاعقه هر عذاب وحشتناکی است که با صدای مهیبی حادث شود و مایه هلاکت و ویرانی شدید گردد، چه صاعقه آتشین آسمانی و چه عذابی دردناک از طوفان های شدیدی که درخت تناور و تنومند را از ریشه و بن برکنده، انسان ها را به شدت از زمین برداشته و به زمین بکوبد. شاهد بر آن که مراد از صاعقه، بلاها و عذاب های وحشتناک بوده که گاه از آتش و جرقه و الکتریسته و گاه از بادهای بنیان کن و ویران گر به وجود آمده، آیه شریفه پانزدهم و شانزدهم از سوره فصلت است که می فرماید:

(فاما عاد فاستكبروا في الارض بغير الحق و قالوا من اشد منا قوة او لم يروا

ان الله الذي خلقهم هو اشد منهم قوة و كانوا باياتنا يجحدون فأرسلنا عليهم

ريحاً صرصراً في ايام نحسات لذيقهم عذاب الخزي في الحياة الدنيا و لعذاب  
الآخرة أخزى و هم لا ينصرون)؛

و اما قوم عاد در زمين به ناحق استكبار ورزیدند و گفتند: چه کسی از ما  
نیرومندتر است. آیا آن ها نمی دیدند و نمی دانستند خداوندی که آن ها را  
آفریده از آنان قوی تر است و آن ها به سبب همین پندار، پیوسته آیات ما را  
انکار می کردند. سرانجام تند بادی شدید و هول انگیز سخت و سرد در  
روزهایی نحس و شوم بر آنها فرستادیم تا عذاب خوار کننده را در این زندگی  
دنیا به آن ها بچشانیم و یقیناً عذاب آخرت از آن هم خوار کننده تر و از هیچ  
کس و هیچ سویی یاری نمی یابند. صریح دو آیه فوق آن است که قوم عاد نیز  
مثل قوم ثمود به صاعقه و عذاب الهی نابود گشته اند و مراد از آن صاعقه، باد  
مرمری بوده که در روزهای شوم و نحس بر آنان وزید و آنان را نابود کرد.

#### سقوط و ظهور جوامع

42 (ثم أنشأنا من بعدهم قرناً آخرين)؛

سپس اقوام دیگری را بعد از آنان پدید آوردیم.

باز هم داستان اقوام و پیامبران دیگر و باز هم همان قلت مؤمنان و کثرت  
کافران و ستم گران و سختی ها و خون دل خوردن پیامبران معصوم و مظلوم  
خداوندی و استهزا و اهانت و پافشاری کافران در کفر و عناد و استهزا و عذاب  
الهی و اجل همراه با تهدید و تحدید هر کدام از آن اقوام گوناگون. اقوام پیامبران  
بعد از هود و صالح چون قوم ابراهیم و لوط و شعیب و فرعونیان در وقت مقرر  
از جانب خداوندی آنان را دریافت، نه لحظه ای پیش از استحقاق و نه مدتی  
بعد از استحقاق و این قانون الهی است که:



## زندگی و مرگ یک جامعه

### 43 (ما تسبق من امة اجلها و ما يستأخرون)؛

اجل و مهلت هیچ قومی نه بر استحقاق آنان پیشی می گیرد و نه از آنان به تأخیر می افتد.

عذاب و هلاکت و موعد و میعاد مرگ و هلاک هیچ گروهی نه قبل از موعد طغیان در کفر و عناد آنان تحقق می پذیرد و نه بعد از استحقاق آنان به عذاب سخت الهی تأخیر می افتد. با لبریز شدن کفر و عناد آنان، دیگر امیدی به هدایت آنان نیست و بقای آنان هم جز عناد و کفر چیزی در پی نمی آورد.

## عبرت از عذاب الهی

### 44 (ثم ارسلنا رسلنا تترا کلما جاء امة رسولها کذبوه فأتبعنا بعضهم بعضاً و

جعلناهم أحادیث فبعداً لقوم لا یؤمنون)؛

سپس پیامبران خود را یکی بعد از یکی پی در پی فرستادیم و هر زمان رسولی برای هدایت قومی می آمد تکذیبش می کردند، ولی ما امت های سرکش و لجوج را یکی پس از دیگری هلاک کرده به سرنوشت پیشینیان آنان دچار ساختیم و آن ها را قصه ها و حکایت ها در زبان آیندگان قرار دادیم. چنان محو و نابود شدند که جز نام و قصه هایی از آنان باقی نماند، به راستی دور باد از رحمت خداوند قومی که ایمان به او نمی آورند.

تترا چون تقوی پی در پی بودن و یکی پس از دیگری است. به اشتیاق این کلمه بعداً اشاره می گردد. سنت خداوندی چنین بوده که همواره امتی را بعد از امت دیگر انشا و خلق کرده به سوی حق و فضیلت های والای الهی از توحید و یکتاپرستی هدایتشان کند و بدین منظور هم به تواتر و پی در پی رسولان الهی بیایند و خلق را هدایت کنند و البته در این راه نیز سنت امتحان و ابتلا برای

مردمان هست و شگفتا گویی سنت این امت ها و مردم هم چنان بوده است که پیامبران الهی را یکی پس از دیگری تکذیب کنند.

سنت دوم خداوندی هم در پی تکذیب آنان مجازات و به هلاکت رساندن کافران و تکذیب کنندگان است و به همین سنت هم خداوند متعال اشاره می فرماید که: بعد از امت هایی که به غرق و صیحه و باد صرصر هلاک شدند، ما باز هم امت های دیگری را آفریدیم و پیامبران خود را یکی پس از دیگری به سوی شان می فرستادیم و آنان هیچ گاه بدون رسول نبوده اند.

اگر رسولی می رفت، دیگری جانشین او می گرفت و این تواتر و توالی را خداوند متعال با کلمه ثم که مفید ترتیب و بعدیت است، بیان فرمود که: (ثم ارسلنا رسلنا تترأ)؛ همین طور پیامبران ما چون ابراهیم، لوط، اسماعیل، اسحاق، یعقوب، یوسف و شعیب به سوی آنان می آمدند و آنان هم مرتب آن پیامبران را تکذیب می کردند و خداوند آنان را یکی پس از دیگری به عذاب خود هلاک فرمود. آن چنان عذاب و هلاکتی که گویی از آنان هیچ اثری و نشانی جز حکایتی بر سر زبان ها نماند.

(و جعلناهم أحادیث) بلیغ ترین و رساترین بیان در قهر و عذاب الهی که آن چنان رفتند و عذاب الهی آنان را گرفت که عینی از ایشان باقی ماند و نه اثری؛ نه نامی و نه نشانی. تنها داستان و حکایتی تا مایه عبرت دیگران شود. (فبعداً لقوم لا يؤمنون) پس دوری و نابودی باد هر آن قومی را که به خداوند یگانه و پیامبرانش ایمان نمی آورند. آنان شایستگی بقا ندارند، نه خودشان و نه اثرشان و در آخرت نیز دور از رحمت پروردگار و در عذابی سخت ترند.

کلمه تتر در آیه شریفه از ماده وتر به معنای پی در پی و یکی بعد از دیگری است، مانند تواتر اخبار. خبرهایی که یکی بعد از دیگری در مورد چیزی بیاید، تا آن جا که موجب یقین آدمی و سکون او بر مضمون آن گردد.

تتری چون تقو بر وزن فعلی از مواتره و وتر گرفته شده و تاء آن بدل از و او است، مثل خود کلمه تقوی که اصل آن و قوی از ماده وقایع است و مثل تراث که اصل آن وارث از ماده ورث و مثل تجاه که اصل آن وجاه از ماده وجه است. البته این ابدال حرف عله گاه قیاسی است، مثل باب افتعال که حرف عله فاء الفعل در این باب قلب به تاء شده و در تاء باب افتعال ادغام می شود، مثل اتقا که اصلش او تقاء بوده و مثل اتساع که اصلش اوتساع بوده است. گفته اند که ابدال حرف عله در تقوی و تتری سماعی است، نه قیاسی و حق آن است که حرف عله هرگاه فاء الفعل باشد او نیز در مشتقات مبدل به تاء می گردد، چون تقوی و تتری و ابدال سماعی چون صراط و ماء است که اصل آن ها سراط و ماه بوده است.

### آیات روشن

45 (ثم ارسلنا موسی و أخاه هرون بآیاتنا و سلطان مبین)؛

سپس موسی و برادرش را با آیات و نشانه های ما و قدرت روشن فرستادیم.

بعد از پیامبران گذشته و امت هایشان ما موسی و برادرش هارون را به رسالت همراه با آیات و معجزات باهره و برهان و منطق روشن و نیرومند آنان در مقابل فرعونیان گسیل داشتیم.

آیات موسی عليه السلام از ابتدای انعقاد نطفه اش تا زمان رسالتش متواتر و متعالی بود. چون انعقاد نطفه او در اتاق مخصوص فرعونی که فرزندان پسر بنی اسرائیل

را می کشت - که مباد آن پیامبری که نابودی فرعون به دست اوست به دنیا آید. آیات بعدی چون ناپیدایی حمل او در مادر و در تنور گذاشتنش و با آتش بازی کردنش و به وحی الهی در صندوق گذاشتن و در نیل رها کردن و بازگشتن دوباره به دامن پر مهر مادر، تا آیات و معجزات زمان نبوتش، چون عذاب های الهی بر فرعونیان مثل طوفان و ملخ و شپش و قورباغه و خوک ها که آیات زیادی بوده اند: (فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالِدَّمَ آيَاتٍ مَّفْصَلَاتٍ <sup>(58)</sup>) .

به موسی وعده دادند که اگر عذاب از ما برداشته شود، ایمان می آوریم، دست از بنی اسرائیل برداشته به آن ها اجازه خروج داده همراه تو می فرستیم. اما پس از برطرف شدن عذاب باز هم ایمان نیاوردند: (وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعِ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ لَنَا لَئِن كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَ لَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمُ الرِّجْزَ إِلَى أَجَلٍ هَمَّ بِالْغُوهِ إِذَا هُمْ يَنْكُتُونَ <sup>(59)</sup>) این ها آیات موسی بود و سلطان مبین هم سلطان و تسلط او بر استدلال و برهان و تثبیت مقام نبوت و رسالت خود بدون آن که برای کافران و فرعونیان قیمتی و قدری قائل باشد.

### سرکشی مستکبران

46 (إِلَى فِرْعَوْنَ وَ مَلَأَهُ فَاسْتَكْبَرُوا وَ كَانُوا قَوْمًا عَالِينَ)؛

به سوی فرعون و اشراف او فرستادیم و آنان سرکشی و استکبار کردند و آنان گروهی سرکش و متکبر بودند.

دور رسالت الهی به موسی و برادرش هارون رسید. ما گسیل داشتیم این دو رسول را به سوی فرعون و اشراف گرد او و آنان

به سبب خلق و خوی برترینی خود باز هم استکبار و سرپیچی کردند. ملاً، یعنی اشراف قوم.

آنان خود را اختیار دار همه مردم و صاحب نظر و رأی و دیگران را تابع و پیرو خود می دانستند؛ تا آن جا که دیگران را بنده و فرمان بر خود می پنداشتند، حتی بنی اسرائیل را هم عبد و برده خود کرده بودند. خود برترینی آنان، طغیان بر مردم و به اطاعت آوردن آنان بود. مایه فساد و تباهی هر اجتماع همین خواص مستکبر و سرکش و سردمداران و دست اندرکاران اجتماع اند و هیچ اجتماعی اصلاح نشود مگر با اصلاح سردمداران.

فرعون و ملاً و اشرافش به حکم همان سنت عصیان و سرکشی در مقابل موسی و هارون نیز استکبار ورزیدند. اصولاً آنان: (کانوا قوماً عالین) و خلق و خوی استکبار و برترینی بافت و ساخت فکر و روحشان شده بود و همیشه چنین اقوامی بی شمار در قرن ها آمدند و به استکبار و علو خود به هلاکت ابدی و دمار همیشگی رفتند و از آنان هم حکایتی و قصه ای نماند تا آیندگان باز گویند.

### کوچک شمردن بزرگان!

47 (فقالوا أنؤمن لبشرین مثلنا و قومهما لنا عابدون)؛

پس گفتند: آیا ایمان آوریم به دو انسانی که مثل خود ما هستند، حال آن که قوم این دو نفر بردگان مایند و ما را پرستش می کنند (پس اینان نیز باید چنین باشند.)

باز هم بهانه پیشینیان که آیا به دو انسانی مثل خود آوریم. این عبارت، استفهامی انکاری و تعجبی است. اینان دو بشر مثل ما هستند. قوم و دودمان این دو نفر بردگان بلکه پرستندگان مایند. مگر این دو نفر نیز از آنان نیستند، پس

اینان هم باید برده ما باشند، نه پیامبر و رسول بر ما. فرعونیان گذشته از بردگی مردم، توقع پرستش از آنان داشتند. همین طور از بنی اسرائیل. مگر فرعون خود به موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ نگفت: **(لئن اتخذت الهاً غيري لا جعلنك من المسجونين<sup>(60)</sup>)**؛ اگر معبودی غیر از من بگزینی تو را از زندانیان قرار خواهم داد. فرعون توقع عبادت و پرستش از موسی دارد، چه رسد به غیر او. آنان خود بت پرست و گوساله پرست بودند و دیگران را عابد و پرستش کننده خود می خواستند، زهی جهالت گفتند: موسی و هارون دو بشر و انسان مثل مايند. این نهایت کلام منکران است، حال پیامبران و اولیا را قیاس بر حال خود می کنند، غافل و جاهل از آن که انبیا و اولیا در این قوای بدنی و ظاهری مثل دیگران و با آنان مشارکت دارند، اما ارزش انسان ها به ادراکات و صفای نفس و فیوضات قلبی آنان است.

چه بسا انسان هایی که جاهلان و گمراهانی اند که هدایت دو قدم جلو پای خود را در نمی یابند و چه انسان ها که ادراکات و فیوضاتی بر قلب های آنان جای گرفته که دیگران را خبری نبوده، منکر آن معارف و الطافند، باور برتری اینان را بر خود ندارند و به همین سبب به انکار و استهزا روی می آورند.

### سزای تکذیب کنندگان

48 **(فكذبوهما فکانوا من المهلكين)**؛

پس آن دو (موسی و هارون) را تکذیب کردند و سرانجام هم به هلاکت و نیستی رفتند.

باز هم به همان سنت انکار و تکذیب قوم موسی و هارون هم آن دو راد تکذیب کرده به دروغ گویی متهمشان ساختند و باز هم به حکم سنت جزا و پاداش خداوندی آن قوم نیز به نابودی و هلاکت ابدی رفتند.

کتاب آسمانی، راهنمای بشر

49 (و لقد آتینا موسی الكتاب لعلهم یهتدون)؛

و به تحقیق ما به موسی کتاب آسمانی دادیم، شاید آنان هدایت یابند. ما قوم موسی را بدون هدایت و کتاب هلاک نکردیم و حاشا که چنین باشیم، بلکه کتاب خود را به موسی عنایت کردیم، آن قوم هدایت یابند. لعل (شاید) برای تردید نیست، بلکه امر است که باید هدایت یابند. اما آنان با لجاجت و استکبار بر گمراهی خود تا مرز هلاکت و نابودی پای فشردند و نابود شدند:

کتاب خداوند به موسی، همان الواح تورات بود که در آن از هر چیزی ثبت شده بود؛ چنان که خداوند متعال فرمود:

(ثم آتینا موسی الكتاب تماماً علی الذی أحسن و تفضیلاً لكل شیء و هدی و رحمة لعلهم بلقاء ربهم يؤمنون<sup>(61)</sup>).

هم چنین فرمود: (و کتبنا له فی الألواح من کل شیء موعظة و تفضیلاً لكل شیء<sup>(62)</sup>).

در آیات پیشین سخن از موسی و هارون با هم و ضمیرها به صورت تثنیه به هر دو باز می گشت، اما در این آیه موسی علیه السلام را به کتاب اختصاص داد که ما به موسی کتاب عنایت کردیم، زیرا کتاب بر موسی نازل شد و او پیامبر اولوالعظم صاحب کتاب و شریعت جدید بود و هارون تابع و پیرو او.

عیسی و مریم علیهما السلام، آیات بزرگ خدا)

50 (و جعلنا ابن مریم و امة آیه و آویناهما الی ربوة ذات قرار و معین)؛

و ما پسر مریم و مادرش را نشانه ای بزرگ قرار دادیم و آن دو را جایگاهی بلند و هموار با آرامش و امنیت و چشمه سار خوش گوار جای دادیم

فرزند مریم از پیامبران عزیز و عظیم خداوندی بود که پیدایش ابتدایی او آیه و نشانه ای بزرگ برای خود او و مادرش مریم بود؛ آیه و نشانه ای بس لطیف که قائم به هردو بود.

از این رو، خداوند متعال فرمود: ما عیسی و مریم، مادرش را نشانه ای بزرگ از اعجاز الهی و قدرت خداوندی قرار دادیم. تعبیر از عیسی عَلَيْهِ السَّلَام به ابن مریم برای نشان شدت مهر و عطوفت این مادر و فرزند بود که در آفرینش فرزند هر دو با هم در این اعجاز آیه و نشانه عظمت الهی بودند. ولادت عیسی از مریم عذرا و بکر، بدون دخالت پدری به فرمان پروردگار، کرامتی بزرگ و اعجازی بس شگفت انگیز بود. این نشانه و آیه قائم و وابسته به مسیح و مادرش مریم عذرا عَلَيْهَا السَّلَام بود از این جهت، هردو را یک آیه و نشانه شمرد. خود این خلقت، اعجاز و کرامتی الهی بود، نه آنکه معجزه و نشانه نهاده شده در دست آنان باشد تا از آنها آشکار و پدیدار گردد. گرچه آیات معجزات عیسی عَلَيْهِ السَّلَام بعد از خلقتش بسیار ظاهر و هویدا گشت.

ما فرزند مریم (عیسی) و خودش (مریم) را آیه و نشانه قرار داده و آن دو را در مکانی بلند مرتبه و تخت و هموار (ربوده) با چشمه سار آب خوش گوار (معین) قرار دادیم. آوینا از مصدر ایواء باب افعال به معنای بازگشتن و سکنا گزیدن، به ویژه بازگشت و سکنا گرفتن انسان در خانه و مسکن است. و مأوا - اسم مکان - از همین ماده و به معنای جای گاه سکونت. با امن و امان است. معین یا از ماده معن - بر وزن شأن - به معنای جریان آب و معین - بر وزن فعیل - صفت مشبه است و یا از ماده عین به معنای چشمه ای است که آب جوشان بوده و با چشم دیده شود. طبق این معنا میم زاید و کلمه بر وزن مبیع اسم مفعول است. آیه مبارکه دلالت می کند که به واسطه رفتار ناشایست



یهودیان و آزار آنان به این مادر و فرزند، مریم و عیسی سال ها در جای امن و امان. خوش آب و هوا در جای الهی قرار گرفتند و هیچ گزند و زبانی به آنان نرسید. سخن ها در باره این مکان بسیار است، اما سعد اسکاف از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: ربوه کوفه و قرارگاه مسجد و معین فرات بوده است، هم چنین در روایت سلیمان بن نهیک از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه چنین آمده است (63).

### خوراک پاک برای انسان های پاک

51 (یا ایها الرسل کلوا من الطیبات و أعملوا صالحاً انی بما تعملون علیم)؛  
ای پیامبران، از طیبات و پاکیزه ها بخورید و عمل صالح انجام دهید که من به هر چه می کنید آگاهم.

رزق و روزی و جای گاه امن و امان عیسی و مادرش را خداوند متعال آماده کرد، اما این لطف و عنایت تنها به آنان نبود، بلکه همه پیامبران در دنیا از آلودگی ها پاک و منزه بوده اند؛ غذاها و طعام های آنان نیز طاهر و طیب از ناپاکی ها بوده است. گرچه آیه شریفه به صورت امر و طلب جدی آمده، اما امری ارشادی به این مطلب است.

خطابی از خداوند متعال به همه پیامبران که در زمان های متمادی و پی در پی آمده اند. خطاب به همه آنان و در مقام منت نهادن بر آنان است که شأن شما آلودگی به پلیدی ها نیست. ای پیامبران، راه های به دست آوردن مال های حرام و استفاده از غذاها و طعام های ناپاک، اهل عذاب و کافران و گناه کاران را به ورطه های هلاک، کفر و افکار کشاند و شما از این لغزش ها بدورید. بنابراین، از اموال و غذاها و طعام های پاک بهره بگیرید که از ناپاکی ها به دور است.

ارتزاق و تصرف در امور مورد پسند خداوند را اختیار کنید (و اعملوا صالحا) در مقابل این منت و لطف خداوندی عمل صالح و شایسته انجام دهید. اشاره به رابطه مستقیم مال حلال با عمل صالح و در مقابل این نعمت و منت خداوندی حضور و شهود و علم حضرت باری را (رعایت کنید) که او با آنچه می کنید از تمام زوایای اعمال و رفتار شما آگاه است و این خطاب و سنت را خداوند متعال نه تنها به پیامبرانش، بلکه به همه مؤمنان متوجه می کند که: (با ایها الذین آمنوا کلوا من طیبات ما رزقناکم و اشکروا لله ان کنتم اياه تعبدون<sup>(64)</sup>). ای کسانی که ایمان آورده اید، از طیبیاتی که شما را روزی داده ایم بخورید و خداوند را سپاس بگزارید، اگر به راستی او را عبادت می کنید. در آیه دیگر نیز می فرماید: (و لقد کرما بنی آدم و حملناهم فی البر و البحر و رزقناهم من الطیبات و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلاً<sup>(65)</sup>)؛ به تحقیق ما گرمی و بزرگ داشتیم فرزندان آدم را و آن را در خشکی و دریا بر مرکب ها حمل کردیم و روزی دادیم آنان از روزی های پاکیزه به آنان دادیم و بر بسیاری از مخلوقات خود برتری. بخشیدیم. از همین جا به دست می آید که اگر خداوند متعال پیامبران گرمی خویش را امر می فرماید که از طیبیات بخورید و عمل صالح انجام دهید و بدانید که خداوند به آنچه عمل می کنید آگاه است، پس وظیفه مؤمنان، اقتدای حتمی به پیامبران است که از حلال بخورند و دنبال حرام نباشند و پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: ان الله طیب لایقبل الا طیباً به درستی که خداوند طیب است و جز طیب را نمی پذیرد<sup>(66)</sup>.

البته نیاز انسان ها به منبع درآمد و تناول غذاها و آشامیدنی ها مشهود همگان است، اما شایسته است آدمی همین نیاز را از راه حلال برآورده کند و کسب و کار حلال و طیب را برگزیند و از غذاها و طعام های حلال برآورده کند

و کسب و کار حلال و طیب را برگزیند و از غذاها در روحيات انسان ها تأثیری قطعی دارد. بلکه غذاهای مختلف آثار اخلاقی متفاوتی دارد. از همین جهت، خداوند متعال به رسولان گرامی خود امر می کند که: **(کلوا من الطيبات و اعملوا صالحاً)** اشاره به آن که عمل صالح از راه های حرام و غذاهای ناپاک فراهم نمی آید. در روایات و احادیث، آثار طعام و غذا در دعا ذکر شده است: قال رجل يا رسول الله! احب ان يستجاب دعائي، فقال صلى الله عليه وآله طهر مأكلك و لاتدخل بطنك الحرام <sup>(67)</sup>؛

مردی خدمت رسول خدا عرض کرد: دوست دارم دعایم مستجاب شود، فرمود: غذای خود را تطهیر کن و حرام در شکم خود وارد مکن .

از امام صادق عليه السلام نیز نقل شده که:

من سره أن يستجاب دعوتي فليطيب مكسبه؛

کسی که دوست دارد دعایش مستجاب شود کسب و کارش را از حرام را از حرام پاک کند.

در الجواهر السینة آمده است: از جمله احادیث اسرائیلیات خطاب به حضرت نبوی صلى الله عليه وآله: یا احمد، ان العبادة عشرة أجزاء تسعة منها طلب الحلال، فاذا طيبت مطعمك و مشربك فانت في حفظی و كنفی فرمود: ای احمد: به درستی که عبادت ده جزء است، نه جزء آن طلب حلال است، وقتی خوردنی و آشامیدنی تو حلال شد پس تو در حفظ و حمایت من هستی.

#### وحدت کلمه

52 (و ان هذه امتكم واحدة و أنا ربكم فاتقون)؛

این مردم، همه، دارای یک دین است و همه شما واحدی هستید و من پروردگار شمایم از مخالفت من بپرهیزید.

در آیات پیشین از پیامبران گذشته و امت های آنان نام و یادی بیان آمد. ذکر داستان ها و اشاره به لزوم اطاعت از همه پیامبران در هر زمان اشاره ای است که این لزوم اطاعت از همه پیامبران در هر زمانی اشاره ای است که این لزوم اطاعت لازمه همه ادیان الهی است و همه آنها در لزوم اعتقادیه توحید بیاری و نفی هرگونه شرک ذاتی و صفاتی و عبادی مشترکند. دعوت همه انبیا به این است که بشر بداند برای او خداوند یکتا و یگانه ای است که خالق آسمان ها و زمین است و مقتضای ربوبیت او باید او را به یگانگی، آن هم نه از راه سلیقه های شخصی و کج فهمی های جاهلان و نادان، بلکه از راه آموزه های انبیای الهی و اجابت دعوت های آنان پرستش کرد. آفرینش انسان ها و دعوت آن ها به تکالیف الهی، مستلزم آن است که روز حسابی باشد و خلق آماده پاسخ گویی آن روز باشند و این، دین توحیدی همه پیامبران است و همه افراد چون امت واحده مشترک در اجابت این دعوت می باشند: (و أنا ربکم)؛ من پروردگار شمایم. همه انسان تحت تربیت و ربوبیت حضرت حق اند. و مقصد و منتهای واحدی دارند که آن رستگاری در دنیا و آخرت آنان در سایه یکتاپرستی و نفی هرگونه شرک بوده و اطاعت محض از دستوره های خداوند است. ربوبیت و الوهیت خداوند متعال حقیقت محض و امری تکوینی است که جز او رب، مدبر، خالق و معبودی نیست. نه امری دلخواه، قراردادی و اعتباری تا گروهی چنین باشد و گروهی چنان؛ گروهی این رب و معبود را بیرستند و گروهی معبودهای خودپرداخته دیگر را.

بنابراین همه ادیان الهی مقصدی واحد و مقصودی فارد دارند و آن، توحید خالص و یگانه پرستی محض است. البته ادیان الهی هرکدام به مقتضات دوران های بشری، تکالیف فرعی گوناگونی داشتند، بدون آن که اصل مشترک همه آن

ها که همان توحید محض و نفی هرگونه شرکی است تغییر کند. پس همه اجتماع بشری و امت های مختلف چون امتی واحدند که در پرتوی ربوبیت حضرت حق اند و به همین مناسبات، در آخر آیه شریفه فرمود:

(وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُون)؛ و من پروردگار یگانه همه شمایم پس از من پروا کنید و بترسید.

لکن مردم، این دین واحد را قطعه قطعه کردند و هرکدام خدایی به جای خداوند یگانه رب العباد گرفتند و ادیانی غیر از دین الهی تراشیدند؛ همان طور که خداوند متعال می فرماید:

#### گزینش سلیقه ای دین

53 (فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا كُلَّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ)؛

اما این مردم دین ما را در میان خود پراکنده و قطعه قطعه کردند و هر گروهی به آنچه خود داشته و پسندیده بودند، دل خوش گشتند. طبیعی است اگر دین واحد خداوندی میان گروه ها و اجتماعات بشری پاره پاره گردد، هر گروهی برای خود دینی و مکتبی و حتی معبودی و بتی می گیرد و می تراشد و هر گروهی هم به آنچه نزد او باشد دل خوش است. زبر به ضم زاء و باء جمع زبور به معنای کتاب و صحیفه است. گویی هرکدام برای خود کتابی، صحیفه ای و دستوری تراشیدند و بدان پای بستند. بعضی گفته اند زبر جمع زبره بر وزن طعمه به معنای پاره پاره ها و قطعه هاست. معنای اول، مصداقی از معنای دوم است؛ زبر به معنای کتاب ها و صحیفه ها مصداقی از معنای قطعه قطعه ها و تکه تکه هاست.

#### منکران، رها در جهل شان

54 (فَذَرَهُمْ فِي غَمَرْتِهِمْ حَتَّىٰ حِينٍ)؛

پس (ای رسول ما) آنان را در جهل و غفلتشان رها ساز تا هنگامی معین. این آیه، دلداری به رسول گرامی خداوند است که ای رسول گرامی ما، این گروه ها که اکنون زیر بار حقیقت توحید و دین حق الهی نمی روند، فرو رفتگان در گودال های جهالت خویش اند. غمره آب زیادی که بستر و قعر آن معلوم نباشد (گرداب) کنایه از فرو رفتن و غرق شدن در باطل، حیرت، جهالت و غفلت. چنان فرو رفته اند که درآمدنی نیستند. پس ای رسول گرامی، آنان را در جهل و غفلتشان واگذار تا هنگامی (حین). هنگام و زمان و وقت را معین نفرمود تا اشاره ای باشد که عذاب موعده آنان ناگهان و بی خبر می رسد.

#### ثروت و قدرت، وسیله امتحان

55 (أیحسبون انما نمدهم به من مال و بنین)؛

56 (نسارع لهم فی الخیرات بل لا یشعرون)؛

آیا آنان گمان می برند ما آن ها را به مال و فرزندان امداد و کمک کرده ایم اینان خیال می کنند در رساندن خیرات به آنان شتاب کرده ایم، خیر، بلکه نمی فهمند.

ملاً و اشراف طبقات اجتماع که گرفتار قید و بند خودخواهی و استکبار و ثروت و مال این جهانی اند، چنین می پندارند که این ثروت و فرزندان و عشیره بر آنان لطفی است که درباره آنان شده است. همان ها که: (کفروا و کذبوا بلقاء الاخرة و اترفناهم فی الحیاة الدنیا) .

مال و ثروت زیاد به دست آورده بودند و مال و قوم و فرزندان، آنان را به شورش و عصیان و کفر کشانده بود.

اینان گمان نکنند این توسعه در مال و اولاد، خیری و لطفی است که زودتر به آنان رسانده ایم. اگر این امور خیر و صلاح بود توان گران و مترفان به عذاب

خداوندی دچار نمی شدند، بلکه این ثروت و فرزندان وبال و مصیبتی برای آنان است که عذابشان بیشتر شود. اینان پیامبران ما را تا قبل از ادعای رسالت به عقول، شعور، فهم، متانت و رزانت عقل و اخلاق شناختند، اما به مجرد ادعای رسالت از طرف آن پیامبران، به واسطه دل بستگی به مال و منال و اولاد مخالفت و عناد ورزیدند. آیا می توانند بگویند: رسول را نشناختیم و کلام او را نفهمیدیم، یا بگویند: رسول، ناتوانی فکری داشت: (به جنّة) و کلماتش همه مختل و پرسشان بود. یا از ما توقع مال و هزینه زندگی می داشت؟ خیر. هیچ کدام از این ها نبود، بلکه کفر، عناد لجاج و اتراف آنها مانع ایمان آنها بود و عذاب الهی هم آن ها را گرفت و چه قدر و نظیر اینان در همه زمان هاهست. امداد به مال و فرزندان و کمک به رفاه و اتراف در دنیا موجب گرفتاری و عذاب آنان است، نه آنکه خیال کنند ما خیرات و نعمت ها را زودتر به آن ها رسانده ایم و آنان نزد ما احترام و قیمتی داشته خیرشان را زودتر به آنها رسانده و ایشان را گرمی داشته ایم: (فأما الإنسان إذا ما ابتلاه ربه فأكرمه و نعمه فيقول ربي أكرمن<sup>(68)</sup>)

مسارعت در خیرات خداوندی توفیق توبه و انابه و اعمال صالح است که مایه نجات و درجات اخروی انسان ها باشد، نه انباشتن مال دنیا و دوری از پیروی از پیامبران.

سکونی (رحمه الله) از امام صادق عليه السلام و پدران گرمی اش عليهم السلام نقل می کند که پیغمبر اکرم صلى الله عليه وآله فرمود: به درستی که خداوند متعال می فرماید: هرگاه دنیای بنده مؤمن را بر او تنگ گیرم، او محزون و غمگین می شود، حال آن که یک امر، بیشتر مایه تقرب و نزدیکی او به من است و اگر دنیا بر او گشایش دهم خوش حال می گردد، در حالی این، مایه دوری او از من است. آن گاه

حضرت این آیه را خواند: (أیحسبون انما نمدهم به من مال و بنین نسارع لهم  
فی الخیرات بل لا یشعرون.)

امیر مؤمنان علیه السلام می فرماید:

یابن ادم اذا رایت ربک سبحانه یتابع علیک نعمه و انت تصعیه فاحذره؛  
فرزند آدم، اگر دیدی پروردگار تو پی در پی نعمت های خودش را بر تو  
ارزانی می دارد و تو را نافرمانی می کنی، پس از خداوند بر حذر باش.

### بیمناک از خشیت الهی

57 (ان الذین هم من خشية ربهم مشفقون)؛

به درستی که آنانی که از خوف و خشیت پروردگارشان بیمناکند.  
در آیات پیشین، حضرت حق متعال منکران و مترفان را نکوهش کرد که این  
همه مال و منال و فرزندان را لطفی بر خود پنداشته، خیال می کنند که خیرات و  
خوبی های الهی زودتر به آنها رسیده است و آنان در خواب غفلت اند و نمی  
دانند که این امر برای عذاب و گرفتاری بیشتر آنان است.  
و اینک خداوند متعال حقیقت مسارعت در خیرات و صفاتی از مؤمنان که  
مرد لطف حضرت حق اند در پنج آیه شریفه بعدی بیان می کند و در پنجمین  
آیه می فرماید: این است حقیقت مسارعت در خیرات و نجات از بدی ها،  
گرفتاری ها و گناهان و آراسته شدن به صفات والای ایمان الهی.  
نخستین آیه از آیات پنج گانه، آیه فوق است که: به درستی که آنانی که از  
خشیت پروردگارشان مشفق اند. اشفاق به معنای دوستی، دلسوزی و بیمناکی  
است. محبت دوستی است، اما اشفاق، دوستی آمیخته با مهربانی زیاد و ترس  
می باشد. اگر با من استعمال شود، مانند: (من خشية ربهم) معنای ترس و بیم  
را بیشتر می دهد و اگر با فی استعمال شود، عنایت بیشتر را می رساند: (قالوا



انا كنا قبل في أهلنا مشفقين<sup>(69)</sup>؛ به درستی که ما در اهل خود دوستدار و مهربان بودیم. مؤمنان بهشتیان در بهشت به هم دیگر می گویند: ما پیش از این به اهل و کسانمان در دنیا دوستدار و دلسوز بودیم: (ان الذین هم من خشية ربهم مشفقون)؛ اینان خود را بنده پروردگار می بیند و او را رب، منعم و مالک حقیقی خود دیده امید و بیم او را دارند؛ امید به عنایات و الطاف و نجات از عذاب او و بیم از غضب و خشم او. هم دوستش دارند، چون نجات به دست اوست و هم خشیت از او دارند که گناهان و کوتاهی های خود را می بینند و هم ویژگی آنان را می دارد که به مقتضای ایمان خود او را به یگانگی پرستش کنند و از عذاب و سخط او در خوف و هراس باشند.

#### ایمان به آیات خدا

#### 58 (والذین هم بآیات ربهم یؤمنون)؛

و آنان که به نشانه های پروردگارشان ایمان می آورند. هم چنین آن کسانی که به نشانه و آیات خداوندی ایمان می آورند. نشانه ها و آیات هر آن چیزی است که به سوی خدای تعالی رهنمون شود، همچون پیامبران الهی که پیام آور و حامل رسالت اویند و چون شرایع و کتاب های الهی که مایه تأیید رسل الهی و بیان گر محتوای رسالت آنان است، مؤمنان از آن جا که حقیقتاً به خداوند ایمان دارند، از او خوف و خشیت دارند و همین حالات آنان را می دارد که در مقام تحصیل رضای او باشند، دعوت او را بپذیرند و از دستورهای او که از طریق پیامبران به آنان رسیده، اطاعت کرده اوامر او را انجام دهند و نواهی او را ترک کنند.

#### مقام توحید

#### 59 (والذین هم بربهم لا یشرکون)؛

و آنان که به پروردگارشان شرک نمی ورزند.

شرک نورزیدن، فرع بر اعتقاد کامل و ایمان واقعی مؤمن بر توحید ذات ربوبی است. چنین ایمانی سبب می شود تا هرگونه شریکی را از خداوند به ویژه در عبادت نفی کرده جز او کسی را نپرستند و توحید خالص در عبودیت او داشته باشند.

اگر مقتضای آیه پیشین آن بود که اینان به خداوند متعال و آیات او ایمان حقیقی دارند، مقتضای این آیه نیز نفی شرک و ساحت قدس ربوبی است؛ نفی هرگونه شرک جلی و خفی. سر تا پای این مؤمنان ایمان و ادب حضور است و به همین جهت و به هیچ وجه به ذات باری شرک نمی ورزند؛ نه شرک در مرحله ذات و نه در مرحله صفات و نه در مقام عبادت. نه شرک جلی و نه شرک خفی.

### انجام تکالیف

60 (والذین یؤتون ما آتوا و قلوبهم و جلة انهم الی ربهم راجعون)؛ و آنان که در اطاعت الهی به اوج می رسند و دل هایشان هم ترسان از آن است که به سوی پروردگارشان باز می گردند.

مؤمنان تمام توجه و همشان انجام وظایف الهی است؛ در تکالیف آنچه برای آنان آمده به طور کامل به جا می آورند و از آنچه از نعمت ها به آنان عطا شده اعطا و بذل می کنند. وظایف مالی خود را کاملاً انجام می دهند، در حالی که دل هایشان ترسناک است از آن که به سوی پروردگارشان باز می گردند.

اینان اعتقاد کامل به معاد و بازگشت به سوال و جواب دارند و از مسئولیت و

بازخواست آن روز ترسانند که: (انما یتقبل الله من المتقین). (70)

## سبقت گیری در کارهای نیک

### 61 (اولئك يسارعون في الخيرات و هم لها سلبقون)؛

اینانند آنان که شتاب در خیرات و خوبی ها دارند و هم اینانند که به سوی خیرات پیشی گیرندگانند.

مؤمنان واقعی که صفات مذکور در آیات پیشین را دارند، اینانند که به سوی خیرات و خوبی ها و اعمال صالح شتابانند.

آنان برای خوبی ها و تکالیف الهی از هم دیگر سبقت می گیرند: (و هم لها سابقون). و لازمه ایمان واقعی، همین است که در رفتن به خیرات از هم دیگر پیشی گیرند. خیرات شایسته و اعمال صالح است که انسان ها به سوی آنها سبقت و شتاب می گیرند، نه اموال و فرزندان مایه و زر و وبال دنیا و آخرتند. اموال و فرزندان از خود آنان نیست تا به سوی آنها بشتابند، بلکه داده خداوندی است و آنها خیال می کنند عزت و مقامی نزد خداوند دارند، تا زودتر از عالم آخرت در این دنیا خیرات به آنها داده شود.

استفهام در آیه کریمه: (أیحسبون انما نمدهم به من مال و بنین نسارع لهم فی الخیرات بل لا یشعرون)؛ استفهام انکاری است که چنین نیست، بلکه در حقیقت مؤمنان باید به سوی خیرات شتاب کنند تا به پاداش به آنها داده شود. آیه قبل این مطلب را که ما خیرات را زودتر به کافران داده ایم به استفهام انکاری نفی کرده و در این آیات مقابل آن را برای مؤمنان اثبات کرده که مؤمنان خود به سوی خیرات شتاب می کنند و به همین جهت فرمود: (اولئك يسارعون فی الخیرات) ...

## انتظار خدا از بندگان

### 62 (ولا نکلف نفساً الا وسعها ولدینا کتاب ینطق بالحق و هم لا یظلمون)؛

و ما هیچ کس را بیش از توانایش تکلیف نمی کنیم و نزد ما کتابی است که به حق سخن می گوید و هرگز به کسی ستم نخواهد شد.

گویی آیات شریفه قبله که مقداری از صفات مومنان را برشمرده، دیگران را ترغیب و تشویق به سلوک راه آنان می فرماید که شایسته است همه چنین باشند و رسیدن به مقامات والای ایمان و اعمال صالح برای همگان ممکن و میسر است.

کسی گمان نبرد که رسیدن به درجات برتر و کرامات شایسته در توان مردم نیست و شان خداوند هم چنین نیست که به اموری تکلیف کند که برای مردم غیر مقدور و در ادا و انجام آن ناتوان باشند، یا طاقت تحمل و دشواری های آن را نداشته باشند.

آیه شریفه هر تکلیف حرجی و بیرون از توان آدمی و نفی می کند، چه تکلیف در اعتقادات باشد و چه تکلیف به اعمال خارجی. تکالیفی که اصولاً حرجی یا غیر مقدور است یا اعمال و وظایفی که مصادف با نبود قدرت یا حرج و عسر شود، مثل روزه برای شخص ناتوان از آن یا ایستاد در نماز برای آن که تصادفاً نمی تواند بایستد واجبات و محرمات شرعی هر جا مصادف با مواردی شود که توانایی بر آن نباشد یا بسیار مشکل باشد، ساقط می شود. به همین دلیل، این قاعده بر تمام احکام اسلامی تقدم و حکومت دارد؛ یعنی هر جا تکالیف اولیه مصادف با عجز و عسر و حرج گردد، تکالیف اولیه آدمی ساقط می گردد

آیه شریفه، تکلیف حرجی و بیرون از توان آدمیان را نفی می کند، چه در اعتقادات باشد و چه در اعمال انسانی، اما در موارد اعتقادات خداوند متعال

حجت های روشن برای انسان ها قرار داده که آن ها را به سوی ایمان و معارف حقیقی رهنمون گردد.

چنین نیرو و غرایزی به آنان عنایت کرده که بتواند حقایق را درک و تصدیق کنند و آن، عقل آدمی است و از آن جا که عقل های مردمان در قوت ادراک و ضعف آن مختلف است، خداوند متعال نیز به این ویژگی عنایت داشته، از هر عقلی به مقدار توانایی و درکش و توان تحملش تکلیف خواست. آنچه را که از خواص می خواهد از عوام مردم نمی خواهد و آنچه که از ابرار و نیکان می خواهد از خواص مردم نمی خواهد و آنچه از مقربان می خواهد از ابرار و نیکان انتظار ندارد و آنچه هم که از مخلصین می خواهد از مقربان نمی خواهد. خداوند متعال خیر زندگی اجتماعی و فردی و سعادت دنیا و آخرت خلق خود را می خواهد و راه وسایل را نیز برای آنان تامین کرده، او را به توان و نیروی مجهز ساخته که بتواند بدان عمل کند و او نیز به اندازه توان و وسع خود در این راه گام برمی دارد و هر عملی که چنین باشد دیگر حرجی و طاقت فرسا نیست. این خود منتهی است از خداوند منان بر بندگان خویش تا به حد اعلای لیاقت و شایستگی خود برسند و بدانند که اعمال آنان به هدر نمی رود و در کتابی که سراپا گویای حق و عدالت است آنچنان ثبت و ضبط می شود که نه کوچک ترین عملی از او دور می ماند و نه پنهان و همیشه به حق و حقیقت گویا و ناطق است. از آن جا که مبدا آدمی می ماند و نه پنهان و همیشه به حق و حقیقت گویا و ناطق است. از آنجا که مبدا آدمی ترسان شود که اعمال ثبت و ضبط نشده و تباه گردد، خداوند متعال او را دلداری و دل خوشی می دهد که نزد ما کتابی است که گویای حق است و اعمال شما در آن محفوظ بوده و هیچ

کس مورد ستم قرار نمی گیرد اگر سختی ها را هم تحمل کنند نزد ما و در نامه عمل کاملاً محفوظ مانده و به آنان هیچ ستمی نخواهد شد.

کتابی را که جز به حق حکم نکند، مصون از زیاده و نقصان و تحریف و تبدیل است. به همین جهت، همیشه گویای به صدق و ناطق به حق است. همانطور که می فرماید:

(و وجدوا ما عملوا حاضراً و لا یظلم ربک احداً<sup>(71)</sup>)؛

آن زمانی که نامه ها و کتاب اعمال بندگان را در قیامت بگشایند مجرمان می گویند: وای بر ما، این چه کتابی است که هیچ صغیره و کبیره را وانگذاشته و همه اعمال خود را در آن حاضر می بیند و خداوند به هیچ وجه به کسی ظلم نمی کند.

کتاب هر آن چیزی است که امور و حوادث را در آن ثبت و ضبط کنند تا ثابت و مضبوط بماند و دست خوش دست کاری تحریف و تبدیل نشود. حقیقت کتاب اعمال انسانی، عین حقایق آنات و لحظات عمر اوست که با هر عنوان نیتی و با هر توجه یا غفلی با تمام خصوصیات وجودی آن ها تحقق یافته است و این امر ثابت و مضبوط، عین آن نیست و این، خلف و تناقض و محال است. در قیامت و در محضر باری حساب بندگان بر پایه همین کتاب دقیق و مضبوط است و با صدق و ناطقیت آن چگونه ممکن است به آنان ستمی رود، یا اجرشان فراموش شود، یا به هدر رود، یا کمتر به آنان پاداش دهند و یا عوض و بدل کنند.

خداوند متعال به همه دقایق امور آگاه است، اما انسان نیازمند صحنه دادگاهی و دادخواهی و دادرسانی اند تا حق و حقیقت و شاهد و پرونده

دشمنان بر همگان به ویژه بر خود شخص صاحب عمل روشن و تابان گردد و این است راز و رمز صحیفه اعمال بندگان.

### خواب غفلت

63 (بل قلوبهم فی غمرة من هذا ولهم أعمال من دون ذلك هم لها عاملون)؛

بلکه دل های آنان در بی خبری و جهل فرو رفته است و غیر از این به اعمال دیگر هم پیوسته مشغول اند.

کافران و فرورفتگان در گودال های شهوات دنیاپرستی، کفر و عناد را چه خبر از اسرار آیات الهی و حالات و صفات مؤمنان - همین صفات که برای مؤمنان شمردیم ولی دل های سیاه این کافران در گودال های غفلت نادانی آن چنان فرو رفته است که بیداری برای آن ها نیست.

غمزه ژرفایی که برون رفت از آن نیست. گذشته از این همه کفر، عناد و دشمنی که با پیامبران الهی و مؤمنان مظلوم دارند، چه اعمال زشت و ناپسندی در پنهانی ها دارند که آن هم بدبختی افزون بر این بدبختی هاست همین فرورفتگی در گردابهای انحراف و کفر و اعمال زشت و ناپسند مانع است که روزنه ای از نور هدایت و توفیق در دل آنان پدید آید. و آن هنگام هم که عذاب الهی آنان را فرا رسد صدای استغاثه و نعره و فریاد کمک طلبی آنان تا به آسمان فرا رود.

### عذاب درناک خدا

64 (حتى اذا اخذنا مترفيهم بالعذاب اذا هم يجارون)؛

تا آن گاه که مترفان و برخورداران آنان را به عذاب بگیریم ناگهان صداهای هولناک و استغاثه سر می دهند.

بیداری برای این سیه روزان نیست؛ آن چنان فرو رفته اند که باور به عذاب و انتقام ندارند و به آن هنگام که عذاب الهی مترفین و سرکردگان آنان را می گیرد، نعره های استغاثه آمیز و فریادخواهی آنان چون نعره ها وحوش و حیوانات بیابان به فلک می رسد و از سنگینی عذاب و مجازات، ماله های دردناک سر می دهند. (جار ناله و فریاد و داد دلخراش).

عذاب، مترفین و ثروت مندان را در برگرفته است؛ چون اینان از غرور، تکبر، ثروت و مال غرق در بهره مندی و بهره وری اند و نازیرویی آنان طاقتشان را از میان می برد. عوام و جاهلان هم پیرو و کور و کر آنانند. آن که ناز پرورده تر و پرمال و منال تر، فریاد و فغانش بیشتر.

فرو رفتن در گناهان گذشته از عذاب اخروی مدت دار و وبال دنیوی فوری را نیز همواره دارد، چون سیاهی قلب و سنگ دلی آن، دوری از رحمت الهی و گرفتاری به عذاب او، سلب نعمت و نزول بلا، خذلان و خواری، و کوتاهی عمر.

### فریادرسی نیست!

65 (لا تجاروا الیوم انکم منا لا تنصرون)؛

فریاد دردناک امروز سر مدهید که شما از طرف ما هیچ یاری نمی شوید. توییخی دردناک و ناامید کننده از حضرت باری که این قدر ناله و فریاد و استغاثه بر نینگیزید که از جانب ما به هیچ وجه یاری و ترحم واقع نمی گردید. در آیات پیشین کافران و مترفان غیابی سخن می رفت؛ گویی لیاقت سخن گفتن حضوری را، حتی در وعده به عذاب ندارند و در این آیه سخن از غیبت به حضور برمی گردد که تشدید در توییخ و عقاب آنان است و عذاب آن چنان آنان را در بر گیرد که هیچ پیغام و واسطه غیابی مفید نخواهد افتاد و آنان را در یأس و ناامیدی کامل فرو برد.



هان! ای دل عبرت بین

66 (قد کانت آیاتی تتلی علیکم فکنتم علی أعقابکم تنکصون)؛

67 (مستکبرین به سامراً تهجرون)؛

به تحقیق که آیات من در گذشته بر شما خوانده، اما شما باز هم به خط گذشتگانتان باز می گشتید. در حالی که در برابر آن آیات استکبار ورزیده با افسانه ها و یاوه های شبانه خود از آن آیات دوری می کردید.

توبیخی شدید بر مستکبران و مترفان که غرق در دریای تمنیات و تجملات خویش اند و جز با آیات قهر خداوندی و عذاب الهی از خواب ها و فرورفتگی ها بیدار نمی شوند.

در آغاز آیه واو عاطفه نیامده تا با قطع از آن رشته کلام توبیخ شدید الهی را بیان دارد و علت عذاب آن ها و یاری نیامدن برای آنان را با سرزنشی سوزنده بیان دارد که آیات من بر شما خوانده شد و شما تعصب جاهلی و اطاعت کورکورانه از راه و روش پدران و گذشتگانتان به عقب باز می گردید. نکوص، یعنی به عقب بازگشتن. تعصب جاهلی، استکبار و خودپسندی مانع بود تا شما به آیات خداوندی گوش دهید: (مستکبرین به سامراً تهجرون). سامرا اسم جمع است - چون حاج و سمر، یعنی شب نشینی و دور هم جمع شدن و به سخن پرداختن. (تهجرون) از هجر مثل کفر گرفته شده به معنای یاوه پردازی و دشنام و لغوگویی.

اعراب جاهلی روزها به کارهایی مشغول بودند و شب هنگام به شب نشینی دور هم گرد می آمدند و به داستان سرایی و شعر و داستان گذشتگان و اخبار جاهلیت و مسائل روز خود می پرداختند و اکنون هم فکر و ذکر و یاوه و ناسزاگویی آنان رسالت رسول و آیات الهی شده است، گاهی از فصاحت و

بلاغت شگفت زده شده به توجیه آن می پرداختند و گاهی هم به اندازه توان خود به فحش و سخره کردن رسول روی می آوردند.

### تدبر در سخن خدا

68 (أفلم يدبروا القول أم جاءهم ما لم يأت آباءهم الأولين)؛

آیا آن ها در سخن و کلام خداوندی تدبر نمی کنند با آن که کتاب و آیاتی بر اینان آمده که بر پدرانشان نیامده بود.

عجبا، در کتاب های آسمانی و به ویژه قرآن کریم تدبیر نمی کنند تا بر مضمون آن آگاه شوند و انصاف دهند که در این گفتار جز صواب، خیر و حق نیست و بدبختی آنان را در غفلتشان است که به خود و شقاوت خود غرق و گرفتار، مجال فهمیدن حق و تدبر در کتاب خداوندی ندارند تا بفهمند و ایمان آورند.

(أم جاءهم ما لم يأت آباءهم الأولين) آیا نخستین بار است که کتاب خداوندی بر امتی نازل شده و بر پدرانشان سابقه نداشته تا اینان به راه آنان روند و مقرر و معترف به این آیات نشوند؟ خیر، چنین نیست، بلکه بر پدران اولینشان نیز آیات هدایت و رستگاری آمد و باز هم جمعی از آنان مقرر و جمعی منکر بودند و اینان هم از راه کوری تعصب و جاهلیت چنان منکر می شوند گویی برای نخستین بار است که رسالتی برای هدایتشان آمده است.

### انکار پیامبران، نتیجه عناد

69 (أم لم يعرفوا رسولهم فهم له منكرون)؛

یا آن که پیامبرشان را نشناخته اند که او را انکار می کنند.

رسالت پیامبران الهی و نزول آیات حضرت حق متعال برای این کافران و متکبران چیزی تازه نیست که اینان بگویند: چنین چیزی برای پدران ما نیامد و

نخستین بار است که ما چنین ادعایی را می شنویم. اینان را مجالی برای چنین ادعا و گرفتاری نیست؛ چون دعوت و رسالت پیامبران گذشته را از پدران خود شنیده و خود نیز آگاه بودند.

پس چرا این رسول گرامی را انکار کردند؟ آیا او را نشناخته اند با این که حسب و نسب والا و ملکات و سجایای حسنه روحی و عواطف عالی انسانی قبل از بعثتش را شناخته و بدان معترف بودند و همه انبیا در اجتماع خود قبل از نبوتشان به فضال و خصال والای انسانی شناخته شده بودند و ما پیش از این در تفسیر آیه شریفه 25: (ان هو الا رجل به فتربصوا به حتی حین) اشاره کردیم که همه پیامبران پاک و منزّه از آلودگی های کفر، عناد و نفاق و ردائل اخلاقی اند و همه آنان نزد امت های خود به همین پاکی و نزاهت شناخته شده بودند و همان امت ها هم به پاکی و نزاهت آنان اعتراف کرده بودند. گفته شد که پیامبران باید از جنس بشر و قبل از نبوت در میان مردم با اجتماعات آنان بزرگ شده باشند، نه در صحراها، بیابان ها و عزلت ها که کسی آن ها را هنگام رسالت نشناسد، بلکه باید با مردم چنان باشند که قبل از رسالت، همه اذعان و اعتراف به صدق و راست گویی و امانت داری آنان داشته باشند. باید از جنس بشر و دارای عواطف و احساسات بشری باشند تا در میان خلائق اسوه و نمونه اعلاّی پیروی از دستورها و معارف الهی باشند.

اکنون این رسول بزرگواری را که خاتم رسولان و پیامبران است؛ بنگرید، یتیمی بود که نه تنها درس کامل نخوانده، بلکه هیچ درسی نخوانده، اما کتاب خانه های هفت کشور را شسته است. کودکی که پدر و مادر خود را در کودکی از دست داده، تا حتی منت تعلیم و تعلم از پدر و مادر را نیز نکشیده باشد. در هیچ مکتبی درس نخوانده و از هیچ کس ادب نیاموخته، اما از همان کودکی به

فضائل اخلاقی و مکرمات والا آن چنان آراسته بود که هیچ گونه کار زشتی از او سر نزده و هیچ گونه عملی که به طبع سلیم و عقل سالم آن را زشت بدانند، انجام نداده است در جاهلیت محبوب همه طبقات بود؛ زیرا همه او را به امانت، صدق حسن و کمال علم شناخته بودند. چشم به مال و مقام و شرف کسی ندوخته بود، تا به ادعای رسالت خواسته ها و هواهای خود را جبران کند. آیا به راستی چنین انسانی که مردم و قوم خود را از راه خیرخواهی و دلسوزی به سوی سعادت و رستگاری می خواند و به معارفی که عقل های بشری در برابرش خضوع و خشوع می کند و کتاب و شریعتی که عقل ها را خیره می کند، فرا می خواند، آیا نباید او را پذیرفت و بر سر گرفت گذشته از آن که آن همه معجزات الهی را از او دیدید. کدام عقل سلیم و شعور سالمی به انسانی اجازه می دهد که با چنین رسول خیرخواه و نجات بخشی مخالفت کرده و او را در ادای رسالتش انکار کند.

### تهمت جنون به پیامبران

70 (أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُم بِالْحَقِّ وَ أَكْثَرُهُم لِلْحَقِّ كَارِهُونَ)؛

یا می گویند: در این رسول نوعی دیوانگی است، نه چنین است، بلکه در کمال عقل، دین حق را برای آنان آورده، ولی بیشتر آنان از حق کراهت دارند. با این ویژگی ها، فضائل و صفات والایی که این رسول دارد و با این کتابی که سراپا حق و درستی است، آیا اینان با راستی می توانند بگویند که در او جنون و دیوانگی است که این گونه سخن می رانند. چگونه می توانند چنین بگویند. آن که دیوانه است باید سخن گفتنش نامربوط، نامنظم، بی معنا و سراپا اشکال و آشفتگی باشد؛ زیرا وقتی عقل کسی اختلال یافت کلامش نیز مختل می شود و بدون موازین و هدف سخن می گوید. کلام این رسول همه در نهایت

فصاحت و بلاغت و عجایب معارف و احکام است چگونه می شود هذیان یک دیوانه باشد؟

این چنین تهمت و افترايي از این مردم خودخواه و خودپسند عجبي نیست، مگر همین تهمت جنون را به پیامبران گذشته زدند و اینک هم به این رسول گرامی می گویند: یا ایها الذی نزل علیه الذکر انک لمجنون<sup>(72)</sup>؛

ای کسی که می گویی ذکر و وحی بر تو نازل گشته به راستی تو دیوانه ای. آن دیوانگان می پنداشتند هر که بر خلاف فکر و سلیقه پدران و گذشتگانشان کلامی بگوید دیوانه است. خداوند متعال رویگرداندن از کلام و تهمت آنان به طور قاطع فرمود: **(بل جاءهم بالحق)** بل برای اضراب و اعراض است؛ بلکه چنین نیست که آنان می گویند و کلام این رسول همه حق و درست است. شاهد این حقیقت و درستی آن، همانا آرامش این رسول و متانت کلام اوست که با کوچک ترین دیوانگی و کم عقلی نمی سازد. با این همه، بیشتر آنان از حق کراهت دارند. تکبر، استکبار و اتراف آنان مانع خضوع و خشوع در مقابل رسول و حق است.

این که فرمود بیشتر اینان از حق رویگرداندن بدان سبب است که کفار از حق کراهت ندارند؛ زیرا جمعی زیاد از آنان نه فهم درستی دارند و نه درک لازمی، بلکه کورکورانه تقلید می کنند و اگر روشن شوند از انکار رسول روی می گردانند.

#### پیروی از هواها

71 (ولو أتبع الحق أهواءهم لفسدت السموات والارض و من فیهن بل أتیناهم بذکرهم فهم عن ذکرهم معرضون)؛

اگر حق از هوس های آنان پیروی کند آسمان ها و زمین و هرکه در آنها هست تباه و فاسد شوند، بلکه ما مایه یادآوری و تذکرشان (قرآن کریم) را به آنان دادیم، اما آنان از مایه تذکر و نجاتشان رویگردانند.

این جهان تحت نظام مورد اعتماد خلائق پایدار است و منکران و کافران هم اعتماد به نظام محکم و استوار دارند و تحت همین نظام و پیوستگی آن همه خلائق، حتی گناه کاران و سیه روزان و دل گرم به این خلقت اند.

نظام علت و معمولی تمام این جهان آفرینش را در بر گرفته است. اگر این نظام پیرو هواها و هوس های کافران و منکران حق و حقیقت واقع گردد، سنگی بر سنگی استوار نگردد و هیچ کس بر نظام استوار این جهان اعتماد نکند. اگر روابط و نظامات این عالم دست خوش هواها و هوس ها گردد، هر آن و هر زمان مطابق نه یک دلخواه، بلکه هزارها هوس و دلخواه تغییر و تبدیل یابد، عالم، فاسد و زمین و آسمان ها تباه می گردد. مردمان هواهای گوناگون و رنگارنگ دارند و بیشتر آنان از حق رویگردانند:

(و اکثرهم للحق کارهون)، بدان سبب که حق با هواها و هوس ها و بازیچه های آنان سازگار نیست. آنان خواستار آنند که حق و نظام پیرو هواهای آنان گردد. مگر چنین چیزی ممکن است؟ هوا و هوس های آنان یک روزه یک روز حق و استواری آسمان و زمین را به باد فساد و تباهی می دهد. چه بسیار در یک آن و یک زمان گروهی، هستی چیزی را و گروهی دیگر دیگر او را اراده کنند. خواست خلائق به جمع اضداد و تناقض می انجامد و این خود، امری محال و نشدنی است، چه رسد به فساد و تباهی. آیا به راستی ممکن است چنین تمنایی را خداوند متعال بپذیرد و نقض غرض و بی هدفی از آفرینش و نظام حاکم بر همه اقطار و اکناف جهان شود؟ حاشا که خداوند خالق عقل و میزان

حق و باطل به چنین کار جاهلانه و ناعاقلانه اجازه دهد. مگر هواها و هوس های اینان پایانی دارد که هرزه به رنگی و هر آن به خواهشی، نظام عالم هستی را فاسد و تباه گردانند؟ اگر حق از هواهای آنان پیروی کند و آنان به خواهش های خود چون عقاید فاسد بت پرستی ها و ارباب انواع گرفتن در خلقت و پرستش ها واگذارده شوند رسالت انبیا و دعوت به معاد به تباهی می کشد. هرچه بخواهند فساد و تباهی و فحشا و منکر انجام دهند، هر گروهی تمنا و خواهشی دارد، چه چیزی استوار می ماند؟ آسمان ها و زمین ها و هر آن کس و هر آن موجود که در آن هاست به ورطه هلاکت و فساد می افتند، همه نظامات علی و معمولی از هم می پاشد و باز هم مگر هواها و تمنیات آنان حد ایستایی دارد.

تدبر در نظام نشان می دهد هر موجودی را حد کمالی است که هدف خلقت اوست و آدمی به حکم فطرت خدایی اش رهسپار کمال ابدی و بی حد و مرز است و در این سفر عالم هستی و تمام قوا و نیروهای سعادت بخش او و راه رسیدن به آن کمال به او داده شده و به او وسیله پیامبر آموخته می شود. چنین هدف و خلقت منظم و با هدف و غایتی چگونه ممکن است به دست خواهش ها، تمناها و هواهای ویران گر و رنگ داده شود؟ نه تنها فطرت انسانی و هدف خلقت فاسد و تباه می شود، بلکه یک ساعت و یک روز هم پایدار نمی ماند؛ چون اگر هواها بدانند که خلقت تابع هوای آنان است سنگی را بر سنگی استوار ندارند. پس شایسته اینان بیه هدایت الهی که مقرون به کتاب و ذکر که همان قرآن روی آورند.

### اجر رسالت

72 (أم تسألهم خرجاً فخراج ربك خير و هو خير الرزاقين)؛

آیا تو ای رسول، از آنان هزینه ای طلب کرده ای؟ مزد و اجر خداوند برای تو بهتر از هر چیز است و او بهترین روزی دهندگان است.

خرج و خراج، یعنی درآمدی که به عنوان وظیفه پرداخت می شود. اینان که سر تسلیم به دعوت تو ای رسول گرامی فرود نمی آورند، آیا به جهت آن است که تو از آنان مستمری و کمک مالی خواسته ای؟ حاشا، اداره امور زندگی تو از جانب خداوند متعال بسیار بهتر است و او بهترین روزی دهندگان است.

هیچ رسولی نیازمند مالی مردم نیست، تا آنان به او بی احترامی کنند و رسول را به عنوان سائل و متکدی ببینند و خداوند متعال هم در آیه نود سوره انعام دستور فرموده که: **(قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا)**؛ بگو که در مقابل این نعمت نجات بخشی، مال و اجری از شما طلب نمی کنم. رسولی که از جانب خداوند به رسالت مبعوث و مفتخر گشته، همه روزنه های رزق و روزی و مال و منال را از خداوند می داند، چرا به سؤال به در خانه خلائق، آن هم کافران و مترفان رود؟



## هدایت به راه راست

### 73 (و انک لتدعوهم الی صراط مستقیم)؛

و حال آنکه تو به قطع و یقین آنان را به راه مستقیم و راست می خوانی. به درستی که تو آنان را راه مستقیم می خوانی و آنان باید از دعوت و خواندن نجات بخش تو سپاس گزار باشند که از کوره راه ها و کج روی هایشان رهایی شان بخشیده، به راه راست و روشن دعوت و هدایت می فرمایی. در راه مستقیم هیچ گونه کجی و انحراف نیست؛ راهی که روشن و هر سالک و رهروی را به هدف والا و غایت خلقت او می رساند. چنین راهی گرفتار کجی و تناقض و تدافع نیست، به هدف اعلای خود به طور کامل رهنمون است و پیامبری که که به حق و صراط مستقیم هدایت می کند: (و انک لتدعوهم الی صراط مستقیم) او نیز باید چون خط مستقیم او همانا دین و معارف حق اوست که باید مورد اقرار و عمل واقع گردد و پایه محکم و استوانه دین حق، همانا اعتقاد به آن است که برای زندگی اش جاودانه و خلقتی همیشگی است که به مرگ از میان نرفته و باطل نگردد، سعادت او در اعتقاد و اعتراف کامل و عمل شایسته و شقاوت و هلاکت او در مخالفت و عدول از این راه مستقیم است.

## دنیاطلبی

### 74 (و ان الذین لا یؤمنون بالآخرة عن الصراط لناکبون)؛

اما آنان که ایمان به آخرت ندارند، هر آینه از این راه منحرفند. ناکب، نکب، و نکوب یعنی عدول از راه مستقیم و انحراف از هر چیزی است. شگفتی نیست آنان را که ایمانی به آخرت نیست، چه اعتقادی به دین است؟ حیات و زندگی را جز حیات و زندگی دنیایی نمی دانند و لذت ها و بهره بری

ها را جز لذت ها و بهره های دنیوی نمی دانند و به همین جهت همیشه از راه مستقیم دین ناکب و کج روند و از راه فطرت الهی رویگردان.

### گستاخی بندگان

75 (ولو رحمانهم و کشفنا ما بهم من ضر للجوا فی طغیانهم یعمهون)؛

و اگر ما بر آنان رحم کنیم و گرفتاری ها و درد و بلاها را از آنان برطرف سازیم، باز هم سخت در طغیانشان اصرار ورزیده بیشتر در طغیان و کفر و عناد فرو می روند.

اینان چنان فرو رفته در کفر و عنادند که هیچ هدایتی را نمی پذیرند و آن کس که از هدایت الهی و ایمان به عالم آخرت محروم باشد طبعاً از راه مستقیم ناکب و منحرف است. اگر ما به آنان رحمت آریم و گرفتاریشان را برطرف سازیم باز هم پافشاری و اصرار عجیب در طغیان و سرکشی خود دارند. لجاج سرسختی و عناد در مقابل حق یا هرکاری که باید انجام پذیرد. نه بیداری برای آنان هست و نه روی به ما می آورند.

شگفتا، که متوجه نعمت نجات خود به سبب لطف حضرت باری نیستند، تا آن لطف و نجات را به مقابله تلافی کنند، بلکه: (للاجوا فی طغیانهم یعمهون)؛ در طغیان خود اصرار و ابرام و در سرگردانی و بی هدفی غوطه ورنند. عمه، سرگردانی و حیرانی. ترساندن به عذاب و غضب توسط ما آنان را بیدار نمی کند. هم چنان که بارها آنان به عذاب گرفتار شده خضوع و خشوع به درگاه پروردگار خود نکردند؛ نه صراط حق و مستقیم هدایت به دردشان می خورد، نه نعمت و رحمت و نه عذاب و نعمت چنان غرقه در خواب و گمراهی اند که با تکرار این رحمت ها و گشایش گرفتاری ها بیدار نمی شوند. ما نیز پیش از این آن ها را به عذاب گرفتار کردیم: (ولقد أخذناهم بالعذاب فما استکانوا لربهم و ما

یتضرعون) اما باز هم استکانت و تضرعی نکردند، چنان رگ و ریشه در گناه دارند که بر فرض محال اگر از عالم آخرت به دنیا بازگردند، باز هم به همان راه و روش اند؛ چنان که قرآن کریم می فرماید: (ولو ردوا لعادوا لما نهوا عنه<sup>(73)</sup>)، اگر (بر فرض محال) به دنیا بازگردانده شوند، باز هم به سوی منهیات و گناهان باز می گردند.

### پرده غفلت

#### 76 (ولقد أخذناهم بالعذاب فمأستکانوا لربهم و ما یتضرعون)؛

همانا ما آنان را به عذاب و بلا گرفتار کردیم (شاید بیدار شوند) اما آنان در برابر پروردگارشان نه تواضع و نه توبه و نه تضرع کردند. بله، آن همه گشایش ها و رفع گرفتاری های آنان را بیدار نکرد و ما آنها را به عذاب قطعی گرفتار کردیم، اما استکانت و تضرع، خضوع و خشوعی به دربار حق نداشتند.

آیه پیشین فرمود: اگر به آنان رحمت آورده، گرفتاری هایشان را برطرف سازیم، باز هم ایمان نمی آورند و این آیه می فرماید: آنان را به عذاب گرفتیم. آیه پیشین عذاب های خفیف و بیدارباشی هایی است که به گمراهان روی می آورد و این آیه، عذاب قطعی است که پیش از این دامن گیر آنان گردیده و مایه استکانت و تضرع آنان نشده است. تضرع، مبالغه در پافشاری و درخواست است؛ یعنی در پیشگاه احدیت تذلل، خضوع، و خشوعی ندارند و به هیچ وجه هم درخواست دفع عذاب نمی کنند. از همین رو، در آیه پیشین فرمود: (ولو رحمانهم) و در این آیه می فرماید: (ولقد أخذناهم) که دلالت دارد بر عذابی که واقع شده و آنان بیدار نگشته دست برنداشتند. (فمأستکانوا لربهم و ما یتضرعون). استکانت و تضرع، نهایت خضوع و انابه و دست به دعا برداشتن با

توبه و انابه است. استکانوا را ماضی آورد تا اشاره به گذشته آنان باشد. و  
یتضرعون را مضارع آورد تا اشاره ای باشد که خلق و خوی آنان همیشه چنین  
و آنان سر به راه و هدایت شدن را ندارند.

در بعضی از تفاسیر استکانوا را باب افتعال از ماده سکون گرفته اند و چون  
فعل آن باید استکانوا باشد نه استکانوا لذا الف آن را الف اشباع گرفته است که  
قطعاً غلط است؛ چون مصدر فعل استکانوا استکانه و از باب استفعال هاء آن  
عوض حذف حرف عله در وسط اصل کلمه است و ماده اصلی کلمه معتل العین  
بوده و آن کلمه کون بر وزن عون است، نظیر غوث که مصدر باب استفعالش  
استغاثه و دوم به معنای دوام و مصدرش استدامه و قیام که مصدر استفعالش  
استقامه است و در روایات شریفه هم مصدر استکانوا استکانه آمده استکان باب  
افتعال.

در اصول کافی از محمد بن مسلم روایت فرموده که امام باقر علیه السلام در کلام  
خداوند عزوجل: **(فما استکانوا لربهم و ما یتضرعون)** فرمود: استکانت، خضوع  
است و تضرع، دست برداشتن و تضرع کردن با آن هاست.

### غرق دریای غفلت

**77 (حتی اذا فتحنا علیهم باباً ذا عذاب شدید اذا هم فیه مبلسون)؛**

حتی آن زمان که دری از عذاب شدید و دردناک بر آنها گشودیم، باز هم  
آنان گمراه در مانده و از همه جا نومید بودند.

حتی موقعی هم که دری از عذاب حتمی و قطعی و شدید الهی بر آنان باز  
شد و تهدید باری به فعلیت رسید، باز هم غرق گمراهی و مصر بر طغیان و  
سرکشی بودند، در مانده از همه جا. روح خشوع و استکانت و تضرع در آنان آن

چنان مرده است که درمانده و مأیوس باز هم به فکر گشایش و نجاتی برای خود نیستند.

خداوند متعال گاه بندگان را مشمول نعمت خود می گرداند، شاید از این طریق بیدار شده، شکرگزار و مؤمن شوند و اگر با توجه به نعمت ها بیدار نگشتند برای بیدار باش آنان را به امواج و بلاها مبتلا می سازد، شاید هم باز گردند و در طغیان و عنادشان اصرار و لجابت نکنند و آنان چنان در کار خود فرو رفته اند که عذاب شدید و حتمی برای آخرین بار آنان را فرا می گیرد که فرو رفته دریاهاى درماندگی و نومیدی اند.

### سپاس نعمت های خدا

78 (و هو الذى أنشأ لكم السمع و الابصار والأفئدة قليلاً ما تشكرون)؛

و اوست آن که برای شما گوش (شنوایی) آفرید و چشم ها و قلب ها، اما باز هم عده اندکی از شما شکر او را به جای می آورید.

خدای متعال برای انسان ها وسائل و اسباب اعتبار و تأمل و دریافت کلیات و قوانین عامه جاری در این عالم را فراهم آورده است. آیا به راستی شایسته نیست آنان در نظام آفرینش و ابتدا و انتهای کار خود تأمل و تدبر کنند؟ آیا این همه نعمت های شایسته و ارزنده ای که برای آنان فراهم آمده جای سپاس گزاری ندارد؟

و بالاتر از همه نعمت ها، نعمت درک و معرفت عالم هستی و افق ارزش انسانی با ابزار سمع و بصر نعمت هایی که همواره با حیات و تنها حیوانات از آن ها بهره مندند. اگر در ویژگی های مادی همه موجودات مادی شریک اند، اما ویژگی سمع و بصر تنها در حیوانات پدید آمده است. دارندگان این دو حس، موقعیتی خاص داشته، دارای مجال و میدان فعالیت وسیع اند؛ وسعتی که حد و

مرز نمی شناسد و با هیچ معیاری نمی توان اندازه اش گرفت. ادراک کلیات و قوانین عامه و عقلیاتی که به مرز بی نهایتی می پیوندد. با شنیدن و دیدن است که شر و زیان و خیر و سود شناخته می شود و به دنبال آن دریافت ها تصمیم گیری ها در مورد خیر و شرها پیش می آید. لذت ها و نفرت ها، عزت ها و ذلت ها و محبت ها و دشمنی ها جلوه گری می کند که فاقد این دو حس را خبری از آن ها نیست. باقی حواس آدمی را از این بهره ها بسیار کم است. بالاتر از همه نعمت ها همان فؤاد است که قوه عاقله انسانی و منشأ و مبدأ همه اندیشه های اوست، که ویژه انسان هاست و حیوانات را خبری از آن نیست.

یادآوری این سه موضوع، به خصوص گوش، چشم و عقل، بدان جهت است که ابزار اصلی شناخت انسان این سه موهبت می باشد. آدمی مدرکات حسی خود را غالباً از طریق چشم و گوش درک می کند و مسائل غیر حسی را به وسیله فؤاد و نیروی عقل خود در می یابد. خطاهای این دو حس را نیز به وسیله فؤاد و عقل تشخیص می دهد. اهمیت این دو حس، یعنی بینایی و شنوایی شهود همگان است. انسانی که فاقد این دو حس است تا چه حد دنیای او محدود و خالی از هرگونه روشنایی، بیداری و آگاهی است. حتی بر اثر فقدان این دو حس، بسیاری دیگر از حواس خود را نیز عملاً از دست می دهد.

نبود شنوایی در آدمی زبان و گویایی او را از همان آغاز امر از کار می اندازد. گوش باید بشنود تا زبان گیرد و بازگوید. کرهای مادرزاد همیشه لال اند. زبانشان عیب و آفتی ندارد، اما چون نمی شنوند، حرفی و کلامی نمی آموزند. مصیبت کری، زبان را هم از گویایی باز می دارد. زبان و گوش رابط میان انسان و دیگران است و اگر این رابطه قطع گردد، دیگر کاری از انسان ها ساخته نیست.

حس شنوایی و بینایی، کلید عالم محسوسات آدمی اند. دریافت های این دو در نفس آدمی گرد آمده، نوبت به عقل او می رسد که کلید و ره گشای دنیای ماورای حس و عالم ماورای طبیعت، یعنی گسترده بی نهایت عقلانی اوست که در پی استقرهای گسترده و دریافت های جزئی بی شمار به نتیجه گیری، نقادی، تعمیم و تجزیه در فرآورده ها و جمع بندی دریافت های این دو حس و بالأخره انتقال از جزئیات به کلیات و ادراک کلیات عقلی می رسد. به همین جهت، نعمت گوش و چشم مقدم بر فؤاد و عقل ذکر شده که آن ها اسباب ها و پایه های ادراکات می باشد. شنیدن هم مقدم بر دیدن آمده است؛ زیرا در خلقت انسانی نخستین بار گوش نوزاد به کار می افتد. چشم های بسته نوزاد در محیط تاریک رحم آمادگی مشاهده امواج نور را ندارد و به همین جهت، بعد از تولد مدتی بسته است تا به تدریج به نور عادت کند، در در حالی که گوش چنین نیست.

سمع را هم در آیه شریفه مفرد آورد به خلاف ابصار و افئده؛ چرا که سمع به معنای شنیدن است، نه آلت شنیدن که آن اذن و جمعش آذان است. همان گونه که گوش و چشم، کلید عالم محسوسات آدمی اند، قوه عاقله فؤاد نیز در آدمی دریچه ای به سوی همه حواس و مایه تصحیح کار همه آن هاست با تعقل و ادراک و بهره بری از جزئیات پی به کلیات و قوانین عامه می برد. در علوم نظری و معارف حقیقی چنان گستره ای را می پیماید که در اقطار آسمان ها و زمین نفوذ می کند و با تفکرات عمیق و خود که گرفته شده از همین حواس سمعی و بصری است، چه مجهولاتی را که کشف نمی کند، همه ارزش انسانی به این سه وسیله ارزنده و بزرگ شناخته و معرفت فراهم می آید. با دقت و اهتمام شدید در معرفت و ریزه کاری های این سه وسیله مؤثر کافی

است آدمی خالق خویش بشناسد. به راستی آنان که این نعمت ها را سپاس نگویند، آیا سزاوار سرزنش و ملامت نیستند. شگفتا که شما انسان ها باز هم در مقابل این نعمت ها: (قلیلاً ما تشکرون)؛ بسیار کم شکر گزارانید. قلیلاً وصف مفعول مطلق محذوف است؛ یعنی: (تشکرون شکرأ قلیلاً) و این خود نکوهش افراد بی فکر و اندیشه و ناسپاس است.

### بازگشت همه چیز به سوی خدا

#### 79 (هو الذی ذراکم فی الارض و الیه تحشرون)؛

و اوست خداوندی که شما را در زمین آفرید و به سوی او هم محشور می شوید.

اوست خداوندی که شما را روی این زمین جای داد، تا به وظایف بندگی و شایسته عبودیت او قیام کنید و به مقتضای آن که هر کار و عمل حکیم مطلق همه بسته به هدف و غایت است، پس هم بعد از این حیات زمینی و زندگی دنیایی به سوی او محشور و برانگیخته خواهید شد.

### آفریدگار بی همتا

#### 80 (و هو الذی یحیی و یمیت و له اختلاف اللیل والنهار أفلا تعقلون)؛

و اوست آن زنده می کند و می میراند و آمد و شد شب و روز از اوست، آیا باز هم عقل خود را به کار نینداخته، اندیشه نمی کنید.

خداوند متعال آیات عجیب و شگفت خلقت را که پیوسته در محضر دید و شهود بندگانش می باشد، تذکر می دهد که بدین آیات و نشانه ها، که هر آن و هر لحظه با آن ها روبه رو هستید، بنگرید که آیا به وجود آورنده ای ندارد. آن هم نه خالق و مبدعی که کار سهل و آسان و بی هدف به وجود آورده باشد. مگر نعمت سمع و بصر و فؤاد نعمت های عجیب و شگفت انگیز نیستند. به



وجود آمدن انسان ها و پیدایششان در زمین با این ساختمان عجیب و حالات نفسی آنان شگفت انگیز نیست. خداوند متعال متنی بر بندگان می نهد که اسباب و ابزار درک و شناخت و تفهم را برای شما فراهم آورد. به شما سمع و بصر و فؤاد گوش و چشم و قوه عاقله دراکه عنایت فرمود. اکنون هم توجه آن ها را به دو امر عجیب معطوف می دارد که دائماً در منظر و معرض دل و عبرت آنان است، امر حیات و موت و گردش منظومه شمسی و پیدایش و آمد و رفت شب و روز، آیا شایسته تعقل و تأمل نیست.

آیا تأمل نمی کنید که چگونه شما را در زمین گستراند و روزی هم به دادگاه الهی محشور می شوید. این حشر و نشر را بنگرید؛ سلسله متوالی حیات و ممات نظام طبیعت شب و روز و گردش افلاک. نظم عجیب رفت و آمد شب و روز که در هزارها سال ثانیه ای اختلاف پدید نمی آید به این نظم عجیب که پیوسته در منظر چشم و دل شماست، بنگرید و تأملی کنید.

آیه پیشین فرمود که شما را در زمین آفرید و به سوی او محشور می شوید. حشر مستلزم میراندن و میراندن هم مستلزم حیات دادن و زنده کردن است. اگر این مطلب مستمر و پایدار و قانونی همراه خلقت انسان ها باشد. حیات و زندگی و مرگ و میراندن نیز همراه با گذشت زمان و آمد و رفت شب و روز است.

این ها همه در این دنیای مادی لازم و ملزوم و همراه هم دیگر است و خداوند مالک و مدبر این تدبیر و تکوین است. تدبیر و تکوین نظام خلقتی او نظامی مرتب و مدبر می باشد. با این وجود: (أَفَلَا تَعْقِلُونَ)؛ سرزندی که آیا باز هم تعقل و تدبر نمی کنید، تا ایمان آورید.

## دنباله رو جهالت

### 81 (بل قالوا مثل ما قال الأولون)؛

بلکه آنان همان گفتند که پیشینیان گفتند.

(بل قالوا) بل، کلمه اضراب و رویگرداندن از سخن قبلی است. اضراب از نفی ای است که مورد پرسش و استفهام در آیه قبلی، یعنی: (أفلا تعقلون) واقع گردید.

پیشینیان اینان که آن ها آیات و نشانه های به حق ما را دیدند هیچ تعقل و تفکر نمی کردند و اکنون هم اینان دنباله فکر و رویه آنانند. آیا به راستی شایسته انسان است که عقل و اندیشه خود را رها کرده دنباله رو جهالت و نادانی گذشتگان خود باشد. خود اندیشه و عقلی دارند، اما آن را رها کرده کورکورانه دنباله رو نیاکان کافر و جاهل خویش اند و این غفلت و جهالت از آن رواست که توجه و اعتمادشان به زندگی مادی و فریفتگی و فرورفتگی در مادیات است. سنت الهی بر فیض، ارشاد و هدایت خلاق است و اسفاگو یا سنت کافران بر انکار، لجاج و عناد است؛ همان سنتی که رد گذشتگانیشان بود و در اینان نیز جریان دارد.

## باور نداشتن رستاخیز

### 82 (قالوا اذا متنا وكنا تراباً و عظماً أنا لمبعوثون)؛

گفتند: آیا هنگامی که مردیم و خاک و استخوان (بیهوده) شدیم، دگر بار برانگیخته خواهیم شد.

همان استبداد و ناباوری که در پدران و نیاکانشان بود که به راستی می شود آن که بمیرد و خاک و استخوان پوسیده گردد، دوباره از همین خاک ها و زمین

برانگیخته شود. ما هیچ گاه نمی توانیم چنین چیزی را باور کنیم و به همین جهت با استفهامی ناباورانه، بلکه استهزا مآبانه وعده خداوندی را انکار می کند.

### انکار وعده های خدا

83 (لقد وعدنا نحن وآبائنا هذا من قبل ان هذا الا اساطير الاولين)؛

از این وعده ها بسیار به ما و پدران پیشین که قبل از ما بودند داده شد، این ها همه نیست مگر افسانه های پیشینیان.

چه قدر از این وعد و وعیدها به ما و پیشینیان ما دادند و این مگر شدنی است؟ امری خرافه و پوچ است. انسان های در گذشته و خاک نرم شده دوباره زنده شوند و به حساب اعمال آنان رسیدگی شود و جمعی به پاداش اعمال خیر به بهشت و جمعی به جزای اعمال ناشایست به جهنم و دوزخ روند. کی و کجا چنین و چیزها شد تا اکنون شود. مگر مدعیان رسالت و پیامبری پیش از این، همواره این حرف ها و سخن ها را نمی زدند و پیوسته پدران و اجداد ما را از قیامت نمی ترساندند؟

این همه سال ها از این وعده ها می گذرد. نه قیامتی قائم شد و نه حساب و کتابی از راه رسید. اگر به راستی چنین حرف ها واقعیت دارد، پس چرا واقع نشد. پیش از این، گذشتگان شان استبعاد و تعجب می کردند که چنین چیزی مگر ممکن است و اکنون استبعاد و شگفتی گذشته قاطعانه می گویند: (ان هذا الا أساطير الأولين) این حرف ها نیست، مگر همان خرافه ها و گزافه های پیشین. اساطیر جمع اسطوره به معنای خرافه و باطل است، مثل اکاذیب جمع اکذوبه و اعاجیب جمع اعجوبه. آن را جمع آورد تا نشان دهد مجموعه این حرف ها (احیای مردگان و دوباره جمع، زنده و محشور کردن و به حساب آنها رسیدن و

پاداش بهشت و دوزخ دادن) همه و همه از اساطیر اولین است. به همین جهت، مجموعه این وعده ها را به صورت مفرد (هذا) آورد.

معاد از مسائل بسیار مهمی است که باید انسان ها به آن معتقد باشند و به همین جهت، باید اعمال، رفتار و کردار خود را با دستورها و اوامر و نواهی حضرت حق متعال مطابق سازند. کفار و مشرکان که مایل نیستند در قید و بند حساب و کتاب و معاد و دادرسی باشند و طبعاً از این مسئله هم بسیار وحشت دارند، با انواع بهانه ها و لطایف الحیل از پذیرش آن استنکاف ورزیده شانه از زیر بار آن خالی می کنند. خداوند متعال هم پیوسته آن ها را به پیروی از منطق، عقل و تدبر فرا می خواند و استبعاد، ناباروری و منطق واهی آنان در هم می کوبد.

مگر غیر از خداوند متعال، کسی مالک و رب پهنه این عالم هستی است؟ مگر او رب و پرورش دهنده عالم وجود نیست؟ آن که این هستی را به وجود آورده و پرورش داد، آیا توان بازگرداندن آن را ندارد. مگر می شود خلق این جهان و نعمت ها عقل و شعور و ارسال پیامبران و کتاب های آسمانی بیهوده و عبث باشد و عالم آخرت و حساب و کتابی را به دنبال خود نداشته باشد.

### همه از آن خداست

#### 84 (قل لمن الارض و من فیها ان کنتم تعلمون)؛

ای پیامبر ما، بگو: این زمین و هر آن کس در اوست از آن اگر شما می دانید. ای رسول گرامی، به اینان بگو: به راستی در وجدان و فطرت خود بنگرید که این آفرینش و زمین و هر آنچه و هر آن کس در اوست از کیست و تحت مالکیت و ربوبیت و ملکوت چه کسی اداره می شود. اگر می دانید قدرت بی

نهایت دیگری اختیار دار تمام عالم وجود و مالک حقیقی اوست، نشان دهید. کسی که می تواند با قدرت خود چنین عالمی را پدید آورد و توان اداره و نگه داری آن را تا وقت معلوم نیز دارد، آیا نمی تواند آن را به گونه دیگری که بازده این عالم باشد، تغییر دهد و آفرینشی نو آورد.

### ندای باطن

#### 85 (سیقولون لله قل أفلا تذكرون)؛

آن ها زود می گویند: از آن خداست، بگو: پس چرا متذکر نمی شوید. اگر سؤال شود که مالک آسمان و زمین و هرچه در اوست کیست؟ به فطرت باطنی و ندای اعتقاد درونی خود می گویند: خداوند در کوچک ترین قدم و لحظه ای فطرت و اعتقاد عقلی آنان نمی پذیرد که معمولی بدون علت به وجود آید، اما اینان با این ندای فطرت درونی شان باز متذکر نمی شوند. تکبر و نخوت مانع تواضع و کرنش آنان در مقابل عظمت خلقت باری و اعتراف به وجود و ربوبیت او می گردد.

### آفریدگار جهانیان

#### 86 (قل من رب السماوات السبع و رب العرش العظيم)؛

بگو: کیست پروردگار آسمان های هفت گانه و پروردگار عرش بسیار بزرگ.

در ابتدا نظر آنان را به زمین و آفرینش آن معطوف کرد که خالق این ها کیست و اکنون به مقتضای اشتراک همه عالم در نیاز به خالق بزرگ خطاب می فرماید که رسول گرامی، بگو: که پروردگار آسمان های هفت گانه و پروردگار عرش عظیم کیست؟ پیش از این هم گفتیم همه این دنیای ما از میلیاردها میلیارد کهکشان و منظومه همه در آسمان اول است و مراد از آسمان های دیگر

چیست؟ آگاهی ما ناچیز، بلکه هیچ است و عرش عظیم هم آن مقام بلند و  
اعلایی است که زمام همه امور عوالم در آن جا جمع است. کلمه رب هم به دلیل  
همیت امر عرش، تکرار شده است؛ همان طور که عرش را با وصف عظیم تعظیم  
کرده است.

فطرت انسان های منصف و آزاده از کج روی ها و تعصبات کور جاهلی،  
همانا اقرار و اعتراف به وجود خالق یگانه فردی است که تمام عالم هستی و  
امور آن تحت فرمان و امر اوست و به همین جهت، در آیه بعد می فرماید:

### ترس از مالک واقعی

#### 87 (سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ)؛

می گویند: همه این ها از آن خداوند است، بگو: پس چرا تقوا ندارید و از او  
نمی ترسید.

(سَيَقُولُونَ) به زودی جواب می دهند که همه این تحت سلطه و اراده خدای  
متعال است. (قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ) در مقام سرزنش و تهدید آنان بگو: اگر این همه  
عظمت آسمان های هفت گانه، محل نزول امر الهی و عرش عظیم و محل صدور  
اوامر الهی از خداوند است، پس چرا تقوا پیشه نمی کنید و از او نمی پرهیزید و  
حشر و بعث و عالم آخرت را انکار کرده و آن را از اساطیر الاولین و افسانه  
های گذشتگان می شمارید. در آخر نیز تحذیری شدیدتر از آیه پیشین به آنان  
می دهد و در این جا می فرماید: آیا پروا و ترس از او ندارید؟

لطفاتی در آیه هست و آن این که لفظ لله را با لام ملکیت آورد، نه با لفظ  
رب ملک آسمان و زمین و هر آنچه در آن هاست از آن خداوند است و  
مشرکان به فطرت ذاتی خود مالکیت الله را می پذیرند و با لفظ رب نیاورد؛ زیرا

آنان ربوبیت خداوند را قبول نداشتند و آن را از الههای متعدد و ارباب متنوع می دانستند.

همه چیز به دست او

88 (قل من بیده ملکوت کل شیء و هو یجیر و لا یجار علیه ان کنتم تعلمون)؛

باز هم ای رسول گرامی، بگو: کیست که در دست قدرت او ملک و ملکوت همه چیز است و اوست که پناه می دهد و خود در پناه کسی نیست، اگر به راستی علم و آگاهی دارید.

در آیات پیشین اعتراف فطری و غریزی خلائق به تعلق زمین و هرچه در اوست و ربوبیت محض و متفرد خدای متعال به آسمان های هفت گانه و عرش عظیم را برای کافران و مشرکان یادآوری کرد. آنان که با زبان ظاهر خود هزارها رد و انکار دارند و در دل خود به حکم فطرت و ندای اعتقاد درون جان خویش اعتراف به مالکیت و ربوبیت حضرت باری دارند. باز هم در این جا از آنان سؤال می کند که حقیقت مالکیت هرچیز که در تصور شما درباره عالم ملک و ملکوت باشد در دست قدرت بی حد و مرز کیست؟ باز هم در درون جان خویشتن می گویند خداست (فانی تسحرون)؛ پس چرا این قدر حیرانید. (قل من بیده ملکوت کل شیء) حقیقت ملکوت هر چیز در توان و قبضه قدرت چه کسی است؟ همه چیز از او و همه چیز در پناه اوست.

ملکوت مشتق از ملک است و واو و تای آن زاید است، مثل جبروت که اصل آن از جبر است. ملک در مقام به معنای سلطنت و حکومت است و ملکوت، مبالغه در آن را افاده می کند؛ یعنی مالک بودن هم ملک را و هم مالک آن را.

مالک، کسی است که چیزی را در ملک خود داشته باشد، ولی ملک به فتح میم و لام و ملک به فتح میم و کسر لام به معنای مالک آن مالک و مملوک است. مالک مالک شیء مملوک و هم مالک خود آن شیء مملوک. ملک، یعنی مالک و صاحب سلطنت همه مالکان و ملک های آنان.

ملک در طول مالک است؛ یعنی مالک مالک. پیش از این صاحبان کتاب ها پشت کتاب های مملوک خود به عنوان مهر و اختصاص می نوشتند: (هذا مملوکی و انا مملوک مالک السماوات). خدای - تبارک تعالی - ملکوت را خود در آیات شریفه تفسیر فرموده که:

(انما أمره اذا أراد شيئاً أن يقول له فيكون فسيحان ژ بیده ملکوت کل شیء (74) امر او هرگاه چیزی را بخواهد این است که بگوید: باش، پس بی درنگ موجود شود، پس منزّه است خدایی که به دست اوست ملکوت هر چیز.

بودن ملکوت هر چیز به دست قدرت باری، یعنی اختیار و ایجاد و اعدام هر چیزی که کلمه شیء و چیز بر آن اطلاق شود، مختص خداوند متعال و ملک و اختیار و سلطنت خداوند هم محیط به هر چیز است. نفوذ امرش و معنا بودن حکمش بر هر چیزی ثابت است و چنین ملکوتی در ساحت قدس ربوبی موجب آن است که او پناهگاه هر چیز بوده باشد: (و هو یجیر) و اجاره و پناه می دهد. یجیر و یجار هر دو از جوار به معنای همسایگی و پناه گرفتن مشتق شده است. و حق جوار یعنی که به مناسبت همسایگی میان دو همسایه برقرار است و حقوق انسانیت و اجتماع و شریعت مقتضی رعایت این حقوق همسایگی و همسایه برای همسایه پناه گاه و مایه جوار است. از این رو در لغت می گویند: (فلان استجارا فلانا)؛ فلانی از فلان شخص پناه خواست (فاجاره) او هم پناه و جوارش داد و در مقابل دیگران از او دفاع نمود و خداوند هم مجیر و



پناه گاه همه کائنات و هر آنچه بدو پناه برد، می باشد. هر موجودی تقاضای هر بخششی که داشته باشد یا تقاضای نگه داری و ابقای بخشنده آن را به هر نحو که بخواهد و به هر قدر که بخواهد حفظ می کند، بدون آن که چیزی جلوگیری شود. هر توان و هر قدرت و هر عطا و هر بخشش و هر رفع مشکلی و هر دفع معضلی از خداوند است و او پناه ده و پناه گیر هر پناه جویی است و هر جا و هر یار، کمک، اثر، اثر بخشی باشد از خداوند است: (و لا یجار علیه)؛ و از او به هیچ موجودی نتوان پناه برد.

همه آنچه در تمام عالم وجود منشأ اثری و منبع خصوصیتی باشد، خداوند به او داده و آن را به هر مقدار و تا هر زمان که بخواهد نگه می دارد و هیچ چیزی هم مانع اعطا و ابقای او نیست. به فرض محال هم اگر مانعی پیدا شود، مگر توان منع آن توسط حضرت حق متعال نیست؟

اگر آن مانع شود، باز هم به سبب اعطای خداوند مانع شده و خداوند به فعلی و کاری از خود مانع فعلی و کاری از خود شده و باز هم همه خواسته ها، عطایا و موانع همه و همه از حضرت حق متعال است و کجا می توان یافت که خداوند به آن توان پناه برد: (و لا یجار علیه ان کنتم تعلمون) اگر چشم دل و عقل باز باشد و این مطلب را دریابید.

### انکارهای بی جا

89 (سیقولون لله قل فانی تسحرون)؛

آنها فوراً می گویند: همه این ها از آن خداست، بگو: پس چرا چنین مسحور و فسون زده شده اید.

و آنان باز هم به مقتضای همان فطرت و ندای درونی خود می گویند: این ها همه از خداوند و در شأن اوست. با این اعتراف و اقرار باطنی، آنان را به انصاف فراخوان و بگو:

پس چرا و تا کی در باطل و سرگستگی به سر می برید؟ چرا به خود نمی آید و منصفانه نمی نگرید که ملک و شأن مطلق جهان هستی و عالم خلقت از خداوند و از او رب و پرورش دهنده ملک تا ملکوت است و اختیار تام و تمام عالم هستی تا عرش عظیم فقط و فقط مختص حضرت باری است. آیا او قدرت ایجاد دوباره آن و ایجاد نشئه آخرت برای حساب رسی و پاداش خیر و جزای این خلائق ندارد؟ بلکه تمام این امور بسته به یک امر و فرمان اوست.

پرتو نیکان نگیرد آن که بنیادش بد است

90 (بل أتیناهم بالحق و انهم لکاذبون) .

بلکه ما اینان را به حق و درستی فرستاده ایم و به درستی که آنان هر آینه دروغ گویانند.

همان طور که پیش از این گفته شد، بل کلمه اعراض و رویگردانی است. آیات گذشته را که برای شما شمردیم و شما به حکم فطرت درونی و ندای اعتقادی و وجدانی خود بدان اعتراف و اقرار می کنید. آیات و نشانه هایی که دلالت بر وجود خدای - تبارک و تعالی - و ربوبیت عامه او و وحدت یگانگی او و قدرت بر حشر و نشر و اعاده خلقت در معاد دارد و شما هم معترفید، ولی به زبان و ظاهر خود منکرید و در این انکار، دروغ گویانید. آنچه را که رسولان ما آورده و شما از زبان آنان شنیدید، همه حق و درست است و در رد کلام آنان دروغ گو و کاذبید.

## یکتایی خدا

91 (ما أتخذ الله من ولد و ما كان معه من اله اذاً لذهب كل اله بما خلق و لعلا بعضهم على بعض سبحان الله عما يصفون)،

خداوند هرگز فرزندی برای خود نگرفته و برنگزیده و معبود دیگری هم هرگز با او شریک نیست که اگر چنین می بود هر آینه هر معبودی و خداوندی مخلوقات خود را به عبادت پرستش و اداره خود می خواند و به کشاکش بین آنان و برتری یکی بر دیگری می کشید و جهان هستی به تباهی و نابودی می افتاد، پاک و منزّه است خداوند از توصیفی که مشرکان می کنند.

وجود شریک و انباز برای خداوند امری محال و ناممکن است و در جای خود در کتاب های عقاید و تفسیر به طور تفصیل بیان شده است و اکنون هم آیه شریفه در مقام طرد و دفع شریک و انباز برای خداوند است، گرچه به نحو فرزندی و فرزند خواندگی باشد. چنین نیست که خداوند متعال فرزندی داشته باشد، یا برگزیند تا در الوهیت و ربوبیت شریک او باشند. شأنی تنزهی در مورد حضرت باری - جل شأنه - که ساحت مقدس او منزّه از فرزند داشتن و لوازم آن است. این امور از نیاز و احتیاج و لوازم امکان است و او منزّه از تمام لوازم امکانی. این که تعبیر به ولد فرمود تا اعم از پسر و دختر باشد که خداوند را فرزند و اولادی نیست، چه پسر و چه دختر؛ زیرا فرزند حقیقی داشتن یا اتخاذ و تشریف فرزند گزیدن شایسته الوهیت و مقام خداوندی نیست. اشاره ای است به مسئله شایع و معروف میان مشرکان و غیر آنان؛ یعنی گمان و اعتقاد فرزند داشتن یا به فرزندی گزیدن؛ همان طور که عده ای ملائکه را دختران خداوند می پنداشتند: (و يجعلون لله البنات سبحانه و لهم ما يشتهون<sup>(75)</sup>) و: (أفأصفاکم ربکم بالبنین و اتخذ من الملائکه اناثاً<sup>(76)</sup>) دیگر جن را به فرزندی گرفتند. عده

ای نیز بعضی قدیسیین بشری را فرزندان خداوند سبحان می پنداشتند؛ زیرا یهود خود و عزیز را فرزندان خدا دانستند و اتفاقاً نصارا هم در این قول از پیروی کردند و مسیح را فرزند خدا دانستند: (و قالت اليهود عزیز ابن الله و قالت النصارى المسيح ابن الله<sup>(77)</sup>) و (و قالت اليهود والنصارى نحن أبناء الله و أحبأؤه<sup>(78)</sup>). فرزند حقیقی خداوند بودن بدان سان است که چیزی از حقیقت لاهوت و جوهره ذات او جدا شود و پاره ای از او، بلکه خود، مصداقی از الوهیت و ربوبیت باشد یا شرکتی در آن امر داشته باشد، به همین جهت که جدا شده از اله و معبود دیگری باشد. خداوند منزله است از چنین فرزند و اتصال و انفصالی که مستلزم امکان و لوازم امکان و جسمیت و تحقق بعد از نبود است و حاشا که واجب الوجود چنین باشد. ادعای فرزندی به عنوان تشریف و گرامی داشتن هم مستلزم آن نیست تا سهمی از الوهیت و ربوبیت و به تعبیر دیگر، سهمی از حقیقت پدر مقامی در آن فرزند یافت شود، همان گونه که یهود چنین تشریف و فرزندخواندگی را در حق خود اثبات می کنند. خود را فرزندان و دوستان خدا می گویند تا برای خود شرافتی دست و پا کنند و روشن است، همان گونه که فرزند حقیقی بودن همراه با معبودیت و الوهیت نیست فرزندخواندگی و تشریف داشتن نیز همراه با معبودیت و الوهیت نیست.

ظهور و سیاق آیه شریفه در مقام نفی تعدد اله و معبودی غیر از ذات باری است، چه آن معبود به عنوان فرزند حقیقی بودن باشد یا به عنوان تشریفی فرزند خواندگی باشد، خداوند نه فرزندی حقیقی است تا به انفصال و جدایی از او شایسته معبودیت و الوهیت باشد و نه فرزندی تشریفی است تا به عنوان گرامی داشتن، مستلزم تعدد الهه شود. از این جهت، آیه کریمه هم نفی ولد کرد و هم نفی تعدد الهه تا اشاره به دو مطلب باشد و تکراری نباشد در نفی اتخاذ ولد،

معنای خاصی را نفی کرد و در نفی هر الهه با خداوند، معنای اعمی را نفی کرد و کلمه من در هر دو جمله برای تاکید است یعنی: (ما اتخد الله من ولد و ما كان معه من الهه) یقیناً نه آنکه کلمه من زاید باشد؛ همان طور که بعضی ها گفته اند بلکه همان گونه که سید الشعراء الطالبیین و نقیب اغلام الهاشمیین، شریف رضی در کتاب تلخیص البیان فی مجازات القرآن فرموده است: در قرآن نه کلمه زاید است نه شأن قرآن چنین است و هر جا که چنین گمان رود آن جا کلمه برای تاکید است، نه زایده.

(اذا لذهب كل اله بما خلق) آیه شریفه بعد از نفی فرزند و شریک برای خداوند در صدد بیان استحاله این امر بر می آید که اصولاً این امر محال و شدنی نیست. تعدد خدایان محال است، چه به فرزندی و فرزندخواندگی باشد و چه به شراکت در الوهیت.

خداوند متعال وجوه گوناگون محال بودن این شرکت را از نظر عقل و استدلال برای مردم بیان نمی دارد، بلکه توجه آنان را به امری عادی فرا می خواند که همگان دریافته و به توحید اذعان کنند. به مردمی که حافظ فطرت سالم و نفسیت منصفانه خود می باشند، می فرماید: تعدد الهه و شریک، مایه تباهی و هرج و مرج عالم هستی از عرش تا فرش می گردد.

خود به انصاف و فطرت توحیدی خود بنگرید: چه نظام استوار یگانه ای در عالم هستی برقرار است. دوگانگی رب و اله، مستلزم تعدد الهه و استقلال هر یک در عمل و بی نیازی از غیر خود اوست تا هیچ کدام از دو شریک نیازی و ارتباطی و استمدادی از دیگری نداشته باشد و اگر یکی نیازمند کمک دیگری باشد، خود، ریزه خوار سفره الهه بالاتر است و خود مخلوقی نیازمند است نه خالق به نیاز اگر دو خالق متباین از یکدیگر بود طبعاً اثرات آنان نیز باید

متباین و ناهمسان بوده باشد و چگونه ممکن بود این وحدت نظام کلی عالم به تمام مراتب هستی و وجودیش با خداوندان متعدد و متباین و سلیقه های گوناگون پدید آید. اگر تمام ارباب و الهه های گوناگون مستقل از دیگری و بدون استمداد از خدایان دیگر می بود، یعنی هر کدام به طور مستقل و بدون استمداد از دیگری آثار و تدبیری در میان انواع تدبیرهای جاری در عالم می داشتند، آثار هر کدام باید جدای از دیگری و به نحو متمایز بدون رابطه و ضابطه ای بین انواع تدبیرهای جاری در عالم باشد. هر عالمی از موجودات خود نظامی خاص و تدبیری ویژه داشته باشد که در دسته ها و گونه های مختلف عالم هستی نبوده باشد، عالم حیوانات نظام خاص و نباتات نظام خاصی و همین طور هر تر و خشک و کوه و دشت و آسمان و زمین که در جریان است هر کدام نظام های گوناگون در جریان داشته باشد و در کل جهان آفرینش یگانگی نظام و وحدت قانون حاکم است. اگر عدد یک نوشته شده و جلو آن بیست و دو صفر گذارده شود این تعداد مولکول های آب است، نظام ذرات ماده، عالم الکترون ها و نوترون ها، عالم سلول ها، بسیار کوچک ترها و بسیار بزرگ ترها، چون کهکشان ها، همه و همه با نظام واحدی در گردش و وظیفه اند. آن چنان که فطرت هر متأمل عاقلی یگانگی و وحدت را چنان در می یابد که در اعماق جان و هستی خویش به نظام واحد آفرینش اعتراف می کند.

همان طور که در آیات پیشین فرمود: **(قل لمن الارض و من فیها ان کنتم تعلمون سیقولون لله قل افلا تذکرون)**؛ ای پیامبر ما، بگو: این زمین و هر آن کس در اوست از آن کیست، اگر شما می دانید، آنها زود می گویند از آن خداست بگو: پس چرا متذکر نمی شوید؟

آنان چنین پاسخی را به فطرت باطنی و ندای اعتقاد درونی خود دادند؛ در درون جان خویش چنین اعتقادی را در می یابند. در مورد گفتار ما چنین اعتراف و اقراری به مقتضای همان فطرت توحیدی و یگانه پرستی به وحدت نظام آفرینش دارند.

شایسته است این مطلب را در برهان نظم عالم وجود پی گیری کنیم که مجال آن گفتارها در این بحث تفسیری نیست، ولی وظیفه ای است که نظری به عالم وجود و نظام جهانی خود بیندازید.

بدون هیچ شکی، نظام واحدی را در قلمرو این جهان می بینیم؛ نظامی که در جهات هماهنگ ثابت، بدون تخلف و تغییر قوانینش را در آسمان و زمین جاری و ثابت می بینیم. همه برنامه های عالم هستی با هم منطبق و اجزایش متناسب است.

هماهنگی قوانین و نظامات آفرینش، حکایت از آن دارد که مبدأ واحد و مدیر و خالق واحدی سرچشمه گرفته است.

اگر مبدأها متعدد بود و اراده ها گوناگون، هرگز این هماهنگی وجود نداشت و چه بسا به اراده های مختلف هرچیزی مزاحم دیگری و معارض او بود و سنگی بر سنگی قرار نمی گرفت. هر گوشه آن، نظامی گوناگون داشت و هیچ اعتماد و وحدت نظری میان ناظران و پژوهش گران پدید نمی آمد.

چه بسا بحث درباره نکات و دقایق وحدت نظام عالم وجود مجلدها کتاب بطلبد و سرانجام هم یک از هزار گفته نشود، باز هم بجاست بگوییم: شما مشتی خاک بسیار نرم و ریز را با کمال فشار به هوا پرتاب کنید تا در فضا پراکنده گردد، آیا می توانید میان هزاران ذرات ریز، نظامی یگانه و هماهنگ برقرار کنید که هر کدام تحت نظام خاصی دور دیگری بگردد؛ به دقتی که سایه ذره بسیار

ریز در گردش فضایی به روی سایه بسیار ریز دیگری در نظام خاص مقرر که یک میلیونیم ثانیه تخلف نپذیرد، بیفتد و هزاران هزار سال بدون هیچ گونه وقفه و تخلفی میان آن ذرات بسیار ریز خسوف و کسوف تحقق پذیرد، گسترش عالم هستی و دامنه کهکشان‌ها میلیاردها میلیارد بیشتر و وسیع تر از آن دامنه‌های خاک است و دانشمندان هم در زمان حاضر می‌توانند مواقع بروز خسوف و کسوف منظومه شمسی را از هزاران هزار سال پیش تا هزاران هزار سال بعد به دقت ثانیه‌ها تعیین و ضبط کرده و تحویل دهند.

در تفسیر نمونه آمده است: در دنیای سفینه‌های فضا پیمای عصر حاضر دانشمندان فضایی سفینه‌ها فضاپیما را با دقت کامل به فضا می‌فرستد و قایق ماه‌نشین را دقیقاً در همان محلی که از نظر علمی پیش‌بینی کرده بودند فرود می‌آورند و سپس آن را از آن‌جا حرکت داده در محل پیش‌بینی شده و زمین پایین می‌آورند. آیا به راستی این دقت محاسبات بدان سبب نیست که نظام حاکم بر کل هستی، که پایه محاسبات این دانشمندان است، دقیق و منسجم و هماهنگ که اگر یک ذره ناهماهنگی - از نظر زمان یک صدم ثانیه - و کم و زیادی در آن بود تمام محاسباتشان به هم می‌خورد.

(و لعلا بعضهم علی بعض) اگر آلهه و معبودها و خدایان متعدد می‌شدند بعضی بر بعضی دیگر استیلا و غلبه می‌یافت و چگونه ممکن است معبود و الهه‌ای مغلوب و زبون الهه دیگری گردد و این بزرگ‌تر دلیل و شاهدهی است که او معبود و خداوند نبوده، بلکه عاجزی نیازمند به بالاتر از خود است و او نیز چنین است تا به نیازی رسد که هیچ‌گاه و هیچ‌گونه نیازی در او منصور نشود. اشکال دیگر بر مشرکان و کافران آن است که برای خداوند شریک و انباز می‌گیرند. ظهور آیه شریفه در نفی ارباب انواع و الهه‌های گوناگونی است که



مشرکان بدان معتقد بودند، نه در رد کافران و ملحدانی که منکر اصل ربوبیت و وجود واجب الوجود می باشند. اگر این الهه ها و ارباب انواع هر کدام رب و الهه اموری در این عالم خلقت اند، هر کدام مسئول کاری و تربیتی و زیر حکم و اراده ما فوقی اند و این مستلزم آن است که الهه های پایین درجه تحت تأثیر و تدبیر مافوق خود باشند و استقلالی در تدبیر و تأثیر نداشته باشند و با این احتیاج و عدم استقلال آنان از اسباب گوناگون و بی شمار این عالم اند، نه این که خود مستقل و الهه و رب و اله باشند. این ها اسبابی اند که واسطه در تدبیر مادون خود می باشند.

پس به عقیده این مشرکان، عالم ارباب، انواع و الهه های عالم اسباب است، نه تعدد آلهه و کسی منکر تعدد اسباب در این عالم خلقت نیست و تعدد اسباب، ربطی به تعدد آلهه ندارد. اما قضیه استحاله تعدد واجب الوجود و استحاله تعدد صرف الوجود و محض الوجود و عدم امکان ترکیب و تعدد در ذات باری و واجب الوجود، چه ترکیب عقلی و ماهوی باشد و چه ترکیب خارجی، چون اجسام و عوارض اجسام، بحث هایی جداگانه و مربوط به محلش خود می باشد.

(سبحانه و تعالی عما یصفون) شایسته خداوندی، اتخاذ فرزند و شریک و انباز و استعانت به اسباب و اعوان نیست.

خدا، دانای به عالم غیب و شهادت

92 (عالم الغیب والشهادة فتعالی عما یشرکون)؛

خداوند دانای به عالم غیب و شهادت است و ذات پاکش از شرک و شریک برتر و والاتر است.

آنچه که در عالم هستی تصور شود و تحقق داشته باشد، چه آشکار و چه پنهان، در محضر علم حضرت باری حاضر است.

اگر خداوند را شریکی و انبازی و فرزند و فرزند خوانده ای در عالم شهود یا پنهان و و مستور می بود، بزرگ ترین شاهد بر وجود او همانا علم حضوری حضرت حق بر او بود و تهمت انباز و شریک و فرزند و فرزند خواندگی بر خداوند تهمتی است که خداوند هیچ علمی بر او ندارد؛ زیرا نیست تا خداوند بر او عالم باشد. پس آیه شریفه نظیر آیه هجدهم سوره یونس است که می فرماید:

(و یعبدون من دون الله ما لا یضرهم ولا ینفعهم و یقولون هولاء شفعاؤنا عند الله قل أتنبون الله بما لا یعلم فی السماوات و لا فی الارض سبحانه و تعالی عما یشرکون)؛

و آنان پرستش می کنند غیر خداوند آنچه را که هیچ زیان و نفعی برای شان ندارد و می گویند: اینان واسطه های ما نزد خداوندند، بگو: آیا به خود خداوند خبر می دهید آنچه را که در آسمانها و زمین وجود ندارد و خود او خبر ندارد، منزله است خداوند از آنچه برایش شریک می پندارند.

استدلال و احتجاجی دیگر است بر نفی هرگونه شریک و انبازی برای حضرت حق متعال. استدلال و احتجاجی که شهادت خود خداوند است، بر آن که او هیچ شریکی برای خود سراغ ندارد؛ هم چنان که در آیه شریفه دیگری است که: (شهد الله انه لا اله الا هو<sup>(79)</sup>)؛ خداوند خود شاهد است که هیچ خدایی جز ذات شریف او نیست.

در آیه پیشین فرمود خداوند هیچ گونه شریکی برای خود نمی داند و نمی بیند و در این جا می فرماید: اصل وجود شریکی در میان نیست تا بدان علم حاصل شود.

(فتعالی عما یشرکون) پس خداوند بلند مرتبه تر است از آن که برای او شریکی قائل شوند.

پناه به خدا از عذاب او

93 (قل رب اما ترینی ما یوعدون)؛

94 (رب فلا تجعلنی فی القوم الظالمین)؛

بگو پروردگارا، اگر به من بنمودی عذابی که به آنان وعده داده شده است، پروردگار من، مرا در آن هنگام در میان قوم ستمگر قرار مده.

دستوری از خداوند متعال به رسول گرامی اش از باب لطف و مرحمت که دعا و استغاثه کن و بگو: پروردگارا، آن هنگام که عذاب وعده داده شده بر این قوم را نازل فرمایی، مرا جزو گروه ستم گران قرار مده.

مشرکان و کافران که سخن خداوندی بر آنان تمام شود و راه نجات و ایمان پیش نگیرند، طبعاً استحقاق و شایستگی عذاب دارند. عذاب هم که در دنیا آید، بیم شمول و فراگیری در آن است و حاشا، که حضرت باری رسول گرامی و بندگان صالحش را مشمول عذاب ستمگران قرار دهد، اما باز هم تعلیمی است بر همگان که استغاثه کنند تا در هیچ مرحله و عذابی همراه اهل عذاب نباشند.

خداوند متعال در آیات پیشین سخن مشرکان و انکار روز قیامت و استهزای پیامبران الهی را نقل فرمود: حجت و برهان برای اثبات حقیقت قیامت و لزوم قیام آن و تهدیدهای کافران و مشرکان را نیز مورد توجه قرار داد و اکنون به رسول گرامی اش دستور می دهد از پروردگار خود بخواهد او را به عذابی که مشرکان بر آن وعده داده شده اند دچار نکند و اگر آن عذاب را دید خداوند را بخواند تا او را نجات دهد و کنار زند. شاهدهی است که بعضی از عذاب هایی که مشرکان به آنها تهدید شده اند عذاب دنیوی بوده است و تکرار لفظ رب هم به

منظور تأکید در تضرع و استغاثه است و حکایت از شدت لطف و عنایت حضرت باری به پیامبر گرامی اش دارد.

باز هم مضمون آیه شریفه را تکرار می کنیم: ای رسول گرامی، روی تضرع و استغاثه به درگاه ما کن و بگو: ای پروردگار من، اگر عذابی را که به مشرکان وعده داده ای در زمان بودن من بود و در دنیا نازل فرمودی و آن را به من نمایاندی، مرا با این مشرکان و در میان این گروه ستم کاران وامگذار، بلکه از میان آنان بیرونم کن تا دامنه آن مرا نگیرد و به آتش آنها نسوزم. روشن است که این بیان نهایت تهدید مشرکان و کمال شدت عذاب آن هاست آن سان که پیامبری که هرکس در پناه او جای گیرد از عذاب ایمن است، او هم باید به خدا از این عذاب پناه برد.

خداوند توانا

95 (و انا علی ان نریک ما نعدهم لقادرون)؛

و به درستی ما بر این که به تو بنماییم آنچه که از عذاب به آنان وعده می دهیم تواناییم.

یقیناً ما می توانیم عذاب موعد کافران را بر تو بنمایانیم. خداوند با این تعبیر دل خوشی و عنایتی به رسول گرامی ابراز می دارد که خداوند متعال هم تو را در قوم ستم کاران قرار نمی دهد و هم قدر است عذاب دردناک موعد آنان را حتی در دنیا هم به تو بنمایاند. گفته اند شاید، همان عذابی باشد که در جنگ بدر بر سر مشرکان آورده شد و به رسول خدا و مؤمنان هم نشان داده شد، اما آنان را نگرفت. آنان نه تنها نجات یافتند، بلکه خشم دل های آنان هم به عذاب مشرکان شفا یافت. البته سوره شریفه، مکی است و قضیه بدر و مشرکان قریش

در مدینه بودند و شاید آیه شریفه خبری است از آینده که اگر نیازی باشد عذاب مشرکان را به تو می نماییم.

### پاسخ بدی را با خوبی دادن

#### 96 (ادفع بالتی هی احسن السیئة نحن اعلم بما یصفون)؛

تو دفع کن بدی های آنان را به آنچه نیکوتر است (پاسخ بدی آنان را با اخلاق نیکویت به نیکی ده) ما به آنچه آنان توصیف می کنند آگاه تریم. قومی که ایمان به خداوند متعال و دین حق او و شرافت و احترام رسول او ندارند روشن است که با رسول گرامی او چگونه معاشرت و معامله می کنند، از هیچ توهین و جسارتی کوتاهی ندارند و پیامبر، معاش آنان و مأمور هدایت آنان است. خداوند متعال آرامش و سکینه به او می دهد که در معاشرت با اینان در مقام معارضه و انتقام مباش، بلکه آنچه بدی از ایشان می بینی، با نیکی تلافی کن، بلکه از میان خوبی ها خوب تر را انتخاب کن (بالتی هی احسن) آزار آنان را به احسان و نیکی جواب ده و بالاترین درجه احسان خود را هم به ایشان مبذول دار، اگر این مقدار نتوانستی هرچه توانستی. اگر آن هم مقدور نبود دست کم از ایشان اعراض کن و در مقام تلافی نفرین مباش؛ زیرا (نحن اعلم بما یصفون)؛ ما بهتر می دانیم که چه برداشتی از دعوت تو دارند. خدا بهتر می داند که آنان چه جاهلانند و چه چیزها می گویند.

دلداری و تسلیت خاطر رسول است که از آنچه از ایشان می بیند ناراحت و غمگین نباشد. از گستاخی و بی ادبی که به پروردگارشان بروز می دهند، اندوهگین نگردد. گفتار خشن و انواع آزار آن ها را به طور شایسته تحمل کند. با خشونت ها و زشت گویی های آنان مقابله به مثل نکند. بدی را با نیکی پاسخ دهد. او خود نمونه اعلاهی حسن خلق است: (وانک لعلی خلق عظیم)

چه خاک روبه ها بر سر او ریختند و او قدمی چند دور شده خود را تکان می داد و روی خود نمی آورد. یهودیی که بر سر او خاک روبه می ریخت، بیمار شد و آن حضرت به عیادت او رفت و او که چنین خلقی کریمانه را دید مسلمان شد. بعد از فتح مکه و تسلط او بر سران قریش بدیشان فرمود: بر شما باکی نیست، با شما آن معامله می کنم که یوسف با برادرانش کرد و همه آن ها را بخشید. این، معنای تخلق با خلاق الله است که خداوند هم به بندگانش آن قدر رئوف و رحیم است که روز قیامت عفو و مغفرت او به اهل ایمان به حدی است که انبیا و ملائکه هم چنین تصور نمی کردند، امیرمؤمنان در دعای کمیل می فرماید:

لولا ما حکمت به تغذیب جاحدیک و قضیت به من اخلاذ معاندیک لجعلت النار کلها برداً و سلاماً و ما کان لاحد فیها مقراً ولا مقاماً؛  
بارالها، اگر نه حکم فرموده ای به تغذیب منکرات و مقرر فرموده ای که برای همیشه دشمنان خودت را در آتش بداری، هر آینه همه آتش جهنم را خنک و سلام قرار می دادی و هیچ کس را در آن مقام جای نمی دادی.

استعاذه

97 (و قل اعوذ بک من همزات الشیاطین)؛

98 و اعوذ بک رب ان یحضرون؛

و بگو: پروردگارا، به تو پناه می برم و از وسوسه های شیاطین و به تو پناه می برم، پروردگارم، اگر آنان نزد من حاضر شوند.

از آن جا که آدمی ممکن است تحت تأثیر خواهش های نفس، انتقام، وسوسه ها و القائات شیطانی قرار گیرد، به رسول گرامی اش دستور می دهد که بگو: پروردگار من، به تو پناه می برم از همزات شیطان ها و به تو پناه می برم

که در آن هنگام شیاطین نزد من حاضر شوند. پیامبر اکرم نمونه اعلا و اسوه کامل اخلاق انسانی است، به ویژه آن هنگام که خداوند دستور می فرماید: بدی ها و ناهنجاری ها را با حسنات و خوبی ها و رفتارهای شایسته جبران کن و پاسخ ده و دیگران هم باید چنین باشند، اما از آن جا که بیشتر خلائق گرفتار رگه هایی از وسوسه های شیاطین و نقاط ضعف اخلاقی هستند، چه بسا در التهابات اخلاقی و ناهنجاری هایی که از دیگران می بیند، مرتکب رفتارهای ناشایست شده، وسوسه های شیاطین، آنان را به ناهنجاری ها بکشد. از این رو، به رسول گرامی اش دستور می دهد: بگو: پروردگارا من، به تو پناه می برم از همزات و وسوسه های شیاطین، به تو پناه می برم در هنگام که آنان نزد من حاضر شوند. انسان های والا و شایسته به مجلس شیاطین اند که به محضر اینان حاضر می شوند و آنان ناخوانده می آیند. پس شایسته است همه مؤمنان از پروردگار که مالک و مدبر آن هاست بخواهند تا لحظه ای آنان را به حال خودشان وا نگذارد، تا نه تنها تحت تأثیر وسوسه های شیاطین قرار نگیرند، بلکه در مجلس آن ها نیز حضور نیابند.

همزات جمع همزه به معنای دفع شدید است. حرف همزه که یکی از بیست و هشت حرف است، همزه نامیده می شود چون از ته حلق به سختی ادا می شود. در تفسیر ابوالفتح رازی آمده است که بعضی از مفسران گفته اند: همز و غمز از آن شدیدتر و همزه نهایت شدت را بیان می کند.

### بازگشت محال

99 (حتی اذا جاء احدهم الموت قال رب ارجعون)؛

تا وقتی که یکی از آنان را مرگ فرا رسد می گوید: بارالها، مرا باز گردانید.

آیات شریفه پیشین، سرسختی مشرکان و گنه کاران و غرور و فریفتگی آنان را به مال و منال و اوضاع دنیایی بیان فرمود و اکنون تذکری دردناک می دهد که برای اینان بیداری نیست و تا آن هنگام که مرگ آنان را دریابد و آن هنگام است که پرورده های غرور و غفلت از مقابل دیدگانشان کنار می رود، سرنوشت و عاقبت اسف انگیز و دردناک خویش را با چشم می بیند، با دنیا غم و اندوه و سرمایه های از دست رفته خود را می بیند و به کوتاهی گذشته و گناهایی که مرتکب شده اند، پی می برند و در این هنگام است که فریاد ندامت و پشیمانی شان بلند می شود که پروردگار من مرا باز گردانید. کلمه حتی برای غایت و انتهاست و اشاره به آن که اینان را بیداری از خواب غفلت شرک و کفر و گناه نیست، تا آن که مرگ را به چشم خود ببیند. آن هنگام در نهایت پشیمانی فریاد استغاثه شان به خداوند بلند می شود که پروردگار مرا بازگردانید شاید آنچه را که جا گذارده ام عمل صالح انجام دهم.

از بعد ادبی آیه شریفه پرسشی هست که (ارجعون)؛ مرا بازگردانید. خطاب به کیست؟ چون کلمه شریفه رب به معنای ربی و کسره آن به جای یای متکلم محذوف است، یعنی پروردگار من و ذات شریفه باری مفرد است و (ارجعون) کلمه جمع و به معنای مرا باز گردانید است. نون آن هم که باید مفتوح باشد مکسور است تا دلالت کند که ارجعونی بوده و یای متکلم حذف شده و کسره به جای آن نشسته است: در هر صورت منادا خداوند یگانه است و تقاضا از جمع است. جمعی گفته اند خطاب ارجعون به همان رب است و جمع آوردن آن برای تعظیم است؛ نظیر آن که همسر فرعون بنا به حکایت قرآن کریم به شوهر خود فرعون گفت: (قره عین لی ولک لا تقتلوه)؛ (این پسر نوح چشم من و تو باشد او را نکشید. چون فرعون پسران بنی اسرائیل را می کشت.



این پاسخ، چندان صحیح به نظر نمی‌رسد؛ زیرا جمله: (لا تقتلوه) از همسر فرعون خطاب به شوهرش نیست، بلکه خطاب به اطرافیان او بود که مأمور قتل پسران بنی اسرائیل بودند. نکته مهمی را در این جا باید تذکر داد که عظمت باری و آوردن ضمیر جمع جهت احترام و تعظیم در همه جا از طرف حضرت حق متعال رعایت شده است. مثل: (و لقد نزلنا الذکر؛ ولقد کرّمنا بنی آدم؛ انا خلقناکم؛ و انا اعطیناکم الکوثر). اما از طرف بنده چه در آیات و چه در آیات و چه در ادعیه همه جا به صورت مفرد خطاب با باری شده است و سر آن هم رعایت توحید محض و خالص در تمام مراحل توحیدی نظری، صفاتی و عبادی می‌باشد.

عده ای دیگر گفته اند: (ارجعون) جمع آمده در حکم تکرار است؛ یعنی از شدت اضطراب می‌گویند: پروردگارا، مرا برگردان مرا برگردان مرا برگردان، برای آن هم نظایری گفته اند. اما این توجیه نیز درست به نظر نمی‌رسد؛ چون این جمع به این معنا در کلام و گفت و گوهای عرب نیست و اگر هم باشد بسیار نادر و نافصیح است و کلام خداوندی را بر چنین معانی نامأنوس نباید حمل کرد. بهتر از آن همه آن معنایی است که مفسران بزرگ فرموده اند که (رب) استغاثه به حضرت پروردگار است و (ارجعون) خطاب به ملائکه موکل بر او و اعمال اویند؛ چنان در تنگنا و بحران قرار گرفته اند که اول بار استغاثه به خدا می‌کنند: ای پروردگارا، ای خدا، ملائکه مرا نجات دهید، مرا کمک کنید و بازگردانید: (لعلی اعمل صالحاً) .

### جبران مافات!

100 (لعلی اعمل صالحاً فیما ترکت کلا انها کلمة هو قائلها و من ورائهم

برزخ الی یوم یبعثون)؛

شاید آنچه را که ترک کردم، عمل صالحی انجام دهم. هیچ گاه چنین نخواهد شد. این گفتاری است که همیشه به زبان می گوید (و اگر بازنگردد) و پشت سر آنان برزخی است تا روزی که برانگیخته می شوند.

چه آرزوی خوشی که هرگز برآورده نیست. (لعل) برای ترجی و امیدواری است. آن هنگام که عذاب خدای را می بیند و بر سر آنان سایه افکنده، ساده لوحانه اظهار چنین امیدی می کنند که اگر برگردند گذشته را جبران کرده، عمل صالح انجام می دهند. همان طور که در آیه دوازدهم سوره سجده آمده است: (ولو تری اذ المجرمون ناکسوا رؤسهم عند ربهم ربنا أبصرنا و سمعنا فارجعنا نعمل صالحاً انا مؤمنون) در آیه 27 سوره انعام نیز با لفظ تمنی و آرزوی دور و دراز از قول آنان نقل می فرماید: (رب ارجعون لعلی اعمل صالحاً فیما ترکت)؛ شاید من در آنچه در دنیا واگذارم و کوتاهی کردم عمل صالح و سودمند انجام دهم. برخی معتقدند به مقتضای ظهور (ما ترکت) اموال است که از خود به جای گذاشته و اکنون آرزومند است بازگردد و به جبران گذشته آن اموال را در راه خیر احسان و هر راهی که مایه رضای خداوند است به مصرف برساند. اموال بازمانده از مردگان را ترکه میت می گویند از همین جهت است که بعد از مرگ او متروکه و باز می ماند. احادیثی هم شاهد است که مراد، متروکه مالی است، مانند حدیثی از امام صادق علیه السلام که فرمود:

من منع قیراً طامن الزکاة فلیس بمؤمن و لامسلم و هو قوله تعالی: رب ارجعون لعلی اعمل صالحاً فیما ترکت؛

کسی که قیراطی از زکات را منع کند و ندهد نه مؤمن است و نه مسلمان. قول خداوند: (رب ارجعون...) نیز همین است.

کسی که قیراطی از زکات را منع کند و ندهد نه مؤمن است و نه مسلمان.  
قول خداوند: (رب ارجعون...) نیز همان است.

اما بیشتر این روایات در این گونه موارد اشاره به مصادیق مضمون است، نه منحصر در آن. بعضی از مفسران گفته اند: مراد: دنیاست که در قدر ندانستن مجال دنیایی چه وظایف مالی و چه اعمال غیر مالی از عبادات و غیر عبادات را ترک کرده است و اکنون هم به شهادت کلمه لعل، پشیمان و آرزومند که باز گردند و امید و اطمینانی هم به بازگشت ندارند و همین طور است که کلاً؛ هیچ بازگشتی نیست.

(کلا انها کلمة هو قائلها) هرگز، این گفتار، سخنی است که او همیشه گوینده آن است و عملی برای آن نیست.

(کلا) نفی شدید است و کلمه به معنای گفتار و جمله است.

حاشا و هرگز، چنین نشود که او را باز گردانند. این درخواست او سخنی است که از حسرت شدید می گوید و اگر بازگردد به همان حال باشد؛ که در آیه دیگر می فرماید: (ولو ردوا لعادوا لما نهوا عنه و انهم لکاذبون<sup>(80)</sup>).

(قائلها) را به صورت جمله اسمیه آورد تا شاهی باشد که او همیشه چنین است و نه تنها مشرکان چنین اند، تقاضای همه گنه کاران و ستم گران و آلودگان نیز چنین است که با دیدن سرنوشت دردناک خود در آستانه مرگ پشیمان از گذشته تقاضای بازگشت و ارجاع دارند و هیئات که به چنین آرزویی برسند.

در تفسیر نورالثقلین از امالی صدوق از امام صادق ع در ضمن حدیثی طولانی چنین نقل کرده است:

چون کافر بمیرد هفتاد هزار نفر مأمور آتش را به سوی قبرش همراهی کنند و او حمل کنندگان جنازه خود را با صدایی که همه چیز او را می شنود غیر از

جن و انس و ملتسمانه می گوید: (لو ان لی فاکون من المحسنین)؛ اگر مرا دوباره بازگشتی باشد از مؤمنان می شوم. و هم چنین می گوید: (رب ارجعون لعلی اعمل صالحاً فیما ترکت) و ملائکه عذاب او را ندا دهند که (کلا انها کلمة هو قائلها). هیئات و هرگز، او همیشه چنین می گوید و توبه و عملی برای او نیست. کفر، عناد، گناه و تباهی، ملکه او شده و تغییرپذیر نیست.

مصیبت بزرگ آن که: (و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون)، و از پشت سر آنان برزخی است تا روزی که برانگیخته می شوند.

آغاز آیه شریفه: (حتی اذا جاء احدهم الموت) اشاره به نخستین منزل گاه آدمی بعد از حیات دنیایی است و پایان آن: (و من ورائهم برزخ) اشاره به منزلگاه دوم، یعنی برزخ است. برزخ به معنای چیزی که میان دو شیء مانع و حائل شود. همچون آیه شریفه: (بینهما برزخ لا یبغیان<sup>(81)</sup>)؛ دو دریای آب شیرین و شور در کنار هم اند و میان آن دو مانعی است که یکی بر دیگری غلبه نکند.

منظور از این برزخ، عالمی است میان عالم دنیا و عالم آخرت ابدی. روح هنگام جدایی از بدن در آن عالم قرار می گیرد و در قیامت دوباره به بدن خود باز می گردد.

عالم میان دنیا و قیامت را برزخ می گویند.

ثبوت عالم برزخ و خصوصیات مستفاد از آیات و روایات امری مسلم است که - ان شاء الله - به بعضی از آنها در آینده خواهیم پرداخت، هرچند بعضی گفته اند مراد از برزخ در آیه حائل و مانع میان مردگان و عالم دنیاست؛ یعنی نمی گذارد ایشان به دنیا بازگردند و در قیامت هم که برنگشتن معلوم است. آیه بازنگشتن آنان به دنیا تاکید شدید کرده، به کلی مایوسشان می سازد و این

سخن درستی نیست؛ چرا که ظاهر آیه شریفه آن است که این مانع و این عالم، برزخی میان دنیا و آخرت که در آن مبعوث می شوند امتداد دارد، نه اینکه تنها مانعی میان آنان و بازگشت به دنیا بوده باشد. اگر چنین معنایی مراد بود، یعنی تنها میان آنان و بازگشت به دنیا بود قید: **(الی یوم یبعثون)** لغو و بیهوده بود. این برزخ به معنای حائل و مانع میان انسان و درجات بهشتی نیست - همان طور که بعضی گفته اند - چون جمله: **(الی یوم یبعثون)** قرینه روشنی است بر این که عالم برزخ مرحله ای و عالمی بعد از مرگ و قبل از رستاخیز است.

**(و من ورائهم)** وراء گاه به معنای پشت سر و گاه به معنای پیش روست و در آیه شریفه به معنای پیش و در راه است و چه بسیار هم تعبیر می شود که قضیه ای پشت سر و در راه است؛ یعنی در آینده آنان پیش می آید و آنان را به سوی خود می کشاند؛ گویی پشت این واقعه، واقعه دیگری در راه است و زمان آینده پیش روی انسان و دنباله رو و پی گیر اوست.

ثبوت عالم برزخ، صریح آیات شریفه قرآنی و روایات فراوان خاصه و عامه است. به روش عقلی و حسی اثبات برزخ اشاره ای نمی کنیم که سخن به درازا می کشد و نیازمند گفت و گویی ویژه است. آیات متعددی بر ثبوت عالم برزخ هست، مثل آیه شریفه که در مقام تفسیر آنیم: **(حتی اذا جاء احدهم الموت قال رب...)** .

آیه شریفه که به برزخ تصریح کرده و آن را عالمی میان مرگ و روز قیامت شمرده است. امام صادق علیه السلام می فرماید:

**(لکنی اتخوف علیکم فی البرزخ)؛**

ولکن من از برزخ درباره شما می ترسم.

راوی پرسید: **(مالبرزخ)؛** برزخ چیست فرمود:

(القبر مندجین موته الی یوم القیامه<sup>(82)</sup>)؛

عالم قبر از هنگام مرگ تا قیامت.

آیات متعدد دیگری نیز هست که پرداختن به آن ها بحثی موضوعی و ویژه می خواهد. مثل آیه 154 بقره، آیات 169 و 170 آل عمران، آیه 55 روم، آیات 26 و 27 یس، آیه 11 و 46 و 47 مؤمن و آیه 25 نوح.

روایات و کلمات معصومان علیهم السلام راجع به برزخ نیز بسیار زیاد است و ما به

ذکر چند روایت تبرک می جوئیم:

امام سجاد علیه السلام فرمود:

ان القبر اما من ریاض الجنه و اما حفرة من حفر النیران<sup>(83)</sup> .

قبر یا باغی از باغ های بهشت است و یا گودالی از گودال های جهنم.

در اصول کافی از عمر بن یزید نقل می کند که به امام صادق علیه السلام گفتم به درستی که من شنیدم شما می فرمودید: همه شیعیان ما با آنچه که در آنان است در بهشت اند فرمود: راست گفتمی همه آنها والله در بهشت اند. می گوید: گفتم: فدایت شوم گناهان بسیار زیاد و بزرگ است. فرمود: اما در قیامت، پس همه شما در بهشتید به شفاعت پیغمبری که از او اطاعت شده یا وصی پیغمبر ولکن من بر شما بر برزخ ترسانم. گفتم برزخ چیست؟ پس فرمود: قبر از هنگام مرگ انسان ها تا قیامت<sup>(84)</sup> .

امیر مؤمنان هنگام بازگشت از جنگ صفین در کنار قبرستانی که پشت

دروازه کوفه بود ایستاد و با ارواح مردگان چنین سخن گفت:

یا اهل الدیار الموحشه والمحال المقفره والقبور المظلمه. یا اهل التربه یا اهل

الغریبه. یا اهل الواحده، یا اهل الوحشه، انتم لنا فرط سابق و نحن لکم تبع لا حق

اما الدور فقد سکنت و اما الازواج فقد نکحت و اما الاموال فقد قسمت هذا خیر

ما عندنا فما خبر ما عندكم ثم التفت الى اصحابه فقال: اما لو اذن لهم في الكلام لا خبروكم: ان خيرا زاد التقوى (85).

شما ای ساکنان سراهای وحشت انگیز و جاهای بی آب و گیاه و گورهای تاریک، آلا ای خاک نشینان، ای تنهایان، ای وحشت زدگان، شما از ما پیش افتادگان، ما به همین نزدیکی به شما ملحق شوندگانیم، اگر از حال خانه ها و زنان و امواتان می خواهید با خبر باشید، پس بدانید، خانه هایتان را دیگران مسکن گرفتند. زن هایتان شوهر کردند. امواتان به حکم وراثت تقسیم شد. خبری که نزد شما چه خبر است.

آن گاه امام به اصحاب خود فرمودند: اگر این مردگان اجازه سخن می داشتند با شما می گفتند: برای این سفر پرانده، نیکوترین توشه ها تقواست. در حدیث دیگری از ابن نباته چنین نقل است:

امیرمؤمنان از کوفه خارج شدند و گذشتند تا به غریین (سرزمین) آمده از آن جا نیز گذشتند. ما به او رسیدیم، در حالی که آن حضرت به روی زمین خالی بودن آن که زیر او پارچه ای باشد دراز کشیده است. قنبر او را گفت: ای امیرمؤمنان، آیا لباس خودم را زیر شما نگستم؟ فرمود: خیر، این زمین جز خاک مؤمنان یا مزاحمت مجلس آنان نیست.

اصبغ می گوید: گفتم: یا امیرالمؤمنین، تربت مؤمن را می شناسیم... یا تربت مؤمن است با تربت مؤمن می شود، اما مزاحمت مجلس آنان چیست؟ فرمود: ای فرزند نباته، اگر پرده از مقابل چشم شما برداشته شود، ارواح مومنان را می بیند که در این جا حلقه حلقه نشسته و یک دیگر را ملاقات می کنند و با هم سخن می گویند، در این پشت غری روح هر مؤمنی است و در وادی برهوت روح هر کافر.

امام صادق نیز فرمود:

البرزخ القبر و هو الثواب و العقاب بین الدنیا و الاخره... والله ما تخاف علیکم  
الا البرزخ (86) .

برزخ، همان عالم قبر است و ثواب و عقاب دنیا و آخرت... و سوگند به  
خداوند که ما بر شما نمی ترسیم، مگر از دوزخ.

در روایت معروفی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می خوانیم: هنگامی که اجساد  
کشتگان مکه را در جنگ بدر در چاهی ریختند در کنار چاه ایستاده و این  
جمله ها را فرمود:

یا اهل القلیب، هل وجدتم ما وعد ربکم حقا؟ فانی وجدت ما وعدنی ربی  
حقا. قالوا: یا رسول الله هل یسمعون؟ قال ما انتم باسمع لما اقول منهم ولكن  
الیوم لا یجیبون؛

ای اهل چاه، آیا آنچه را که پروردگارتان به شما وعده داده بود حق یافتید؟  
من که وعده پروردگارم را (در مورد پیروزی) حق یافتم! گروهی عرض کردند:  
ای رسول خدا، آیا آنها می شنوند؟ فرمود: شما به آنچه من می گویم شنواتر از  
آنها نیستید، ولی آنها امروز پاسخ نمی دهند.

همین مضمون با تعبیرهای دیگر در روایات متعدد آمده است. از جمله پیامبر  
گروهی از مشرکان را به نام خطاب کرد و گفت:

یا امیه هل وجدتم ما وعد ربکم حقا؟ فانی قد وجدت ما وعدنی ربی حقا  
فقال عمر: یا رسول الله، اما تکلم من الاجساد لا ارواح فیها؟ فقال: والذی نفسی  
بیده ما انتم باسمع لما اقول منهم غیر انهم لا یتطیعون جواباً (87) .

فرمود: ای ابو جهل، ای عتبه، ای شیبه، ای امیه، آیا آنچه را خداوند به شما  
وعده داده بود حق یافتید؟ من آنچه را که خداوند به من وعده داده بود حق



یافتیم. عمر گفت: ای رسول خدا، با اجساد می گویی که روح در آن ها نیست. فرمود: سوگند به کسی که جانم به دست اوست شما به آنچه می گویم از آن ها شنواتر نیستید. فقط آنها نمی توانند پاسخی بگویند.

و در حدیثی رسول خدا اشاره به شهادت اوست و فرمود:

ایها الناس زوروهم و اتوهم و سلموا علیهم فوالذی نفسی بیده لا یسلم علیهم مسلم الی یوم القیامه الا ردوا علیه السلام؛

ای مردم، آنها را زیارت کنید و به سراغ آن ها بروید و سلام بر آنها بفرستید. سوگند به کسی که جانم به دست اوست هیچ مسلمانی تا روز قیامت بر آن ها بفرستید. سوگند به کسی که جانم به دست اوست هیچ مسلمانی تا روز قیامت بر آن ها سلام نمی فرستد، مگر این که سلام او را پاسخ می گویند.

امام صادق علیه السلام فرمودند: هرکس روز جمعه بمیرد برای او آزادی از فشار قبر نوشته می شود. امام باقر علیه السلام فرمودند: هرکس شب جمعه بمیرد خداوند برای او آزادی از عذاب آتش می نویسد و هرکس روز جمعه از آتش آزاد می شود (88).

امام صادق علیه السلام فرمودند: هر مؤمنی میان زوال ظهور روز پنجشنبه تا زوال ظهر جمعه بمیرد، خداوند او را از فشار قبر ننگه می دارد.

در دعوات راوندی (قدس اسره) است که امام باقر علیه السلام فرمود: آن که رکوعش را تمام و کامل انجام دهد وحشت قبر بر او داخل نشود (89).

ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل می کند که حضرت مرا فرمود: ای ابا محمد، به درستی که رفتگان شما اگر بر این عقیده و بر امامت باشد، شهید است. گرچه در فراش خود بمیرد؟ فرمود: گرچه بر فراش خود بمیرد او زنده نزد پروردگار خود است و روزی خوار او.

روایات بسیاری، از رضایت و شادی ارواح مؤمنان به وسیله اعمال نیک بازماندگان خبر می دهد؛ از جمله در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است:

ان الميت ليتفرح بالترحم عليه والاستغفار له كما يفرح الحي بالهدية <sup>(90)</sup> .

میت به سبب طلب رحمت و استغفار برای او خوش حال می شود، همان گونه که زندگان با هدایا خوش حال می شوند.

در امالی صدوق به نقل از امام و او از پدران بزرگوارش علیهم السلام آمده است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: عیسی بن مریم علیها السلام به قبری گذشت که صاحب او را عذاب می کردند. سال بعد بر همان قبر گذر کرد دید او را عذاب نمی کنند گفت: پروردگارا، من سال پیش به این قبر گذشتم و صاحب او را عذاب می کردند و امسال گذر کردم او را عذاب نمی دهند، خداوند - عزوجل - او را وحی فرستاد که ای روح الله، فرزند صالحی برای او بزرگ شد و راه صالحان پیش گرفت و یتیمی را پناه داد، به عمل فرزند، پدر را آمرزیدم.

در محجة البیضاء از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام روایت کرده است:

ما من عبد زار قبر مؤمن فقراء علیه (انا انزلناه فی لیلة القدر) سبع مرات الا غفر الله له و لصاحب القبر <sup>(91)</sup> .

هیچ مؤمنی نیست که زیارت قبر مؤمنی کند و هفت مرتبه انا انزلناه را بر او بخواند، مگر این که خدا او و صاحب قبر را می آمرزد.

روایات وارده در مورد برزخ و سوال قبر و انعام الهی با فشار و عذاب فراوان در مناسبت ها و در ابواب کتابهای مختلف جمع آوری شده است؛ از جمله همین روایاتی که رسیدن نتیجه کارهای نیک و بد انسان بعد از مرگ را به او خبر می دهد، یا روایاتی که از حوادث شب معراج و تماس پیامبر صلی الله علیه و آله با ارواح پیامبران سخن می گوید. روایاتی که از تماس ارواح با خانواده های آن

ها و مشاهده وضع حال آنها و رفع گرفتاری آنها یا گله از خیر و شر آنان خبر می دهد. همه این روایات و قضایا شاهد وجود عالم برزخ است؛ همان طور که ارتباط قطعی با ارواح مردگان در صورت صحیح و واقع، دلیل بر وجود آن عالم است و نشان می دهد که بعد از عالم دنیا و مرگ جسم و قبل از قیام آخرت به طور قطع و یقین جهان دیگری به نام عالم قبر و برزخ وجود دارد. اطلاع کلام در مبحث برزخ بیش از این فرصت می خواهد، ولی مجال تفصیل نیست.

## تنهایی روز قیامت

101 (فاذا نفخ فی الصور أنساب بینهم یومئذ ولا یتساءلون)؛

پس آن هنگام که در صور دمیده شود، هیچ گونه نسبی بین آنان نخواهد بود در آن روز از حال هم دیگر پرسیدنی نیست.

در آیات پیشین اشاره شد به وعده عذاب و رسیدن عذاب جمعی به کافران و مشرکان به ویژه آن هنگام که مرگ آنان را در می یابد، با التماس و تمنا بازگشت به دنیا و مجال جبران اعمال فاسد و گناهان خود را درخواست می کنند و هیئات که بازگردند و پیش روز آنان هم برزخ میان عالم مرگ و قیامت خواهد بود. در آن هنگام هم که در صور دمیده و قیامت برپا شود، هیچ گونه راه چاره ای برای آنان نیست. نه اعمال صالح دارند و نه انتساب به فلان و بهمان به کارشان می آید و هرکس چنان به عمل خود گرفتار است که نه از حال کسی می پرسد و نه از کسی کمک می طلبد.

مراد این نفخه دوم صور است که در آن، همه مردگان زنده می شوند، نه نفخه اول که در آن، همه زندگان می میرند - چنان که بعضی پنداشته اند. طبق آیات قرآن کریم دو بار نفخ صور می شود: یک بار هنگام پایان گرفتن حیات از این جهان که پس از نفخ صور هرکه در آسمان و زمین می میرد.

پس از نفخ دوم رستاخیز قیامت برپا می گردد و انسان ها دوباره زنده و آماده حساب و جزا می شوند و در این نفخه و این روز است که انسابی نیست و پرسش سنگینی و سبکی میزان پیش می آید. صریح آیه 68 سوره زمر است:

(و نفخ فی الصور فصعق من فی السماوات و من الارض الامن شاء الله ثم

نفخ فیہ اخری فاذا هم قیام ینظرون)؛

و در صور دمیده می شود و همه کسانی که در آسمان ها و زمین هستند می میرند، مگر کسانی که خدا بخواهد و سپس بار دیگر در صور دمیده می شود، ناگهان همگی به پا می خیزند و در انتظار بازپرسی و حساب و جزایند.

نفخ صوری که در آیه شریفه مورد بحث ماست، نفخه دوم است که روز حساب و جزاست، روزی است که: (فلا انساب بینهم)، یعنی آثار و بهره های انساب بین آنان نیست؛ زیرا حقیقت انساب میان خلایق امری و چیزی نیست که از میان برود. پس مراد آن است که آن روز، انساب خاصیت و اثر ندارد. حفظ انساب و اعتبار آن در دنیا به خاطر زندگی اجتماعی و تشکیل خانواده ها و نظامات عرفی و اخلاقی است. انساب میان خانواده ها موجب عواطف طرفینی و تعاون و پشتیبانی و سایر اموری است که مایه دوام حیات دنیوی است. فرزند وظیفه ای دارد و پدر و مادر وظیفه ای، زن وظیفه ای و شوهر وظیفه ای و همین طور سایر اقوام و نزدیکان، اما در قیامت هرکس گرفتار رفتار و پاداش عمل خود است، وظیفه ها منقطع و دایره عمل برچیده شده و تنها پاداش و جزای اعمال است و بس. آن قدر مصیبت زیاد است که کسی از حال کسی پرسان نیست: (ولا یتساءلون) در دنیا به نیازها و اعتبارات عرفی و عقلایی جویای حال هم دیگر می بودند و اکنون هیچ گونه التزامی بر کسی از ناحیه کسی نیست و آن چنان گرفتارند که از کس دیگر یاد نمی کنند حتی مادر از کودک شیرخوارش غافل می شود، برادر، برادر خود را فراموش می کند، مردم همچون مستان به نظر می رسند و بیچارگان مست نیستند و لکن عذاب خداوند شدید است:

(یوم ترونها تذهل کل مرضعة عما ارضعت و تضع کل ذات حمل حملها و تری الناس سکاری و ما هم بسکاری و لکن عذاب الله شدید (92) .

(فاذا جاءت الصاخة يوم يفر المرء من اخيه و امه و ابيه و صاحبته و بنيه  
لكل امرى ء منهم يومئذ شأن يغينه<sup>(93)</sup>).

به عمل کار برآید

102 (فمن ثقلت موازينه فألتك هم المفلحون)؛

پس آن کسی که موازین و اعمالش سنگین تر است آنان رستگارانند.  
آن گاه که خلاق به صحنه محشر خوانده و رانده شوند، نوبت رسیدگی به  
اعمال و سنجش آن هاست. هر آن که اعمالش پروزن و باارزش تر است،  
رستگارتر، بهره ورتر و هر آن که اعمالش سبک تر و بی ارزش تر است، خفیف  
تر و زیان بارتر است.

موازین جمع میزان یا جمع موزون است و شاید به مقتضای ثقل و خفت  
(سنگینی و سبکی) ظهوری در میزان داشته باشد. میزان آن حقیقت و ارزشی  
است که اعمال و کردار، افعال و تروک انسان ها با آن سنجیده می شود و آن  
حقیقتی است که باطن همه انسان ها و ارزش های آن ها و اعمال و رفتارهای  
خوب و بد با آن حقیقت باطنی و ارزشی سنجیده می شود. در اولین رتبه روشن  
است که میزان سنجش خود انسان ها و اعمال آن ها کسانی اند که اسوه و نمونه  
اعلای عصمت و طهارت و منزّه از هرگونه لغزش و انحراف اند و آنان پیشوایان  
بزرگ و معصومان طاهر می باشند که رفتار و کردار همه انسان های بزرگ و  
نمونه را با رفتار و کردار آن معصومان اندازه گیری می کنند و به همین جهت،  
در روایت می خوانیم: (ان امیرالمؤمنین والائمة من ذریتة هم الموازین)؛ امیر  
مومنان امامان دودمان او علیهم السلام میزان های سنجش اعمال اند. و در مقایسه انسان  
ها و اعمالشان با آنها روشن می شود که تا چه حد بهره ورتر از ساحت قدس  
آنان و شبیه تر به رفتار و اعمال آنانند و با همین سنجش افراد و اعمال وزین از

بی وزن و سنگین از تو خالی و تهی، با ارزش از بی ارزش و پرمایه ها از بی  
مایه ها تشخیص داده می شود. اعمال و رفتارها هرکدام میزان مخصوصی دارد  
و به همین جهت، موازین جمع آمده است.  
آیه شریفه، بشارتی است به آنان که موازین و ارزش های اعمالشان سنگین  
تر و پربهاترند، رستگارتتر و پیروزترند.

### وای به حال کم کاران

103 (و من خفت موازینه فالثک الذین خسروا انفسهم فی جهنم خالدون)؛  
و هر آن کسان که موازین اعمالشان سبک تر است، آنانند که نفس های  
خویشان به زیان داده، در جهنم جاودانه خواهند بود.  
اگر میزان رستگاری، سنگینی بیشتر اعمال است، پس هر که سبک تر و بی  
ارزش تر و بی بهاتر است، خسران زده تر و زیان دیده تر است. آنان که سرمایه  
هستی و وجود خود را به تباهی و معاصی هدر دادند، دیدگانی اند که در دوزخ  
عذاب الهی جاودانه اند.

خسران عمر، و زیان هستی، اشاره لطیفی است که ارزش مندترین و گران  
بهاترین سرمایه خود را، یعنی هستی خود را در این بازار تجارت جهان دنیایی  
و جهان اعمال آخرت از دست دادند و در مقابل خسران این سرمایه، هیچ چیز  
ارزشمندی به دست نیاوردند.

در کتاب امالی صدوق (رحمه الله علیه) از امام صادق از پدران گرامی اش

عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل کرده که فرمود:

رسول خدا ﷺ فرمود:

طوبی لمن طال عمره و حسن عمله فحسن منقلبه اذ رضی عنه ربه -  
عزوجل و ویل لمن طال عمره و ساء عمله فساء منقلبه اذ سخط علیه ربه -  
عزوجل؛

خوشا حال کسی که دراز شود عمر او و نیکو باشد عملش تا آن که بازگشت  
او به محضر باری نیکو باشد و پروردگار او - عزوجل - از او راضی و خرسند  
باشد و وای بر کسی که عمرش دراز شود و عمل او بد باشد و بازگشتنش به  
محضر پروردگارش بسیار بد باشد و پروردگار - عزوجل - هم از او ناراضی و  
خشمگین باشد.

#### راه فرار نیست

#### 104 (تلفح وجوههم النار و هم فیها کالحمون)؛

شعله های سوزان آتش، صورت های آنان را سوزانده، کباب می کند و آنان  
در جهنم با چهره های بسیار زشت سوخته شده اند.  
زشت ترین نما از انسان معذب در آتش جهنم، زیباترین عضو انسان، یعنی  
صورت اوست و با عذاب جهنم، وحشتناک ترین عضو می گردد. صورتی در  
وحشت سوختگی و کباب چون سر گوسفندی که روی آن آتش گرفته باشند.  
در مجمع البیان آمده است که لفح و نفح به یک معناست، با این تفاوت که  
لفح سوزندگی و تأثیری بیشتر دارد؛ گویی پوست صورت چروکیده و خشک و  
سوخته شده است و کلوح به معنای خشک شدن و جمع و چروک شدن پوست  
است و کالحم، صورتی است سوخته و خشک و در هم رفته، گویی سر گوسفندی  
سوخته و بر آتش گرفته شده است. پیش از این هم اشاره شد که تنها به صورت  
سوخته و کباب شده از آتش پرداخته و نامی از باقی اعضا نبرده است؛ زیرا



زیباتر و لطیف تر است و به هنگام سوختگی وحشتناک تر و زشت تر و سوختگی سایر اعضای بدن است.

متناسب با آیه شریفه: (فلا أنساب بینهم یومئذ) در بعضی از تفاسیر، چون تفسیر نمونه و یا در کتاب های تاریخ و ادب و عرفان و اخلاق قصه ای از امام همام سیدالساجدین و زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام نقل شده است که ناقل آن عبارات آن مختلف است.

قصه مناجات و گریه و ندبه آن حضرت در نیمه شبان گاهان در کنار کعبه شریفه که در بسیاری از کتاب های اهل سنت، همچون بحرالعبه احمد غزالی و تفسیر روح البیان شیخ اسماعیل حقی منقول از اصمعی است که قطعاً صحیح نیست. نخستین اشکال، معاصر نبودن اصمعی با آن حضرت است؛ زیرا به فرموده شیخ مفید در ارشاد، امام سجاد در مدینه به سال 95 هجری از دنیا رحلت کرده است و وفات اصمعی که در تاریخ بغداد، ج 10، ص 489 آمده است، سال 216 هجری در 88 سالگی او بوده است، پس تولد او سال 128 هجری و سی و سه سال بعد از وفات امام سجاد بوده است.

دومین اشکال، صحیح نبودن بعضی عبارات منسوب به آن حضرت از نظر وزن شعری و ادبی است.

سومین اشکال، در تفسیر روح البیان جمله ای را از امام سجاد نقل کرده است که قطعاً مخالف دستور صریح و اکید رسول اکرم است که بر من صلوات بترأء (صلوات بریده از آل) نفرستید و حال آن که در تفسیر روح البیان جملاتی از دعای امام سجاد را چنین نقل کرده که: اللهم فباظهار منک علی و اثبات حجتک لدی ارحمنی و اغفر ذنوبی و لا تحرمنی رویه جدی قره عینی و حبیبک

و صفیک محمداً ﷺ؛ صلوات را بدون آل آورده که مخالف دستور صریح و قطعی رسول اکرم است که صلوات بتراء و بریده از آل بر من نفرستید.

پاسخ درست در این قصه آن است که در کتاب المناقب ابن شهر آشوب در باب مناقب امام زین العابدین از طاووس فقیه آورده است و او طاووس بن کیسان ابو عبدالرحمن یمانی از اصحاب امام سجاد علیه السلام است. نام طاووس در جلد نهم کتاب معجم رجال الحدیث آیه الله خوئی - قدس الله نفسه الشریفه - به شماره 5985 آمده است و ما اصل قصه و مناجات شریفه را از کتاب تفسیر نورالثقلین و تفسیر کنزالدقائق می آوریم.

در کتاب مناقب از ابن شهر آشوب در مناقب زین العابدین علیه السلام است که طاووس فقیه گفت: او را دیدم که شب هنگام تا سحرگاه طواف کعبه و تعبد می فرمود. آن هنگام که دید دیگر کسی نیست به چشمان مبارکش نظری به آسمان انداخت فرمود:

خدای من ستارگان آسمانت به غروب و پنهانی رفتند و چشمان مردمان به آرامش و خواب رفت و دردهای درگاه تو برای برای سائلان همه باز است. به درگاه تو آمدم که مرا بیامری و به رحم آوری و صورت جدم محمد صلی الله علیه و آله و سلم در صحنه های قیامت به من بنمایانی. سپس بگریست و گفت: به عزت و جلالت سوگند من با معصیت و گناه مخالفت تو را اراده نکردم و من مخالف نکردم که به تو شک کرده باشم، یا به عقاب تو جاهل باشم و یا به عقوبت تو خود را زده باشم و لکن نفسم مرا به اشتباه و خطا انداخت مرا کمک کرد بر این مخالفت پرده پوشی تو از گناه من، و اکنون چه کسی مرا از عذاب تو می رهند و به ریسمان چه کسی چنگ زخم، اگر تو ریسمان خودت را از من قطع کنی؟ پس بدا به حال فردای من که در محضر تو بایستم. آن هنگام که به سبک باران

از گناه بگویند، بگذارید و به سنگین باران از گناه بگویند: بار خود بیفکنید آیا من با سبکباران می گذرم، یا چون سنگین باران زمین گیر می شوم؟ وای بر من. هر چه عمر. دراز می شود گناهانم بیشتر می شود و من توبه نمی کنم. آیا آن هنگام نرسیده که من از پروردگار خویشتن حیا کنم. پس از آن گریه کرد و این اشعار را خواند.

اتحرقنی بالنار یا غایه المنی فاین رجائی ثم این رجایی  
اتیت باعمال قباح ردبه و ما فی الوری خلق جنی کجنایتی  
ای نهایت آرزوی من، آیا مرا به آتش بسوزانی،  
پس امید من کجا رفت و محبت من چه شد.  
با اعمال زشت و پست خود به درگاه تو آمدم.  
و در میان این خلایق کسی نیست که جنایت مرا انجام داده باشد.

پس از آن بنگریست و گفت: تو را تنزیه می کنم. تو را گناه می کنند، گویی که تو دیده نمی شوی، بردباری می کنی آن چنان که گویی تو را معصیت نکرده اند. با خلق خود آن چنان و مهربانی و رفتار پسندیده دوستی می کنی که گویی تو نیازمند آنانی، حال آن که قوای آقای من از آنان بی نیازی. پس از آن به حال سجده به زمین افتاد.

طاووس می گوید: بدو نزدیک شدم و سر او را برداشته بر زانوی خود نهادم. آن چنان گریه کردم که اشک من بر گونه او ریخت. بلد شد و نشست و فرمود: کیست که مرا از یاد پروردگارم باز داشته است. او را گفتم: منم طاووس، ای فرزند رسول خدا، این چه جزع و فزعی است. شایسته ماست که چنین کنم که گناه کاران و جفا کارانیم. پدر تو حسین بن علی و مادرت فاطمه زهرا و جدت رسول خدا ﷺ است طاووس گوید: به من التفات فرمود و گفت: هیهات هیهات

ای طاووس. بگذار از من ارتباط با پدر و مادر و جدم را. خداوند خلق فرموده است بهشت را برای آن کس که اطاعت شایسته او کند گر چه حبشی باشد و آتش را خلق کرد برای آن کس که او را گناه کند، گر چه آقا زاده قرشی باشد. آیا نشنیده ای گفتار حضرت حق تعالی را: (فاذا فی الصور فلا انساب بینهم یومئذ و لا یتساءلون)؛ سوگند به خدا که فردا بهره نمی دهد تو را مگر آنچه از عمل پسندیده زودتر فرستاده باشی (94).

### کور دلان

#### 105: (الم تکن آیاتی تتلی علیکم فکنتم بها تکذبون)

آیا آیات من بر شما خوانده نمی شد و شما آن را تکذیب می کردید. استفهامی تقریری و شماتتی جان فرسا از حضرت حق متعال علیه جهنمیان که مگر نه آن که آیات من بر شما خوانده می شود و شما در باطن خود اذعان داشتید که این آیات از سوی حضرت حق متعال است، اما باز هم مستکبرانه و لجوجانه از راه عناد و دشمنی، آن ها را تکذیب می کردید و آن که در راه حق و مستقیم نرود به فرجامی چنین دردناک خواهد افتاد. فعل مضارع بر استمرار و دوام دلالت می کند و فعل تتلی و تکذبون شاهی است که آیات الهی مرتب بر آن ها تلاوت می شد، همان طور آنان نیز پیوسته تکذیب می کردند.

### زبان اعتراف

#### 106. (قالوا ربنا غلبت علینا شقوتنا و کنا قوما ضالین)

گفتند: پروردگار ما، شقاوت ما بر ما غلبه کرد و ما قومی گمراه بودیم. اکنون که خود را در هولناک ترین و سخت ترین عذاب ها می یابند، زبان ندامت به اعتراف گشوده به لفظ ربنا گویا می شوند؛ اعتراف به ربوبیت و

قهاریت مطلق حضرت حق کرده می گویند: پرودگار ما، شقاوت ما بر ما غلبه کرد. شقاوت مقابل سعادت است، عناد و شر و گناه خیزی و فریفتگی به هر آنچه مایه سقوط و به ورطه افتادن انسانی گردد.

پروردگارا، شقاوت نفسانی ما عالم سقوط، کفر و عذاب ما گردید، نفس شقی ما سبب گرفتاری ما شد، اشاره به آن که ما خود مقصر در بدبختی خود بودیم. می توانستیم به راه سعادت برویم، اما نفس ظلمانی و گناه ما بر نور و روشنایی دل ما چیره شد و آن را تاریک و تباه کرد؛ سو اختیار و ارتکاب گناهان، سعادت خود را نابود کردیم و شقاوت افزودیم.

اشاره ای به آنکه سعادت و شقاوت، امری ذاتی نبوده و اکتسابی است. دعوت همه انبیا و اولیا بر صلاح و خوبی و اطاعت انسانی خود، شاهدهی است که انسان ها با اختیار خود قابل صالح بودن و رستگار شدند. آنان که ادعای ذاتی بودن سعادت و شقاوت را می کنند، خود از اعمال خویشتن شرمسارند و برای فرار از زیر بار مسئولیت ها و توجیه تبه کاری ها و اعمال خلاف خودند. اهل آتش اکنون اعتراف می کنند که ما می توانستیم خوب باشیم، نه آن که مجبور بر شقاوت و گناه بودیم، بلکه نفس شرخیز و فتنه انگیز ما خود برای ما شقاوتی بود که روز به روز بر شقاوت خود بیفزاییم، به سوء اختیار و ارتکاب گناهان راه سعادت را بر خود بسته، مغلوب شیطان اماره خود گردیم. اکنون به راستی خود معترفیم که: ( **کنا قوما ضالین**)؛ ما گروهی گمراه بودیم. چه گمراهی و شقاوتی بالاتر از ترک بندگی و پرستش خدای متعال و وا گذاشتن هدایت و طاعت و فریفته بودن به هوا، باطل و گناه. به خیال خام خود دنبال جلب رحمت پرودگار و آرزومند بازگشت به دنیا و جبران گذشته هائید و هیئات.

این خاصیت، ملکه نفاق و شر در نفس جهنمیان است که هر روز مرتکب گناهی می شدند و پیوسته وعده جبران می دادند. همیشه منکر حق بودند و تا حق بر آنان هویدا می گشت، شروع به حاشا می کردند که خیر ما چنین و چنان نبودیم و گفتیم. و با این حاشا و انکار، ملکه دروغ گویی و انکار خود را آفتابی می کردند، همواره در ورطه گناهان می افتادند و انکار می کردند که چنین نکردیم و چون خلاف آنان همانند آفتاب روشن می شد. می گفتند جبران می کنیم. اکنون هم با کمال حسرت و آرزوی خام می گویند.

### عاجزانه ترین درخواست

#### 107. (رینا اخرجنا منها فان عدنا فانا ظالمون)

پروردگارا، ما را از عذاب و جهنم بیرون بر و اگر دگر بار به عصیان و سرکشی بازگردیم بسیار ستم کاریم. بعد از اعتراف و اقرار به گمراهی و نگون ساری خود اکنون عاجزانه درخواست می کنند که به دنیا باز گردند و دوباره سبب سعادت خود را فراهم سازند؛ درخواست مسبب به زیان سبب، خواهشمندند دوباره بازگردند تا عمل صالح انجام دهند. اکنون که معترف و توبه کارند. شاید هم با بازگشت، عمل صالح انجام دهند و به رستگاری رسند و وعده هم می دهند: اگر دوباره به معصیت و شقاوت بازگردند حقیقتاً ستم کننده به خویشان اند. بیچارگان باز هم در ملکه بی خبری اند و غافل از آن که سرای آخرت، دار جزاست، نه عمل و بازگشت به دنیا دیگر امکان پذیر نیست. بر فرض محال بازگشت هم قرآن کریم می فرماید:

(ولو ردوا لعادوا لما نهوا عنه و انهم لکاذبون)

اگر هم باز گردند، دوباره به همان گناهان و کارها که از آن‌ها نهی شده اند باز می‌گردند و اینان همیشه دروغ‌گویانند.

لال شوید

### 108. (قال اخسوا فيها و لا تکلمون)

به آنان گفته می‌شود چون سگان دور شوید در آتش و با من سخن مگویید. خساً، بانگی که بر سر سگ‌زنند تا او را برانند و به فارسی چخ گویند. بالاترین توهین و توبیخ بر جهنمیان که چون سگان در زنجیرند و بیهوده بانگ می‌زنند. به آنان گفته می‌شود: لال شوید و سخن مگویید. نه نهی ای تکلیفی است و نه آنان لال می‌شوند و سخن نمی‌گویند، بلکه کنایه ای از توهین و اهانت بر آنان است، یعنی خفه شوید و با من سخن مگویید: (و لا تکلمون) با خداوند سخن نمی‌گویند، آنان را چنین لیاقتی نیست، بلکه ما ملائکه عذاب و اهل النار به جدال و تخاصم‌اند و این خود، نوعی عذاب بر آنان است.

طلب غفران و رحمت

### 109 (انه كان من فريق من عبادي يقولون ربنا آمنا فاغفر لنا وارحمنا و انت

خير الراحمين)؛

به درستی که بودند گروهی از بندگان من که می‌گفتند: پروردگارا، ما ایمان آورده ایم، تو از گناهان ما درگذر و ما را رحمت فرما که تو بهترین رحم‌کنندگانی.

کلمه انه برای تحقیق و تثبیت است که به گناه‌کاران جهنمی بفهمانند که بودند جمعی چون شما که غرق گناه نبودند. توبه از گناهان و اصطلاح امر خویش را در دم مرگ و در جهنم آرزو نمی‌کردند، بلکه در زندگی و شادابی و حیات

دنیوی توبه از گناهان خویش کرده، از خداوند درخواست بخشش و رحمت می کردند.

طلب غفران و رحمت همراه با توبه و طلب و عفو و بخشایش است. رحمت و عفو و بخشایش الهی نیز همراه با دخول بهشت است که اکنون جای گناه آنان شده است. جای گناه بهشتی و رحمت و لطف خداوندی هم در آخرت مخصوص مؤمنان است که به رحمت او حاصل می آید. توسل و تمسک آنان به اسم شریف خیر الراحمین به همین جهت است.

### غرق در لذت های دنیا

110 (فاتخذتموهم سخریاً حتی انسوکم ذکری و کنتم منهم تضحکون)؛

و شما آن ها را به سخره گرفتید، تا آن جا که یاد مرا به کلی فراموش کردید و شما از رفتار مؤمنان و ایمانشان خنده سخره آمیز می کردید. آن چنان دل گرم به دنیا و اتراف و گناهان بودید که مؤمنان را به سخره و استهزا گرفته بودید. استهزا و سخره ای که سبب شد تا شما یاد و ذکر مرا فراموش کنید؛ که مؤمنان و رفتار آنان یاد خداوند را از یاد شما برده بود و شما از رفتار و گفتار آنان پوزخنده های مسخره می زدید که اینان چگونه از خداوند بخشش و رحمت می خواستند.

### پاداش بندگی

111 (انی جزیتکم الیوم بما صبروا انهم هم الفائزون)؛

و امروز من آنان را پاداش می دهم به پاس آن صبرها و پایداریشان و آنان امروز رستگارانند.

اگر این نعمت های بی کران و انعام مواهب بهشتی را بر مؤمنان می بینید پاداشی است به جزای صبر و پایداری آنان را در دار دنیا که با هدف بندگی در



راه من به آنان داده ام. صبر بر مصایب دنیوی و صبر بر ترک گناه و صبر بر ادای واجبات؛ وظایفی که مؤمنان را بر انجام و ادای آن ها مسخره می کردید. امروز که روز محض جزا و پاداش است، نه روز عمل این مؤمنان: (انهم هم الفائزون) تأکید با آن و آوردن جمله اسمیه شاهدهی بر حصر است که تنها ایشان رستگارانند و کافران از رستگاری خود به طور قطع ناامید و مأیوس می گردند. اعتراف در لبه پرتگاه جهنم و تقاضای بازگشت به دنیا هیچ گونه فایده ای ندارد؛ زیرا این اعتراف و تقاضا خود نوعی عمل است که ظرفش دنیاست. آخرت روز جزا است و دنیا بود که روز کار و عمل بود و گذشت. آیه شریفه، نوعی آگاهی است که از صفات والای مؤمنان و بندگان خاص خداوندی در هر عصر و زمانی صبر و بردباری است در مقابل استهزا و آزار مخالفان و معاندان که با کمال قوت قلب ثبات و استقامت داشته ناملایمات روزگاران را تحمل کنند. و در نتیجه به رستگاری ابدی و فیض سعادت سرمدی و نجات از عذاب اخروی را فایز گردند؛ همان گونه که حضرت حق متعال فرمود: (انهم هم الفائزون) .

در اصول کافی از حضرت سجاد علیه السلام نقل فرموده است که:

الصبر من الايمان بمنزله الراس من الجسد ولايمان لمن لا صبرله؛

صبر نیست به ایمان چون سراسر نسبت به بدن و ایمان کامل نیست برای کسی که برای او صبر نباشد.

در ارشاد مفید (رحمه الله) به اسناد خودش نقل می کند که ام سلمه گفت: از رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم شنیدم که می فرمود: به درستی که علی و شیعیان او فائزانند. در کتاب ثواب الاعمال صدوق به اسناد خودش از سعد بن طریف از امام باقر علیه السلام نقل کرده که رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرمود: هرکس ده آیه قرآن در هر شب

بخواند از غافلان نوشته نشود، تا این که فرمود: و هر که صد آیه قرائت کند از فائزین نوشته شود (95).

این همه فرصت کافی نبود؟

112 (قال کم لبتم فی الارض عدد سنین)؛

خداوند می فرماید: چه مقدار سال ها در زمین درنگ کردید.

خداوند متعال آنان را به غفلتی عجیب که در دنیا داشتند، توجه می دهد که شما که می پنداشتید مرگ فنایی برای شما و عیش و عشرت دنیایی شما نبوده و زندگانی و پرسش و پاسخی بعد از مرگ نیست، اکنون بنگرید که در زمین و زندگی دنیا چند سال درنگ کردید و چه زود از آن عالم زودگذر به این عالم همیشگی و دایمی رسیدید. ظاهر کلمه ارض و شواهدی دیگر از قرآن که سؤال از مدت درنگ آنان در عالم تکلیف دنیایی است، نه از مدت عالم برزخ و قبر به ویژه آیه شریفه: (افحسبتم انما خلقناکم عبثاً) که هدف و غایت خلقت را بیان می دارد. هدف و غایت خلقت مربوط به دار دنیا و اطاعت اوامر الهی و خودداری از نواهی او در دار تکلیف است. عالم برزخ و قبر در حکم عالم آخرت بوده و تکلیفی در آن نیست.

خداوند متعال در آیه شریفه، بی وفایی دنیایی را به رخ جهنمیان کشیده که عمر و مهلت دنیاتان چه قدر بود و چه مقدار پایداری داشت؟ اکنون می نگرید که خبر قیامت و جهنم برای شما درست بود و نسیه از آب در نیامده به بی وفایی عمر دنیایتان بنگرید که چند سال در آن درنگ کردید.

از دانایان پرسید

113 (قالوا لبثنا یوماً او بعض یوم فاسال العادین)؛

می گویند: روزی یا پاره ای از روزی درنگ کردیم از شمار کنندگان باز  
پرسید.

از آنان سوال می شود که چند سال ماندید؟ می گویند: روزی یا پاره ای از  
روز. آن چنان به ندامت و پشیمانی به اوضاع خود می نگرند که نه سال به نظر  
آنان می آید و نه ماه و نه هفته، بلکه می گویند: روزی یا بعضی از روز و از آن  
جا که می ترسند اشتباهی کرده باشند، می گویند: (فاسال العادین) از شمارش  
گرانی که حساب آنات و ساعات عمر ما و کارها و اعمال ما را به دقت ضبط و  
ثبت کرده اند پرسید و خداوند می فرماید: نیازی به سوال از شمارش و گزارش  
گزارش گران نیست، بلکه من بهتر از هرکس می دانم که شما جز اندکی در دنیا  
درنگ نکردید.

#### عمر زودگذر

#### 114 (قال ان لبثتم الا قليلا لو انكم كنتم تعلمون)؛

خداوند می گوید: جز اندکی در دنیا درنگ نکردید اگر شما آگاه می بودید.  
بله، به راستی جز اندکی در دنیا درنگ نکردید، اگر دقتی می داشتید، این  
مطلب را به روشنی می دیدید. چون هشتاد سالگان و نودسالگان که عمر خود  
را چون دیروز می بینند و می گویند: انگار دیروز بود. بله، دنیا چنین گذرایی  
دارد و متاع آن نیز جز اندکی نیست: (و ما متاع الدنيا في الآخرة الا قليل...)  
عمر دنیای شما بسیار قلیل و اندک بود: (لو انكم كنتم تعلمون) اگر به راستی  
می دانستید در دنیا مدت عمر شما چه اندازه اندک است و چه زود سپری می  
شود به فکر دین و توشه آخرت می افتادید، لکن شما چنین می پنداشتید که  
همیشه در دنیا بید و پس از دنیا هم خبری نبوده به خیال خام خود نقد حاضر را

به نسیه موعود ندادید و اکنون می نگرید که از آن سراب و اوهام به عالم حقیقت و واقع رسیده اید.

بازگشت به سوی خدا

115 (أفحسبتم انما خلقناکم عبثاً و انکم الینا لاترجعون)؛

آیا چنین پنداشتید که ما شما را به بازی و بیهوده آفریدیم و شما به سوی ما باز نمی گردید.

توییخی جانگداز و تلخ برای آنان که موهبت عقل خدا داده را در امر آفرینش و آخرت و هدف و غایت از این دو را به کار نمی گیرند. عجباً، که در تنظیم امور دنیایی خود و ره یافتن به گناهان و تباهی ها در امور دنیایی به موهبت همین عقل شیطنت ها می پیمایند و چه نقشه ها می کشند.

اما در آخرتی هیچ بیداری برای آنان نیست، که به راستی این خلقت از کجا و به چه هدفی پیدا شده و به کدام هدف و نهایتی روان است. اگر معتقد به خداوند حکیم و هدف او ببید چگونه جرئت می کنید نسبت عبث و بیهودگی و بی غایتی و بی هدفی به خلقت او دهید.

آیا چنین پنداشتید که شما را به بازی و عبث آفریدیم و شما به دادگاه سوال و جواب و ثواب و عقاب ما باز نمی گردید؟ شأن خداوند ملک حق برتر و والاتر از آن است که کار پوچ و بی هدف انجام دهد. آیا اکنون از خواب غفلت خود بیدار شدید.

آیه شریفه بعد، خداوند متعال را منزّه می داند از این که او کار بیهوده و عبث انجام دهد. خداوند را به چهار وصف ستوده که در لفظ مبارک جلاله الله جمع شده است.

ذاتی که متصف به همه صفات کمالی و منزّه از همه صفات سلبيه و نقایص است.

آیه شریفه: (أفحسبتم انما خلقناکم عبثاً) بیدار باشی است که به راستی اکنون که زنده شد. و به دادگاه عدل الهی آمده اید، باز هم خیال می کنید هدفی عقلایی در آفرینش شما نبود و بعد از مردن هم اثری از شما باقی نمی ماند و شما به سوی ما باز نمی گردیدید. یا اکنون به روشنی و به تمام جان و حقیقت خود در یافته اید که جهان آفرینش هدف دار بود. مرگ اثر انسانی و اعمال او را از بین نبرده و به دادگاه عدل الهی بازگشته و رجعت کرده اید.

باقی به بقای خدا

116 (فتعالی الله الملك الحق لا اله هو رب العرش الکریم)؛

بلند مرتبه است شأن خداوند ملک حق (از آن که کار عبث کند) و خداوندی جز او نیست تا مانع یا شریک کار او باشد. او پروردگار عرش کریم است.

خداوند متعال منزّه تر و متعالی تر از هر کار لغو و بیهوده است؛ و ملک و حق و یگانه بوده و خدایی جز او نیست تا مانع یا شریک کار او باشد. او پروردگار عرش کریم و مصدر همه احکام عالم است. در اول آیه شریفه خداوند متعال را موصوف فرموده که ملک است و فرمان روای حقیقی و مالک تحقیقی عالم است. هر حکمی درباره هر چیزی براند، چه در خلقت و ایجاد و چه در امحا و میراندن و چه در حیات و رزق، حکم او نافذ و امر او گذراست. سپس خداوند را توصیف می کند که حق است و هر آنچه از او صادر می شود و هر حکمی که می راند حق محض و صحیح ناب است و هر چیزی از ناحیه او هستی پذیرد به حق است، جز به حکم نراند و جز حق انجام ندهد؛ چرا که از

حق محض، غیر از حق محض سر نمی زند و هیچ گونه باطلی و عبثی در او راه ندارد.

(لا اله الا هو) خدایی دیگر و رب دیگری که حکم او را باطل سازد، نیست و او رب العرش الکریم و پرورش دهنده همه تصمیمات و تأثیر و مجمع همه امور است، او رب العرش است. ربوبیت است که استحقاق معبودیت می آورد. ربی غیر از او نیست، پس معبودی جز او نیست، پس معبودی جز او نیست. عرش او محل اجتماع همه امور و مصدر همه احکام و او امر جاری عالم خلقت اوست.

همه موجودات به سوی او بازگشته و به بقای او باقی اند. رب و مربی همه موجودات، اوست و معبود محض و خالص هم اوست. اول آیه شریفه هم با آوردن لفظ جلاله الله اشاره فرمود که منشأ همه این کمالات آن است که او الله و مجمع صفات کمالی و منزله از همه صفات سلبی و نقصی است.

#### کافران رستگار نمی شوند

117 (و من یدع مع الله الها آخر لا برهان له به فانما حسابه عند ربه انه لا یفلح الکافرون)؛

و هر کس در کنار خداوند، الهه دیگری را بخواند، هیچ دلیل و برهانی برای او نیست و حساب پرستش نابجای او نزد پروردگارش می باشد، به درستی که کافران را رستگاری نیست.

اشاره ای به فطرت عبودیت و گرایش به پرستش انسان ها و به مقتضای همین گرایش، هر کس جز خداوند یگانه و معبودی غیر از ذات باری بیرستد، به راستی گمراه بوده و هیچ گواه و برهانی بر این دعا و پرستش ندارد، خداوندی غیر از خداوند یگانه نیست تا مورد پرستش واقع شود و هر چه را بخوانند و به

دعای خود دعوت به سوی او کنند، در حقیقت نابودی را خوانده و به چیزی که محال است بوده باشد، دعوت کرده اند. حساب چنین انسانی تنها در محضر الهی است. هیچ کس دیگری در حساب او دخالتی نکند. هر کیفر و پاداشی که حساب اعمال او آن را اقتضا کند، خداوند همان را جاری می سازد و آن کیفر و پاداشی که حساب اعمال او آن را اقتضا کند، خداوند همان را جاری می سازد و آن کیفر، آتش دوزخ است که: **(انه لا یفلح الکافرون)** به طور یقین کافران را هیچ گونه رستگاری شفیع و سبب نجاتی برای آنان نیست اشاره ای به اول سوره شریفه که فلاح و رستگاری مخصوص مؤمنان است و بس: **(قد افلح المومنون)** و کافران را رستگاری نیست: **(انه لا یفلح الکافرون)** و چنین است دورنمای زندگی مؤمنان و کافران از آغاز تا انجام.

#### رستگاران رستند

118 **(و قل رب اغفر وارحم و انت خیر الراحمین)؛**

و تو بگو: پروردگار من، مرا بیامرزد و رحم کن که تو بهترین رحم کنندگانی. این سوره شریفه انسان ها را به رستگاری مؤمنان و به عذاب افتادن کافران توجه دارد و اکنون هم به رسول گرامی اش دستور می دهد که برای ذخیره راهی که پیش روست، بگو: پروردگار من، مرا بیامرزد و رحمت آور و تنها تو بهترین رحم کنندگانی. مؤمنان نیز به تعلیم تو این دستور شریف را ورد زبان می سازند؛ آن چنان که در آیه 109 همین سوره فرمود:

**(انه کان فریق من عبادی یقولون ربنا آما فاغفر لنا و ارحمنا و انت خیر**

**الراحمین)؛**

به درستی که بودند گروهی از بندگان من که می گفتند: پروردگارا! ما ایمان آورده ایم. تو از گناهان ما درگذر و ما را رحمت فرما که تو بهترین رحم کنندگانی.

رستگاری و جزای آنان هم در روز واپسین به عنایت حضرت حق متعال باشد که: (انی جزیتهم الیوم بما صبروا انهم هم الفائزون)؛ امروز من جزا می دهم آنان را به پاس صبرها و پایداریشان و یقیناً آنان رستگارانند. برای تبرک و تیمن هم روایتی را که در آغاز این تفسیر شریک نقل کردیم، دوباره می آوریم:

در کتاب ثواب الامال و مجمع البیان از امام صادق علیه السلام منقول که:

من قر سورة المؤمنین ختم الله له بالسعادة اذا كان یدمن فی قراءتها فی کل جمعه و کان فی الفردوس الاعلی مع النبیین و المرسلین <sup>(96)</sup>.

هر که قرائت کند سوره مؤمنین رختم فرماید خداوند عاقبت او را به سعادت هرگاه مداومت کند قرائتش را در هر جمعه منزلش در فردوس اعلا با نبیین و مرسلین باشد.

پروردگارا، به پایان آمد این دفتر لطف و عنایت و محبت و انس تو بر بندگان شیفته ات همچنان باقی.

خداوندا، همه عشق ها و شیفتگی های آفرینش به قطره ای از محبت ها و انس تو به بندگان صالحت نمی رسد. تو بر حال آنان آگاهی و علاقه پنهانی آنان را از خود آنان بهتر می دانی. بارالها، آنان جز تو که را دارند و به چه کسی جز تو پناه برند. اگر همه مصایب و گرفتاری ها بر سر آنان بریزد، جز تو پناهی ندارند و هر پناه گاهی باشد به به فیض و رحمت تو پناه ده است. بارالها، تو خود صلاح حال ما را بهتر می دانی. اگر زبان گویایی نداریم، یا صلحت خویش را نمی شناسیم تو بهتر می دانی. دل های ما را به محبت خود شیفته و



به صلاح دنیا و آخرت هدایت فرما. پروردگارا، نهایت سپاس و ستایش ما  
تقدیم ساحت مقدس تو باد که باز هم به الطاف و عنایتت توفیق اتمام این تفسیر  
شریف را عصر روز دوشنبه ماه مبارک رمضان المعظم 1426 روز عرض اعمال  
بر ساحت مقدس خاتم الاوصیاء و الاولیاء حجة بن الحسن العسکری صاحب  
العصر والزمان عنایت فرمودی و شکفتا، که تفسیر سوره شریفه یوسف عَلَيْهِ السَّلَام نیز  
عصر روز دوشنبه دوم جمادی الاولی 1425 پایان یافت و این ها همه جز  
عنایت تو چیز دیگری نیست.

بارالها، به حق جود مبارک و مقدس آن حضرت سوگند می دهیم فرج آن  
بزرگوار را نزدیک فرما و ما را از اعوان و انصار ایشان قرار ده. ثواب تألیف این  
تفسیر مختصر را هدیه ای به ارواح گذشتگان ما قرار ده به جاه محمد و آل  
الطیبین الطاهرین، آمین یا رب العالمین.

و صلوات و درود بی پایان بر محمد و آل طاهرین او باد.

کرمانشاه: دوشنبه ششم رمضان 1426.

18 مهر 1384.

بنده کمترین.

مرتضی الحسینی النجومی.

ملخص

سورة المؤمنین هی السورة الثالث و العشرين من القرآن الکریم، و تتضمن  
سرداً لا و صاف المؤمنین و مراحل خلق الانسان و قصة کل من الانبیاء نوح و  
هود و موسی و عیسی عَلَيْهِ السَّلَام - كما تشتمل على ذکر نعم الله سبحانه و بیان  
اوصاف الکافرین و المشرکین و اوهامهم الباطلة، و تتضمن ایضاً آیات عظمة الله  
سبحانه و يوم القيامة. كما یوجه الله فی هذه السورة الدعوة للمستکبرین الی التوبه

الى الحق و يثنى على المؤمنين و يشير الى علو مقامهم و مراتبهم فى الجنة و  
عاقبه الكافرين المؤلمة و تبعات اعمالهم السيئة فى الدنيا و الآخرة) .  
هذا الكتاب يتضمن تفسيراً مبسوطاً لسورة المؤمنين مشتملاً على فوائد تاريخية  
و روائيه و ادبية

## پی نوشت ها:

- 1 - توبه، آیه 103.
- 2 - ثواب الاعمال، ج 1، ص 135.
- 3 - روح المعانی، ج 18، ص 2.
- 4 - کنز الدقائق، ج 1، ص 17.
- 5 - همان.
- 6 - همان ص 16.
- 7 - بحار الانوار ج 92، ص 242.
- 8 - علق آیه 1.
- 9 - نمل، آیه 30.
- 10 - کنز الدقائق، ج 1، ص 15.
- 11 - الرحمن، آیه 1.
- 12 - طه، آیه 5.
- 13 - فرقان، آیه 63.
- 14 - فصلت، آیه 2.
- 15 - مائده، آیه 34.
- 16 - شعراء، آیه 9.
- 17 - ابراهیم، آیه 36.
- 18 - حج، آیه 65.
- 19 - اسراء، آیه 66.
- 20 - طه، آیه 64.
- 21 - نمل، آیه 14.
- 22 - رعد، آیه 29.
- 23 - نحل آیه 97.
- 24 - ماعون، آیات 4 و 5.
- 25 - بقره، آیه 45.

- 26 - بحار الانوار، ج 84، ص 260.
- 27 - غررالحكم، حرف زا.
- 28 - علق، آيه 14
- 29 - فروع كافي، ج 3، ص 269.
- 30 - محاسن، ج 9، ص 159.
- 31 - كنز الدقائق، ج 9، ص 159.
- 32 - بحار الانوار، ج 104، ص 41.
- 33 - وسائل الشيعه، ج 3، ص 54.
- 34 - محجة البيضاء ج 1، ص 341.
- 35 - همان، ج 1 ص 382.
- 36 - فروغ كافي، ج 2، ص 265.
- 37 - عنكبوت، آيه 64.
- 38 - فرقان، آيه 63.
- 39 - همان، آيه 72.
- 40 - نساء، آيه 58.
- 41 - انفال، آيه 27.
- 42 - بقره، آيه 100.
- 43 - همان، ج 9، ص 165.
- 44 - فرقان، آيه 2.
- 45 - انبياء، آيه 35.
- 46 - شوري، آيه 7.
- 47 - فاطر، آيه 10.
- 48 - مريم، آيه 64.
- 49 - صافات، آيه 6.
- 50 - انبياء آيه 30.
- 51 - اسراء، آيه 70.
- 52 - هود، آيه 43.
- 53 - تحريم، آيه 10.

- 54 - كنزالدقائق، ج 9، ص 185.
- 55 - همان.
- 56 - اعراف، آيه 179.
- 57 - محمد، آيه 12.
- 58 - اعراف آيه 133.
- 59 - همان، آيه 134.
- 60 - شعراء، آيه 29.
- 61 - انعام، آيه 154.
- 62 - اعراف، آيه 145.
- 63 - برهان، ج 3، ص 113.
- 64 - بقره آيه 172.
- 65 - اسراء، آيه 70.
- 66 - مقتنيات الدرر، ج 7، ص 287.
- 67 - وسائل الشيعه، ج 4، ص 1176.
- 68 - فجر آيه 15.
- 69 - طور، آيه 26.
- 70 - مائده، آيه 7.
- 71 - كهف آيه 49.
- 72 - حجر، آيه 6.
- 73 - انعام، آيه 28.
- 74 - يس، آيه 83.
- 75 - نحل، آيه 57.
- 76 - اسراء، آيه 40.
- 77 - توبه، آيه 30.
- 78 - مائده، آيه 18.
- 79 - آل عمران، آيه 18.
- 80 - انعام، آيه 28.
- 81 - رحمن، آيه 20.

- 82 - برهان، ج 3، ص 120، حضرت 2.
- 83 - كنز الدقائق، ج 9، ص 214.
- 84 - همان، ج 6، ص 215.
- 85 - نهج البلاغه، كلمات قصار 26.
- 86 - نورالثقلين، ج 3، ص 553.
- 87 - كنز الاعمال، ج 10، ص 376 و 377، به نقل از: پیام قرآن، ج 5، ص 457.
- 88 - همان.
- 89 - همان، ج 6، ص 244.
- 90 - محبة البيضاء، ج 8، ص 292.
- 91 - همان، ص 290.
- 92 - حج، آیه 2.
- 93 - عبس، آیات 33 - 37.
- 94 - كنز الدقائق، ج 9، ص 225 و 226 و نورالثقلين، ج 3، ص 563 و 564.
- 95 - نورالثقلين، ج 3، ص 566، ح 163 - 164 و كنز الدقائق، ج 9، ص 233.
- 96 - ثواب الاعمال، ص 135.

## فهرست مطالب

2	سوره شریفه مؤمنون
2	ویژگی های سوره شریفه
6	فضیلت های بسم الله
8	فضیلت ابتدا به بسم الله
11	فرق میان رحمان و رحیم
14	رستگاری دنیا و آخرت
18	خشوع در نماز
19	حقیقت خشوع
20	راه بدست آوردن خشوع
31	پرهیز از بیهودگی
32	کلامی در حقیقت لغو
34	اعراض مؤمن از لغو
35	پرداخت زکات
36	پاک دامنی
41	امانت داری و وفای به عهد
43	برپا دارندگان نماز
44	جاودانگی در بهشت
46	آفرینش انسان
49	مراحل تکامل جنین
53	چشیدن مرگ
54	روز حشر

55.....	خلقت آسمان ها و تسلط بر آن ها
57.....	باران، لطف الهی
59.....	باران و رویدنی ها
62.....	زیتون و روغن آن
62.....	تدبیر در خلقت چهار پایان
63.....	وسایل تقلیه
64.....	رسالت نوح ﷺ
65.....	غرور و تکبر و عامل گمراهی
67.....	بهانه جویی کافران
70.....	استمداد از خدا
70.....	تحقق وعده های خداوند
74.....	سپاسگذاری خدا
75.....	طلب جایگاه خیر و برکت
77.....	نشانه های خدا در طوفان نوح ﷺ
77.....	گزیده ای از داستان حضرت نوح و طوفان
79.....	جایگزین کردن خوبان به جای بدها
81.....	رسولان الهی هدایت گران مردم
81.....	شبهه افکنی دنیا طلبان علیه رهبران الهی
83.....	انکار مقام رهبران الهی!
83.....	یادآوری روز رستاخیز
84.....	باور به آیات الهی
84.....	انکار رسالت انبیا
85.....	استمداد از خدا در مقابل منکران
86.....	وعده الهی برای عذاب دشمنان



86.....	عذاب خداوند
88.....	سقوط و ظهور جوامع
89.....	زندگی و مرگ یک جامعه
89.....	عبرت از عذاب الهی
91.....	آیات روشن
92.....	سرکشی مستکبران
93.....	کوچک شمردن بزرگان!
94.....	سزای تکذیب کنندگان
95.....	کتاب آسمانی، راهنمای بشر
95.....	عیسی و مریم (علیهم السلام، آیات بزرگ خدا)
97.....	خوراک پاک برای انسان های پاک
99.....	وحدت کلمه
101.....	گزینش سلیقه ای دین
101.....	منکران، رها در جهل شان
102.....	ثروت و قدرت، وسیله امتحان
104.....	بیمناک از خشیت الهی
105.....	ایمان به آیات خدا
105.....	مقام توحید
106.....	انجام تکالیف
107.....	سبقت گیری در کارهای نیک
107.....	انتظار خدا از بندگان
111.....	خواب غفلت
111.....	عذاب درناک خدا
112.....	فریادرسی نیست!

- 113.....هان! ای دل عبرت بین
- 114.....تدبر در سخن خدا
- 114.....انکار پیامبران، نتیجه عناد
- 116.....تهمت جنون به پیامبران
- 117.....پیروی از هواها
- 119.....اجر رسالت
- 121.....هدایت به راه راست
- 121.....دنیاطلبی
- 122.....گستاخی بندگان
- 123.....پرده غفلت
- 124.....غرق دریای غفلت
- 125.....سپاس نعمت های خدا
- 128.....بازگشت همه چیز به سوی خدا
- 128.....آفریدگار بی همتا
- 130.....دنباله رو جهالت
- 130.....باور نداشتن رستاخیز
- 131.....انکار وعده های خدا
- 132.....همه از آن خداست
- 133.....ندای باطن
- 133.....آفریدگار جهانیان
- 134.....ترس از مالک واقعی
- 135.....همه چیز به دست او
- 137.....انکارهای بی جا
- 138.....پرتو نیکان نگیرد آن که بنیادش بد است

- 139..... یکتایی خدا
- 145..... خدا، دانای به عالم غیب و شهادت
- 147..... پناه به خدا از عذاب او
- 148..... خداوند توانا
- 149..... پاسخ بدی را با خوبی دادن
- 150..... استعاضه
- 151..... بازگشت محال
- 153..... جبران مافات!
- 164..... تنهایی روز قیامت
- 166..... به عمل کار برآید
- 167..... وای به حال کم کاران
- 168..... راه فرار نیست
- 172..... کور دلان
- 172..... زبان اعتراف
- 174..... عاجزانه ترین درخواست
- 175..... لال شوید
- 175..... طلب غفران و رحمت
- 176..... غرق در لذت های دنیا
- 176..... پاداش بندگی
- 178..... این همه فرصت کافی نبود؟
- 178..... از دانایان برسید
- 179..... عمر زودگذر
- 180..... بازگشت به سوی خدا
- 181..... باقی به بقای خدا

182.....	کافران رستگار نمی شوند
183.....	رستگاران رستند
187.....	پی نوشت ها:
191.....	فهرست مطالب